



سیری در معارف اسلام

سیمای مؤمن در قرآن

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه آیت الله علوی تهرانی - محرم - ۱۳۹۳ هـ ش



www.erfan.ir

سیمای مؤمن در قرآن

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تاپ سبجان
- ویرایش: سید علی کشفی
- صفحه‌آرا: ف.جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: مؤمن در بیان قرآن..... ۱۱
- آیات ابتدایی سوره انفال..... ۱۳
- قبح دعاوی مالی خصوصا در محضر پیغمبر و لزوم اصلاح..... ۱۴
- علت مطرح کردن مال دنیا در ابتدا..... ۱۴
- علت دعاوهای مالی؛ تسلیم پیغمبر نبودن..... ۱۴
- نظرخواهی پیامبر از افراد..... ۱۵
- علم پیغمبر نسبت به آینده..... ۱۵
- علم پیغمبر نسبت به گذشته..... ۱۶
- علت نظرخواهی از مردم..... ۱۸
- واکنش درست در برابر نظرخواهی؛ تسلیم بودن..... ۱۹
- قبح سبب نگرانی و ناراحتی پیغمبر شدن..... ۲۰
- تقوای مالی..... ۲۰
- اصلاح ذات بین در دعاوی مالی..... ۲۱
- دعای دیگران..... ۲۲
- گریه بر ابا عبدالله؛ سبب دعای حضرت زهرا..... ۲۲
- اثر نفرین دیگران..... ۲۳
- جلسه دوم: آیه نخست سوره انفال..... ۲۵
- قبح دعاوی مالی..... ۲۷
- اصلاح ذات بین در دعاوی مالی..... ۲۸
- اصلاح ذات بین در دیگر آیات قرآن..... ۲۸



سیمای مؤمن در قرآن

- ۲۹ اهمیت اصلاح ذات بین در روایات
- ۲۹ اصلاح ذات بین؛ برتر از نماز و روزه
- ۳۰ نتیجه تداوم دعوا؛ قطع رابطه با دین خدا
- ۳۱ مراتب راههای حل انواع اختلافات در دین
- ۳۲ نور گذشت و بخشش به جای تاریکی کینه
- ۳۴ آشتی دادن؛ صدقه‌ای محبوب خدا و رسول
- ۳۵ روضه
- جلسه سوم: آیات ابتدایی سوره انفال؛ ویژگی‌های مؤمنین**
- ۳۷ معرفت
- ۳۹ شناخت طبیعت؛ معرفت مادی
- ۴۰ معرفت ایمانی؛ رسالت انبیاء
- ۴۱ تمدن و دین
- ۴۲ رابطه جهل با دو نوع معرفت مادی و معنوی
- ۴۳ پوکی تمدن امروزی ما
- ۴۴ نمونه یک تمدن پوک و بی‌دین؛ قوم سبأ در قرآن و سرانجام آن
- ۴۷ انسانهای پوک و بی‌خدا
- ۴۷ امام حسین و یارانشان در کربلا؛ نمونه ضمانت بقا/کربلا؛ تقابل انسانهای پوک و باقی
- ۴۸ روضه
- جلسه چهارم: صفات مؤمنان در قرآن در یک نمای کلی**
- ۵۱ ضرورت احترام به تک تک مؤمنین با تفاوت ظرفیتهایشان
- ۵۳ ذکر داستان چند نمونه از مؤمنین متفاوت در صدر اسلام
- ۵۴ ذکر شکنجه شهادت یاسر و سمیه رضی الله عنهما
- ۵۵ نابینایی بانو زنیقه و دعای رسول الله برای او
- ۵۵ مؤمنان مهاجر، برای فرار از شکنجه‌ها و اذیتها و جاسوسی‌ها
- ۵۶ عمار یاسر؛ تقیه؛ آیه ۱۰۶ سوره نحل
- ۵۷ ابن سکیت؛ مجاهد بی‌پروا
- ۵۸ تحمل زن بداخلاق؛ یک مرجع تقلید و همسرش



فهرست مطالب

- مقدار مشترک همه مؤمنان؛ حرمت بی‌احترامی به آنان..... ۶۰
- از خصوصیات مؤمن در قرآن؛ دفع بدی دیگران با خوبی خودش..... ۶۰
- روضه..... ۶۰
- جلسه پنجم: آیات ابتدایی سوره انفال؛ مؤمنین و صفت‌هایشان..... ۶۳**
- قرآن مجید؛ شاغول پروردگار و معیار حق..... ۶۵
- تواضع؛ اولین وظیفه ما نسبت به حق و قرآن..... ۶۶
- ضرورت انفاق..... ۶۹
- انفاق به همه..... ۶۹
- وجوب انفاق..... ۷۰
- انفاق به مقدار وظیفه..... ۷۲
- آیه ۲ سوره انفال؛ صفات مؤمن: قلبهای لرزان از یاد خدا..... ۷۳
- روضه..... ۷۴
- جلسه ششم: مقدمات فهم آیات ابتدایی سوره انفال، صفات المؤمن؛ حق‌پذیری..... ۷۷**
- ضرورت تواضع در برابر حق..... ۷۹
- قبح کبر و رد کردن حق..... ۷۹
- غیرمنطقی بودن ایستادگی افراد در برابر حق و آزار حق‌پذیران..... ۸۰
- قرآن، یک نمونه از حق..... ۸۱
- صراط اقوام بودن قرآن..... ۸۲
- عدم اجبار به تبعیت و هدایت..... ۸۳
- سرانجام نپذیرفتن جاده حق در دنیا..... ۸۳
- مقایسه جایگاه جاده حق و سایر مکاتب؛ حفظ جان و مال و آبرو و ناموس مردم در اسلام نسبت به سایر مکاتب..... ۸۴
- حرمت و احترام خون..... ۸۴
- رفتار با نامحرم..... ۸۵
- حفظ مال مردم..... ۸۶
- صفات مؤمن، آیات ابتدایی سوره انفال..... ۸۶



سیمای مؤمن در قرآن

- دل‌های نرم و قلب‌های لرزان مؤمنین در یاد خدا..... ۸۶
- روضه..... ۸۸
- جلسه هفتم: آیات ابتدایی سوره انفال؛ صفات مؤمن**..... ۸۹
- استفاده از **إِنَّمَا**..... ۹۱
- مؤمن‌نماها در قرآن..... ۹۱
- مسخره‌کنندگان و بازیچه گرفتن دین..... ۹۲
- تجزیه‌کنندگان..... ۹۲
- جدایی‌ناپذیری امور عبادی و امور مالی..... ۹۲
- جدایی‌ناپذیری اطاعت از خدا و اطاعت و محبت به والدین..... ۹۵
- قبول نشدن مؤمنین نیمه‌کاره..... ۹۶
- وضعیت فعلی جامعه ما، حاصل بی‌مؤمنی..... ۹۶
- مؤمن در جامعه امروزی ما..... ۹۷
- روضه..... ۱۰۱
- جلسه هشتم: آیات ابتدایی سوره انفال؛ صفات مؤمن**..... ۱۰۳
- انسان مؤمن، مطلع الفجر ارزش‌های الهی..... ۱۰۵
- برتری ارزشی انسان بر فرشتگان و حیوانات..... ۱۰۶
- برتری انسان مؤمن بر سایر انسان‌ها..... ۱۰۷
- نسبت عقل و غریزه در وجود انسان..... ۱۰۷
- قبیح بی‌توجهی به غریزه یا کنار گذاشتن شهوت..... ۱۰۸
- قبیح غلبه شهوت بر عقل..... ۱۰۹
- نتیجه غلبه عقل بر شهوت..... ۱۰۹
- گسترده‌گی طیف نوری انسان..... ۱۰۹
- آیاتی ۳۵ تا ۳۷ سوره نور؛ صفات مؤمن؛ تجلی نور الله بودن..... ۱۱۰
- نور مادی و نور الهی..... ۱۱۰
- اهل بیت و امامان؛ مراجع اصلی برای اکتساب نور..... ۱۱۰
- بیهودگی عقلانی مراجعه به دیگران برای اکتساب نور؛ دلیلی بر رد تبعیت از خلفاء..... ۱۱۲
- ضرورت عقلی تبعیت از اهل بیت..... ۱۱۴



فهرست مطالب

۱۱۵.....	روضه.....
۱۱۷.....	جلسه نهم: آیات ابتدایی سوره انفال؛ صفات و سرانجام مؤمنین.....
۱۱۹.....	مؤمن؛ گنج بی انتها و دریای بی نهایت.....
۱۲۰.....	ایمان؛ قدرت تغییردهنده.....
۱۲۰.....	متعلقات ایمان و باور به آنها.....
۱۲۱.....	سطح ایمان انبیا و امامان.....
۱۲۱.....	محرک؛ لازمه حرکت هر متحرکی.....
۱۲۲.....	ارزش ایمان؛ محرک قوی انسان.....
۱۲۲.....	مراتب ایمانی افراد در قرآن.....
۱۲۳.....	شناخت منافقین در قرآن.....
۱۲۳.....	منافقین زمان ما.....
۱۲۳.....	جایگاه منافقین در بیان قرآن.....
۱۲۴.....	مسیر حرکت ایمانی.....
۱۲۵.....	ذکر یک نمونه تاریخی برای تحول ایمانی.....
۱۲۷.....	توجه به ائمه؛ راهی آسان برای کسب نور و طی مراحل ایمانی.....
۱۲۷.....	مسئله جبر و اختیار در هدایت نورانی و سیر حرکت ایمانی.....
۱۲۸.....	روضه.....
۱۲۹.....	جلسه دهم: ارزش ایمان در وجود مؤمن.....
۱۳۱.....	وجود مؤمن؛ زمین آماده رویش.....
۱۳۱.....	نیاز به باران؛ ضرورت هر رویشی در هر زمینی.....
۱۳۲.....	ثمرات رویش باران در زمین مؤمن.....
۱۳۳.....	لیاقت مؤمن؛ شرط پذیرش باران.....
۱۳۳.....	بندگان والا؛ باران معنوی و الهی.....
۱۳۴.....	امامان و انبیا؛ بندگان باکرامت و والا.....
۱۳۴.....	حذیفه بن الیمان و برادرزاده اش؛ نمونه مؤمن تحت ولایت امام.....
۱۳۶.....	روضه.....



جلسه اول

مؤمن در بیان قرآن

در حدود پنج سال در همین مجلس روایت مهمی را از امام صادق علیه السلام درباره ویژگی‌های مومن شنیدید که البته حضرت تعبیراتی از مومن داشتند و بعد خودشان آن تعبیرات را تفسیر فرموده بودند «المومن العربی المومن الهاشمی المومن علوی». روایت وقتی که تقریباً به آخر رسید وعده دادم که خصوصیات مومن را از قول پروردگار مهربان عالم در قرآن مجید برایتان بگویم. مسئله وجود مومن و اوصاف مومن یکی از پر آیه ترین عناوین قرآن کریم است.

آیات ابتدایی سوره انفال

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱

در پایان روزهای سال گذشته، در سوره مبارکه انفال تأمل شد. در اولین آیه انفال، خداوند مهربان چهار مطلب را بیان می‌کند بعد وارد بیان خصلت‌های ویژه و معنوی ظاهری و باطنی مردم مومن می‌شود.

۱. انفال: ۱ تا ۴.



نخست آن که دانستن مطالب این آیات که اوائل سوره مبارکه انفال است و توضیح مطالب پروردگار خیلی برای ما مفید است و نمی‌توانیم هم فایده‌اش را واقعا برای دنیای خود و برای آخرت خود حساب کند.

قبح دعاوی مالی خصوصا در محضر پیغمبر و لزوم اصلاح

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

علت مطرح کردن مال دنیا در ابتدا

در آیه اول انفال چون بحث درباره مال دنیا و زمین و پول و کالا و متاع دنیا است، پروردگار عالم ابتدا به مال دنیا اشاره کرده. چرا اشاره به مال کردند؟ علت آن این بود که در مقابل پیغمبر که چراغ فروزان الهی و مشعل هدایت است، اختلافات مالی پیش می‌آمد، پشت سر پیغمبر هم ممکن است برای مردم، البته نه همه مردم، اختلاف مالی پیش بیاید که این مال من باشد مال تو نباشد. مال آن گروه نباشد. مال ما باشد. این پول، کالا، متاع، این زمین‌ها، باغها و معدن‌ها مال ما باشد. اما خیلی بی ادبی است در کنار پیغمبر که تصمیم گیرنده است و هر حقیقتی را او باید روشن کند، مردم دچار دعا شدند.

علت دعوای مالی؛ تسلیم پیغمبر نبودن

علت این دعوای مالی این است که هنوز باطن آن مردم صاف نشده بود. باطن آنها تخلیه از ارتباط اضافی با مال دنیا نشده بود. باطن آنها آراسته به قناعت نشده بود. و حالت تسلیم به پیغمبر عظیم الشان اسلام را پیدا نکرده بودند. این مطالب را هم خداوند متعال در آیاتی که در مدینه نازل کرده بیان کرده بود که این جور نباشید، این خلق و حالت را نداشته باشید. یک چنین دلی نداشته باشید. اما گوش‌بده خیلی کم بود.



نظرخواهی پیامبر از افراد

بودند افرادی که در برابر پیغمبر عظیم الشان اسلام کوه ادب بودند و از خودشان نظر نمی‌دادند مگر پیغمبر از آنها نظر می‌خواست. اتفاق هم می‌افتاد که پیغمبر از آنها نظر می‌خواست مثلا در جنگ خندق تقریبا چهره‌های معتبر را جمع کرد و از آنها نظرخواهی کرد که جنگ را به مدینه بکشانیم؟ به بیرون بکشانیم؟ به نظر شما چکار کنیم. خوب چون خود حضرت نظرخواهی کرده بود هر کس نظری می‌داد. در نهایت نظر سلمان پذیرفته شد که در آن جمع گفت ما در ایران وقتی گرفتار حمله یک دشمن قرار بود بشویم دور شهر را، چون شهرها هم کوچک بود، خندق می‌کندیم. به مسلمانان گفتند خندق چیست و طرحش را گفت که ما دور مدینه را بکنیم مدینه وسط بیافتد و دور شهر خالی باشد. خندق را باید جوری پهن بگیریم که اسبان دشمن نتواند این طرف بپرند. پیغمبر و دیگران هم پسندیدند.

علم پیغمبر نسبت به آینده

بعضی کتابهایی که بیش از هزار سال پیش نوشته شده، روایاتی از پیغمبر آورده‌اند که نشان می‌دهد ایشان از تمام جریانات امروز جهان و مسلمانان خبر دادند. خیلی هم صریح خبر دادند. مثلا در همین روایاتشان دارند که به مردم می‌گویند روزگاری خواهد آمد می‌گویند که «رُؤْيِبِضَه» با مردم حرف می‌زند. «رُؤْيِبِضَه» چیست؟^۱ این عربی کلمه رادیو است حضرت فرمودند که یک دستگاه در خانه مردم است. دقیقا لباس پوشیدن و آرایش و موی زنان را در این روایت خبر می‌دهد. حتی شکل آرایش مو را خبر می‌دهد. مثلا یکی از حرفهایی که در این روایت دارند می‌گویند زنان پشت مویشان را دم اسبی درست می‌کنند^۲

۱. «يُنْطِقُ فِيهَا الرُّؤْيِبِضَةُ فَقُلْتُ وَ مَا الرُّؤْيِبِضَةُ وَ مَا الْمَاحِلُ ۱. قَالَ أ وَ مَا تَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ قَوْلُهُ- وَ هُوَ

شَدِيدُ الْمِحَالِ قَالَ يُرِيدُ الْمَكْرَ فَقُلْتُ وَ مَا الْمَاحِلُ قَالَ يُرِيدُ الْمَكْرَ.» (الغيبه للنعماني، ص: ۲۷۸)

۲. «في حديث أبي هريرة عن النبي، صلى الله عليه و سلم، قال: صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا بَعْدُ، قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَدْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ النَّاسَ بِهَا، وَ نِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مَائِلَاتٌ مُمِيلَاتٌ، رُؤُوسُهُنَّ

که در زمان خودش نبوده است. خیلی مسائل امروز را در آن روایت خبر می‌دهد. این روایت که در یک کتابی است که مال هزار سال قبل است نشان می‌دهد که پروردگار عالم پرده آینده و گذشته را از پیش چشم پیغمبر برداشته بودند.

علم پیغمبر نسبت به گذشته

درباره گذشته هم همانطور که خدا اصحاب کهف را خبر داده‌است، پیغمبر هم داستان‌های خیلی جالب درس آموز گذشته را خیلی خوب می‌دیدند و خبر می‌دادند. مثلاً داستان آن سه غار نشین را هم پیغمبر خبر دادند، که در گذشته دور این سه نفر در بیابان گرفتار باران شدید سیل آسا شدند. در حدی که دیدند اگر بیرون بمانند این آب سنگین آنها را می‌برد. سه نفری رفتند در یک غار در دل کوهستان گفتند می‌نشینیم تا باران آرام شود بعد می‌آییم بیرون و به خانه‌هایمان می‌رویم. حضرت می‌فرماید نشسته بودند باران شدیدتر شد سیل جاری شد به تخته سنگی روی آب غلتاند آورد و چون در این غار مقداری افقی بود، تخته سنگ روی در این غار افتاد و به کل این در بسته شد. آنها کلنگ و چکش و ماده آهنی نداشتند، هیچ چیز ندارند که بتوانند این سنگ را بشکنند و بیایند بیرون. سنگی که ۲۰۰ نفر هم نمی‌توانستند تکانش دهند، کاملاً قالب در غار شد. حضرت می‌فرماید هر کدام از این سه تا، یک عمل صالح شایسته‌ای را از خودشان شفیع قرار دادند. یکی از آنها به پروردگار گفت که یک شب پدر و مادر من به من گفتند تشنه هستیم. خدایا از آن شب من کسی غیر از تو خبر ندارد. من با عجله رفتم، یک ظرف پر از شیر خنک آوردم اما دیدم دو تایی خوابشان برده. بالای سرشان نشستم مبادا بیدار شوند و من نباشم، و نتوانند آن کاسه شیر را که آن پیرمرد و پیرزن بودند بلند کنند، خدایا من تا صبح خودم را بیدار نگه داشتم، اینها که بیدار شدند گفتم مادر پدر این شیر. خوردند و چه دعایی به من کردند. اگر می‌دانی کار آن شب من برای تو بوده و ریا نبوده، ما را از این غار نجات بده! پیغمبر

→
كَأْسِنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ، لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وَ إِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ كَذَا وَ كَذَا.»
(صحيح مسلم حديث ۲۱۲۸)



می‌فرماید یک سوم سنگ کشیده شد پایین اما نمی‌توانستند بروند بالا و بیرون بیایند. نفر دومی گفت خدایا یک کاری من کردم که فقط تو می‌دانی. یک روز برای خانه‌ام از سر چهارراه، یک عمه آوردم گفتم که این کار را انجام بده من هم مزدت را نقد میدهم. عمه هم خوب کار کرد از زیر کار دررو نبود، من مزدش را بهش دادم. یک نگاهی کرد و دید یک درهم است پرت کرد جلویم و گفت من خیلی زحمت کشیدم و مزدم بیشتر از این بود و این را هم نمی‌خواهم. رفت. ما هر چی صدایش کردیم نایستاد رفت. ما دیگر پیدایش نکردیم، این پولی که انداخت جلوی خودم پول را برداشتم با این پول خدایا از جانب او یک دانه بره تازه به دنیا آمده خریدم. بره را انداختیم در گله. بره بزرگ شد، این ماده حامله شد زایید، آنهاى دیگر بعدا حامله شدند زاییدند دویست سیصد گوسفند پروار در گله ما بود و ما هم نمی‌دانستیم چه کار بکنیم. یک روز نشسته بودم دیدم پیرمردی آمد گفت آقا من را یادت میاد گفتم نه من چه می‌دانم تو کی هستی؟ گفت من همان عمه‌ای هستم که ده پانزده سال پیش برایت کار کردم یک درهم به من دادی من بدم آمد انداختم جلویت و رفتم الان خیلی نیازمند شدم. اگر دلت می‌خواد پول آن روز کار ما را بدهی حالا همان یک درهم را بده. گفتم بیا برویم تا بهت بگویم. بردمش و این دویست سیصد تا گوسفند که معلوم بود برای اوست، چون روی بدن گوسفندها را رنگ می‌کردند، همه را جدا کردم و گفتم این مزد آن روزت است. گفت من مزدم اینقدر نشد. گفتم پول خودت است ما بیست سال است از جانب تو داریم زحمت می‌کشیم و گوسفندهایت را صحرا می‌بریم و پروار می‌کنیم. بردار و برو. این عمه چه حالی پیدا کرد! گفت خدایا من این کار را برای تو کردم با آن یک دینار، ما را نجات بده! یک سوم دیگر سنگ آمد پایین اما باز هم نمی‌توانستند دربیایند. سومی گفت خدایا من یک دخترعموی زیبا داشتم و عاشقش بودم. خیلی به او دلبسته بودم ولی او را به من نمی‌دادند. یک بار، یک جا در یک باغی مهمان بودیم این دخترعموی من رفت ته باغ که برگردد، میوه بچیند و بنشیند. من هم از شدت شیفتگی بلند شدم از لا به لای این درختهای انبوه دنبالش رفتم، گریبانش را گرفتم، در هیجان شدید غریزه جنسی دیوانه‌کننده‌ای بودم. دختر به من گفت پسرعمو بالاخره من را باید شوهر بدهند برای رضای خدا دامن مرا لکه‌دار نکن. خدایا من از تو

سیمای مؤمن در قرآن

ترسیدم، رهایش کردم و به او دست نزدم. اگر می‌دانی این کار را من برای تو کردم، ما را نجات بده! سنگ به کل از غار افتاد و از آنجا درآمدند.^۱

پیغمبر مانند این قطعه‌ها، از گذشتگان زیاد نقل کرده است. حتی از قول انبیاء گذشته مطالب خیلی مهمی را نقل کرده‌است.

علت نظر خواهی از مردم

آیا خود پیغمبر نمی‌توانستند این طرح خندق را بدهند؟ پیغمبر می‌توانستند این طرح خندق را بدهند. ولی پیغمبر اکرم مامور بود به عقل و نظر و حرفهای خوب مردم احترام بگذارد. با توجه به آیات و روایات برای ما شیعه ثابت است که دانش ملک و ملکوت، نزد پیغمبر عظیم الشان اسلام بوده و پیغمبر تمام گذشته و آینده را تا قیامت را خبر داشتند. کسی که عالم به گذشته و به آینده است، به نظرش نمی‌رسید که بگوید دور مدینه را خندق بکنید؟

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ ثَلَاثُ نَفَرٍ يَسِيحُونَ فِي الْأَرْضِ فَبَيْنَا هُمْ يَعْبُدُونَ اللَّهَ فِي كَهْفٍ فِي قَلَّةِ جَبَلٍ حِينَ بَدَتْ صَخْرَةٌ مِنْ أَعْلَى الْجَبَلِ حَتَّى التَّقَمْتُ بِبَابِ الْكَهْفِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضِ عِبَادِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا يُنْجِيكُمْ مِمَّا وَقَعْتُمْ إِلَّا أَنْ تَصُدُّوا اللَّهَ فَهَلُمُّ مَا عَمِلْتُمْ لِلَّهِ خَالِصًا فَإِنَّمَا ابْتَلَيْتُمْ بِالذُّنُوبِ فَقَالَ أَحَدُهُم اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي طَلَبْتُ امْرَأَةً لِحُسْنِهَا وَ جَمَالِهَا فَأَعْطَيْتُ فِيهَا مَا لَا ضَخْمًا حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا وَ جَلَسْتُ مِنْهَا مَجْلِسَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ ذَكَرْتُ النَّارَ فَقُمْتُ عَنْهَا فَرَقًا مِنْكَ اللَّهُمَّ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَةَ فَانْصَدَعَتْ حَتَّى نَطْرُوا إِلَى الصَّدْعِ ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي اسْتَأْجَرْتُ قَوْمًا يَخْرُفُونَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ بِنِصْفِ دِرْهَمٍ فَلَمَّا فَرَعُوا أَعْطَيْتُهُمْ أَجُورَهُمْ فَقَالَ أَحَدُهُمْ قَدْ عَمِلْتُ عَمَلِ اثْنَيْنِ وَ اللَّهُ لَا أَخْذُ إِلَّا دِرْهَمًا وَاحِدًا وَ تَرَكَ مَالَهُ عِنْدِي فَبَدَرْتُ بِذَلِكَ النَّصْفِ الدَّرْهَمِ فِي الْأَرْضِ فَأَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ رِزْقًا وَ جَاءَ صَاحِبُ النَّصْفِ الدَّرْهَمِ فَأَرَادَهُ فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ ثَمَانِ عَشْرَةَ أَلْفًا فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّمَا فَعَلْتُهُ مَخَافَةً مِنْكَ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَةَ قَالَ فَانْفَرَجَتْ عَنْهُمْ حَتَّى نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ إِنَّ الْآخَرَ قَالَ اللَّهُمَّ إِن كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ أَبِي وَ أُمِّي كَانَا نَائِمَيْنِ فَاتَّيْتُهُمَا بِعَقَبٍ مِنْ لَبَنِ فَخِفْتُ أَنْ إِصْعَهُ أَنْ تَمُجَّ فِيهِ هَامَةٌ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَوْقِظَهُمَا مِنْ نَوْمِهِمَا فَيَشُقُّ ذَلِكَ عَلَيْهِمَا فَلَمْ أَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى اسْتَيْقَظَا وَ شَرِبَا اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ فَارْفَعْ عَنَّا هَذِهِ الصَّخْرَةَ فَانْفَرَجَتْ لَهُمْ حَتَّى سَهَّلَ لَهُمْ طَرِيقَهُمْ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص مِنْ صَدَقَ اللَّهُ نَجَا» (المحاسن، ج ۱، ص: ۲۵۳)



البته که خیلی راحت به نظرش می‌رسید. اما چرا خودش نگفت؟ چون خدا در قرآن به او گفته است: ﴿وشاورهم﴾^۱. حبیب من! به عقل و نظر و رأی مردم احترام بگذار! همه را بنشان، مطلب را بگو و از آنها بخواه که چکار باید بکنند و نظر بدهند.

واکنش درست در برابر نظر خواهی؛ تسلیم بودن

اگر نظر ما مردم اگر درست باشد خدا به آن احترام گذاشته است و اگر نادرست باشد برای ما ثابت کردند که رای نادرست است و باید حق را بپذیریم و بگوییم آری نادرست است. ما نیز نظرم را به شما تحمیل نمی‌کنیم. حالا که فهمیدیم نظر ما غلط است ما کاری نمی‌کنیم. عده کمی بودند که تسلیم پیغمبر بودند. مطلبی را در نوشته‌های عموم دیده بودم که با خط خود نوشته بود اما هرچه دنبال آن هم گشتم، نمی‌دانستم کجاست، تا آن را اتفاقی در رجال ابن داوود دیدم. خیلی هم مهم است. دیدم در رجال ابن داوود در مقدمه آن است به کل کسانی که در زمان حیات پیامبر تسلیم رأی و نظر و فرمان پیغمبر بودند و همین‌ها زنده ماندند تا بعد از مرگ پیغمبر کاملاً تسلیم امیر المومنین بودند دوازده نفر بودند^۲. بقیه اشغال بودند. سر پول و متاع و زمین و معدن دعوایشان شد و می‌خواستند بخور بخور بکنند. دعوا برای چیست؟ من و شما سر پول دعوایمان می‌شود. برای چه دعوایمان می‌شود؟ کسی که ناحق است و می‌خواهد پول کسی را که حق است بخورد و گرنه اگر نخواهد پول مردم را بخورد سر پول دعوایشان نمی‌شود. پول مال شماست به من چه؟ زمین و باغ ملک شماست به من چه؟ چه این دعاها پولی مال چیست؟ برای کلاهبرداری است. برای اینکه مال دیگران را به ناحق و به حرام بخورند دعوایشان است.

۱. آل عمران: ۱۵۹؛ ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾

۲. در مقدمه رجال ابن داوود یافت نشد. اما روایاتی مانند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ النَّاسُ أَهْلَ الرَّدَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ ص إِلَّا ثَلَاثَةً. فَقُلْتُ وَمَنْ الثَّلَاثَةُ فَقَالَ: الْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ ثُمَّ عَرَفَ النَّاسُ بَعْدَ يَسِيرٍ» (رجال الكشي، ص: ۶) دلالت بر عدم ایمان و تسلیم کامل نسبت به پیامبر دارد.

قبح سبب نگرانی و ناراحتی پیغمبر شدن

دعوی مالی آن هم با بودن و در حضور پیغمبر؟ خدا نیلورد برادران و خواهران که دل پیغمبر از ما نگران باشد. خدا نیلورد.

بصائر الدرجات یکی از مهم‌ترین و ریشه‌دارترین و بهترین کتابهای شیعه است. من بخشی از روایات مربوط به اهل بیت را در منبری که امسال صبح‌ها دارم، از این کتاب انتخاب کردم. این روایت در این کتاب است که امام صادق وارد حرم پیغمبر شد فریادی کشید که همه سکوت کردند. هر کس نماز و قرآن و دعا و زیارت می‌خواند، همه صبر کردند. و سکوت کردند نمازها و قرآن خواندن‌ها تمام شد همه متوجه امام ششم شدند. امام فرمود: بدن پیغمبر را در این قبر نلرزانید! اولاً از روایت معلوم می‌شود بدن پیغمبر و ائمه طاهرین در قبر نمی‌پوسد و رشحه‌ای از حیات الهی حاکم بر این بدن است. حتی اگر خود بدن در قبر تکان نخورد، ولی یک عده‌ای از بدن‌ها هست که رشحه حیات الهیه برای آنها حاکم است. پرسیدند ما چیکار می‌کنیم که بدن پیامبر در قبر بلرزد. قبر که بسته و بدن هم که از چشم ما پنهان است شما که گناه می‌کنید بدن پیغمبر را در قبر می‌لرزانید^۱ به عنوان این که شما امتش هستید. اگر یهودی یا مسیحی گناه می‌کند، به پیغمبر چه ارتباطی دارد؟ اما شما این کار را نکنید. این در قرآن هم آیه دارد^۲.

در زمان حیات پیغمبر و در طول ۲۳ سال، او را خون به جگرش کردید. وقتی دعوا سر پول شروع شد، این آیه نازل شد که امان از دست پول! وای از پول!

تقوای مالی

خداوند، بعد از سخن از مال، فرمود «و اتقوا الله!» بندگان من، کنار پول، تقوی داشته باشید! تقوا در این آیه مربوط به مسئله مال دنیا است و مربوط به اخلاق یا اعمال یا

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لَكُمْ تَسْؤُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَجُلٌ كَيْفَ تَسْؤُونَهُ فَقَالَ أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَهُ ذَلِكَ فَلَا تَسْؤُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ سُرُوءَهُ.» (الكافی، ج ۱، ص: ۲۱۹)

۲. توبه: ۱۰۵ ﴿وَقُلْ اعْمَلُوا وَسِرِّي اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَمَنْ سَأَلَ عَنْ سِرِّي اللَّهِ فَلَا تَسْؤُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ سُرُوءَهُ﴾



گناهان نیست. تقوی در این آیه تناسب با محور آیه دارد. بندگان من سر پول تقوی داشته باشید، یعنی ببینید پیغمبر درباره اموال چه می گوید. ببینید اگر پولی یا زمینی حرام است، سراغش نروید.

اگر خودتان را کنار پول نگه دارید، هیجان زده می شوید، برای یک مشت اسکناس یا یک تیکه زمین چشم شما چهار تا می شود و خیز برمی دارید. چه خبرتان است؟ تقوی داشته باشید کنار پول! «و اتقوا الله!»

اصلاح ذات بین در دعاوی مالی

بعد درباره دیگران می گوید «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»، کسانی که سر مال دنیا دعوایشان می شود، سر ارث و زمین و مغازه و کارخانه و باغ و دلار دعوایشان می شود، بر شما واجب است که سریع این دعا را حل بکنید و نگذارید دعوی مردم در امر مال ادامه پیدا کند. اختلاف مالی در خانواده یا بیرون یا کوچه و بازار را حل بکنید. دو نفر در کوچه سر چهارصد درهم دعوایشان شده بود داد و بیداد می کردند. مفضل بن عمر کوفی آمد گفت سر چقدر دعوایتان است؟ گفت چهارصد درهم. از آن کیسه چهارصد درهم درآورد شمرد و پرسید به کدام یک از شما بدهم دهننتان را ببندید و بروید؟ شما شیعه هستید مدینه پر از سنی است آبروی شیعه را بردید. یکی از آنها گفت پول مال من است من سر همین چهارصد درهم با او دعوا دارم. بعد هر دو گفتند مفضل دست به جیب و کریم است. گفت نه من دست به جیب نیستم و پولی ندارم. من خدمت امام صادق که می رسم از مال خودش پول به من می دهد می گوید هر جا که دیدی شیعیان ما سر پول دعوا دارند نگذار آبروی ما و آبروی شیعه را ببرند پول را بده و دعوا را بخوابان.

۱. «عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ سَابِقِ الْحَاجِّ قَالَ: مَرَّ بِنَا الْمُفْضَلُ وَ أَنَا وَ حَتِّي نَتَشَاوِرُ فِي مِيرَاثٍ فَوَقَفَ عَلَيْنَا سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَنَا تَعَالَوْا إِلَى الْمَنْزِلِ فَاتَيْنَاهُ فَأَصْلَحَ بَيْنَنَا بِأَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ فَدَفَعَهَا إِلَيْنَا مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى إِذَا اسْتَوْتَقَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا مِنْ صَاحِبِهِ قَالَ أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ مَالِي وَ لَكِنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي شَيْءٍ أَنْ أُصْلِحَ بَيْنَهُمَا وَ أَفْتَدِيَهُمَا مِنْ مَالِهِ فَهَذَا مِنْ مَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ». (الكافي، ج ۲، ص: ۲۰۹)

می‌فرماید «و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله»، مطیع خدا و رسولش باشید، «ان کنتم مومنین». اگر دین دارید. اگر دین ندارید که این حرفها را گوش نمی‌دهید. اگر خدا و قیامت را باور کردید، در آیه بعد، پروردگار عالم راجع به مومنین واقعی غوغا می‌کند. چه تعریفی از این مومنین واقعی می‌کند! و بعد سه نعمت عظیم را بیان می‌کند که می‌گوید ویژه این مردم مومن است و حقشان نیز هست.

دعای دیگران

اگر آدم بتواند دعای دیگران را بدرقه زندگی‌اش بکند، زندگی‌اش غوغا می‌شود. دعای یکی از پشتوانه‌ای عظیم الهی است. آدم با مردم با زن و بچه‌اش با پدر و مادرش یک جوری رفتار بکند آنها به زبان خودشان هر چی بخواهند دعای خیر در حق ما بگویند. بگویند خدا خیرت بدهد. مردم قدیم می‌گفتند برو پیر شی، یعنی عمرت طولانی باشد، برو که حادثه نبینی، این دعاها را من بچه بودم می‌شنیدم برو دست در خاکستر کنی طلا بیرون بیاوری. اینها دعاها مهمی است این هنرمندی می‌خواهد که ما چگونه با دیگران رفتار بکنیم چگونه؟

گریه بر ابا عبدالله؛ سبب دعای حضرت زهرا

الان این هنری که شما دارید شاید خیلی از شما خبر نداشته باشید ندانید که خواب بعد از ظهرتان را کم می‌کنید لباسهایتان را مشکی می‌کنید بلند می‌شوید می‌آیید در این مجالس می‌نشینید بعد برای ابی عبدالله گریه می‌کنید امام صادق می‌فرماید این کار شما مادرم را شاد می‌کند^۱ و باعث دعای او و همه ما به شما می‌شود. امام صادق می‌گوید وقتی شما گریه می‌کنید می‌رود به سجده می‌گوید «اللهم ارحم تلک الاعین الّتی جرت دموعها رحمة لنا و ارحم تلک القلوب الّتی جزعّت و احتزقت لنا و ارحم الصرّخة الّتی کانت لنا»^۲ در سجده خدایا رحم کن به این ناله‌هایی که برای ما از دل مردم بلند می‌شود این دعاها اثر

۱. «و ما من عین أحبّ إلى الله و لا عبّرة من عین بکت و دمعّت علیه و ما من ناک ینکبه إلا و قد وصل فاطمة علیها السلام و أسعدها علیه» (کامل الزیارات، ص: ۸)

۲. الکافی، ج ۴، ص: ۵۸۳



دارد، ای کاش آدم بتواند این پشتوانه را از همه طرف برای خودش قرار بدهد، یعنی آدم خودش را در محاصره دعای مردم قرار بدهد. یک کاری بکنید از همه طرف در محاصره دعا قرار بگیرید.

من نسبت به زندگی آقای بروجردی کاملا خبر دارم. یکی از اخلاقیات مرحوم آیت الله العظمی بروجردی همین بود که اگر می‌فهمیدند یک اهل دعا حتی خارج از کشور است با اینکه خودشان جزو افراد باحال شیعه بودند، آقای بروجردی نامه‌ای می‌نوشتند و به خارج از کشور می‌فرستادند. این جمله را به هر کسی مخاطب این نامه‌ها بود، می‌نوشتند: حسین بروجردی را دعا کنید! چون به این روایت معتقد بودند که خدا به موسی می‌گوید از زبان دیگران با من حرف بزن. گفت خدایا من که خودم زبان دارم. فرمود زبان داری اما به دیگران بگو دعایت بکنند چون دیگران حالا خودشان برای خودشان هم گناه داشته باشند، در حق تو که گناهی نکردند. وقتی برای تو دعا می‌کنند دعایشان پاک است. چون با تو ظلمی نکردند. و چون آقای بروجردی معتقد بود به اینکه آدم باید در محاصره دعا باشد. و ما می‌توانیم این کار را بکنیم.

اثر نفرین دیگران

آدم باید مراقب رفتار خود با دیگران باشد. خود پیغمبر می‌فرماید امت من به گونه‌ای با مردم رفتار نکنید که باعث ناسزا به پدر و مادرتان شود.^۱ نکند کاری بکنید مردم پشت سرتان بنشینند بگویند لعنت به پدر و مادرت که تو را به وجود آوردند. این سفارش پیغمبر است که پدر و مادرتان را حفظ بکنید. کاری با مردم نکنید که زبان مردم باز شود که خدا پدر و مادرت را به عذاب جهنم گرفتار کند. متأسفانه بعضی از مردم به جای دعا نفرین را بدرقه خودشان می‌کنند. هم نفرین به پدر و مادرشان را و هم نفرین به خودشان را.

۱. «أَنَّ اللَّهَ قَالَ لِمُوسَى ادْعُنِي عَلَى لِسَانٍ لَمْ تَعْصِنِي بِهِ فَقَالَ يَا رَبِّ أَنَّى لِي بِذَلِكَ قَالَ ادْعُنِي عَلَى لِسَانٍ

غَيْرِكَ.» (وسائل الشيعة، ج ۷، ص: ۱۰۹)

۲. «مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ قَالَ لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبِّحُ لَهُ»

(الكافي، ج ۲، ص: ۱۵۹)

سیمای مؤمن در قرآن

مخصوصاً بعضی از خانمها از مشکلات خانوادگی شکایت‌هایی می‌کنند و نامه‌هایی به من می‌نویسند یا گاهی زبانی هم به من گفتند گاهی بعضی از روحانیون محترم به من گفتند گفتند فلانی اگر در اسلام خودکشی جایز بود ما از دست عروسمان خودمان را می‌کشتیم. خوب چرا باعث نفرین می‌شوید، تو دختر جوان، آمدی در یک خانواده که در آرامش بود حالا آمدی آرامش همه را به هم ریختی. پدرشوهر، مادرشوهر، خواهرشوهر، برادرشوهر و بچه‌هایشان می‌گویند این چه آتشی است روشن کردی؟ برای چی؟ یعنی با این آتش روشن کردن به چه چیز می‌خواهی بررسی غیر از لعنت و نفرین و عذاب الهی؟ نتیجه این معرکه‌سازی‌ها چیست؟ نمی‌دانم چرا نمی‌نشینند فکر بکنند، خب به جای فراهم کردن آتش دوزخ، رحمت خدا را برای خودت فراهم کن.



جلسه دوم

آیه نخست سوره انفال

﴿سَأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَوُا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

قبح دعاوی مالی

از آیه اول سوره مبارکه انفال استفاده میشود که پروردگار عالم اختلاف خانواده ها و مردم و دعوا و نزاعشان را در مال را ممنوع کرده است. خود مردم نباید زمینه نزاع و اختلاف ایجاد بکنند و افراد نباید متجاوز به مال دیگران بشوند و در پی بدست آوردن مالی برآیند، که واقعاً حقشان نیست. آن هم به هر قیمتی که تمام بشود! من درباره مال حرام و مال حلال، آیات و روایات را زیاد دیدم، دقت کردم، حتی تحت عنوان حلال و حرام مالی یک کتاب هفتصد صفحه‌ای هم نوشته‌ام که چندبار چاپ شده است. در این حرام‌ها ندیدم که پروردگار، پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین، حرامی را مثل مال حرام سنگین دانسته باشند و کمتر گناهی را مانند گناه مالی شدید دانسته باشند.

علتش هم معلوم است، خیلی گناهان هست که مردم، چه مسلمان چه غیر مسلمان، چه متدین و چه غیرمتدین، مرتکب می‌شوند و موج این گناهان فقط در دایره وجود خودشان

۱. انفال: ۱.

سیمای مؤمن در قرآن

است. ضرری و خسارتی را به دیگران انتقال نمی‌دهد. اما در مسئله حرام مالی، هم نظام اقتصاد یک مملکت تهدید می‌شود و هم گرفتاری‌های زیادی برای مردم و خانواده‌ها پیش می‌آید. گاهی خوردن مال مردم، ظالمانه، یک خانواده را به خاک سیاه می‌نشانند و دیگر کمر راست نمی‌کنند. گاهی آبروی مردم می‌رود، طبع زندگی مردم به هم می‌خورد. گاهی خانم‌ها طاقت نمی‌آورند وقتی می‌بینند شوهرشان مالش از دست رفته و مالش را خورده‌اند، درحالی‌که به ناحق خورده‌اند، تحمل نمی‌کنند که زندگی را ادامه دهند و اصرار به طلاق می‌کنند. می‌گویند یک روزی ما خانه و اثاث و درآمد آن چنانی داشتیم و تحمل این تهی‌دستی و فقر و نداری را نداریم و نمیتوانیم قناعت کنیم. اینها گوشه‌ای از ضررهای نزاع‌های مالی به ناحق است.

اصلاح ذات بین در دعاوی مالی

اگر یک عده‌ای گوش ندادند و ایجاد نزاع و فتنه و خرابکاری و ظلم و تجاوز در مسئله مالی کردند، قرآن مجید به مردم مؤمن می‌گوید: شما مردم خوب و پاک ساکت نمانید و در کار، دخالت کنید! اگر کسانی که آبرو، شخصیت و وقار دارند و بزرگ و ریش سفید محله و خانواده‌اند، وارد حل نزاع و دعوا بشوند، قطعاً اثر دارد. بخاطر اثر داشتنش هم هست که پروردگار امر می‌کند «فَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ». جمع بشوید و اختلافات بین افراد را در امر مالی حل بکنید! البته اگر مردم مؤمن با وقار و با غیرت وارد حل اختلاف بشوند، بلدند که از آیات قرآن و روایات و از آن مقدار اعتقاد اهل نزاع به خدا و به قیامت هم کمک می‌گیرند، و بالاخره طرف متجاوز و ظالم و دست‌دراز کرده به مال مردم را پاک بکنند، جو را آرام بکنند و مسئله را خاتمه بدهند.

اصلاح ذات بین در دیگر آیات قرآن

این اصلاح ذات بین که در آیه اول سوره انفال مطرح است، فقط اختصاص به مال ندارد. شما در آیات قرآن مجید نگاه بکنید؛ در مواردی مانند اختلاف دو قوم مسلمان و اختلاف



دو خانواده که دارد به طلاق منجر می‌شود، هم خداوند دستور واجب داده است که جلوی پیشرفت اختلاف و شعله‌ورتر شدن آتش اختلاف را بگیرید و نگذارید که دلها نسبت به همدیگر پر از کینه و روابط قطع بشود. در آیات قرآن چند بار در قرآن آمده است: آنهایی که «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»، آنهایی که پیوندهایی که خدا برقرار کردنش را دستور داده است، بپُرند، مردم فاسد یا مردم خسران دیده‌ای هستند.^۱

اهمیت اصلاح ذات بین در روایات

در زمینه اصلاح ذات بینکم، روایات خیلی فوق العاده‌ای در کتاب‌های بسیار مهم ما نقل شده است. آدم از این روایات و راهنمایی‌ها، حظ می‌کند.

اصلاح ذات بین؛ برتر از نماز و روزه

شب بیست و یکم است، ماه مبارک رمضان، تمام فرزندان را خواسته، آمدند دور بسترش. «ثُمَّ إِنِّي أَوْصِيكَ يَا حَسَنُ»؛^۲ خطاب وصیت به فرزند بزرگشان است. حسن جان من به تو سفارش میکنم و جمیع اهل بیتی، و به تمام زن و فرزند و دختر و پسران دیگرم و ولدی، و هرچه از نسل من تا قیامت بوجود می‌آید، و من بلغه کتابی، و هرکسی که این وصیت من به او برسد. چیست «وصيتك؟ يك، واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا»^۳، شما همه تان با همدیگر چنگ به حبل خدا بزنید. حبل خدا چیست؟ قرآن مجید. یعنی عزیزانم با قرآن زندگی کنید. اقتصادتان، سیاستتان، معاشرتتان، ازدواجتان، برخوردتان، اخلاقتان،

۱. رعد: ۲۵: «وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ النَّاتِ» / بقره: ۲۷: «الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ».

۲. «ثُمَّ إِنِّي أَوْصِيكَ يَا حَسَنُ وَ جَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَ وُلْدِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا فِإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ صَلَاحَ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ» (الكافي، ج ۷، ص: ۵۱)

۳. آل عمران: ۱۰۲-۱۰۳.

رفت و آمدتان قرآنی باشد. چرا که قرآن مجید برای زندگی سالم دستورات کامل دارد. دستورات جامع دارد. بعد فرمود، «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ»، من خودم با دو گوش خودم از پیغمبر اسلام شنیدم؛ که حضرت فرمود، «صَلَّاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ»^۱، اگر بین دو خانواده یا دو نفر را که سر مال دعوا یا سر مسائل خانوادگی دعوا دارند، اگر کسی بلند شود برود بین آنها را اصلاح کند، از همه نمازها و روزه هایی که دارد میگیرد و میخواند برتر است. به این نکته عنایت بفرمایید که چقدر قرآن، پیغمبر و امیرالمؤمنین اصرار دارند که دعویاتان نشود، نزاع نکنید، اختلاف پیدا نکنید و جار و جنجال بین خودتان راه نیاندازید. می‌گوید اگر یک نفر بلند شود برود این دعوا را آتیشش را بخواباند، همین یک عملش از کل نمازها و روزهایش افضل است. ببینید خدا به کسی که واسطه آشتی می‌شود چه ثواب و پاداشی می‌دهد.

پیغمبر اکرم می‌فرمایند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ»^۲، شما را خبر ندهم به کاری که این کار منزلتش و ارزشش از روزه و نماز و صدقه دادن بیشتر است و برتر و بهتر است؟ خودشان فرمودند اصلاح ذات البین. یعنی اینکه بلند شوید بروید بین کسانی که دعویاتشان شده است آشتی بدهید.

نتیجه تداوم دعوا؛ قطع رابطه با دین خدا

حضرت در وصیتشان به امام حسن فرمودند این دعواها و نزاعهایی که برپا می‌شود، آتشهایی که افروخته می‌شود، «وَأَنَّ الْمُسِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ»^۳، حضرت میفرماید این دعواها این نزاعها این زشتکاری‌های بین افراد، نابودکننده دین نزاع کنندگان است و رابطه‌شان را با دین خدا قطع می‌کند. فساد بین همدیگر چنین اثری دارد. «و لا قوة الا بالله علي عظیم.» پیغمبر میفرماید: «فَإِنَّ فَسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ»^۴، اینهایی

۱. الکافی، ج ۷، ص: ۵۱

۲. نهج الفصاحة، ص: ۲۴۰

۳. الکافی، ج ۷، ص: ۵۱

۴. نهج الفصاحة، ص: ۲۴۰



که با هم اختلاف پیدا می‌کنند ولی آشتی نمی‌کنند و زیر بار نصیحت هم نمی‌روند، درواقع دارند رابطه خودشان را با دین من قیچی می‌کنند و قطع می‌کنند. امروز واجب است تمام خانواده‌ها در این مملکت از آثار شوم معنوی نزاع و آثار بسیار عالی آشتی آگاه بشوند، واجب است. برای اینکه نزاع بین مردم و بین خانواده‌ها و بخصوص بین اینهایی که داماد و عروس می‌گیرند، کمر بندوار آتشش کل مملکت را گرفته است. از آمار طلاق و رجوع مردم به این دادگاه‌ها و دادگستری‌ها پیداست که رابطه بسیاری از مردم با دین، بر اثر ایجاد نزاع و دنبال کردنش و آتش بیشتری زیر اجاق نزاع روشن کردن، بریده است. حالا چرا رابطه می‌بُرد؟

این خیلی جالب است که هم امیرالمؤمنین می‌فرماید هم پیغمبر که نزاع و تباهی بین افراد بُرنده آنها از دین است، چرا؟ خیلی نکته اش روشن است. برای اینکه وقتی من با یکی دعوا دارم و قابل آشتی و قابل گذشت هست و می‌شود به نزاع خاتمه داد، دیگران می‌آیند دورم را میگیرند و می‌گویند و می‌گویند و می‌گویند اما آخرش من می‌گویم خدا هم بیاید من زیر بار این حرفها نمی‌رم، خود این دلیل این است که رابطه طرف با دین بریده است. شخص دارد به پروردگار توهین می‌کند و پروردگار مهربان عالم را سبک می‌شمارد. چون خداوند از اصل دعوا راضی نیست. حالا دعوا اتفاق افتاده و زمینه آشتی هم دارد، اگر آمد و آشتی کرد یعنی به حرف خدا گوش داد.

مراتب راههای حل انواع اختلافات در دین

درباره اختلافات، آنچه که خدا در مرحله اول دستور داده، برقراری دوباره پیوند است. پیوند یا صلح یعنی اتصال و وصل شدن. اگر یک وقت رفیق آدم، دایی یا عموی آدم کافر می‌شود و گوش هم به حرف نمی‌دهد، آنجا را خدا فرموده است پیوندت را قطع رابطه کن. اما در غیر آن موارد پروردگار عالم، امر به پیوند دارد.

یک وقت هست که یکی می‌آید با ثقلب خانه‌ای را به نام خودش می‌کند، دعوائتان می‌شود، زورتان هم نمی‌رسد خانه‌ای که حقتان است پس بگیرید؛ در این موارد، قرآن و ائمه می‌گویند به قاضیان عادل یا به آنهایی که قدرت در دستشان است و می‌توانند دعوا را



سیمای مؤمن در قرآن

حل بکنند، مراجعه کنید. شما هم می‌روی شکایت میکنی، این دعوی با طرف چهار سال طول می‌کشد و او حاضر نیست خانه ای که حقش نیست به شما که ذی حق هستی برگرداند. می‌شود گفت شما هم الان دارید گناه می‌کنید که چهار سال است دادگاه می‌روید و یک دعوا را دنبال می‌کنید؟ نه، شما به حکم خدا برای گرفتن حقتان دارید می‌روید. این چهار سال او مرتباً دارد رابطه‌اش با دین خدا قطع می‌شود.

بعد هم وقتی خانه را پس می‌گیرید، اینقدر آدم خوبی هستید که می‌گویید اگر چهار سال ما را دواند، به دادگاهها برد و آورد، بالاخره خدا توفیق داد ما به حقمان رسیدیم. با اینکه در این چهار سال من خیلی اذیت کشیدم، اما دلم کینه ندارد. باریکلا! پروردگار عالم دل کینه‌دار را نمی‌پسندد. چرا کینه را نمی‌پسندد؟ زیرا کینه مال روزگار آشتی و روزگار داشتن و روزگار محبت نیست. کینه عاملش همین دعوهاست که آدم از طرف بدش می‌آید، متنفر می‌شود، ناراحت می‌شود. یک عده‌ای اینقدر آقا هستند که به حرف قرآن مجید گوش می‌دهند، می‌بینند خدا فرموده کینه نداشته باشید^۱. می‌گویند اگر ما را اذیت کرد، خودش چهار سال گناه کرد، او گناه را به گردن گرفته، ما کینه‌ای از او نداریم و کاری با او نداریم. همه باید اینگونه باشند!

نور گذشت و بخشش به جای تاریکی کینه

اسلام دل کینه‌دار نسبت به مسلمان را، گرچه آدم را اذیت کرده باشد نمی‌پسندد. و این **بخشش و گذشت‌ها** واقعاً تمام باطن را نور باران می‌کند. همه ما در معرض آزار هستیم، آدم حسود و کینه‌دار و غیبت‌کننده و اذیت‌کننده دور و بر همه هست. داریم، نمیتوانیم نداشته باشیم. یکی در خانواده اش عروس یا داماد ظالم دارد، یکی زن یا شوهر

۱. مانند حجر: ۴۷: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾ / حشر: ۱۰: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ / بقره: ۲۰۴: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ / محمد آیه ۲۹: ﴿عَمْرَةَ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنَّ لَرَءَاهُ أَصْحَابَ نَهْرٍ﴾ و آیه ۳۷: ﴿إِنْ يَسْأَلُكُمْوهَا فَيَحْفَرُوهَا فَجَحُوا وَخَرَجَ أَصْحَابُهَا نَكِرَةً﴾



آزار دهنده دارد، یکی چهارتا رفیق دارد بعد از یک مدتی اینها ظالم به او می‌شوند. ولی پروردگار عالم دوست ندارد دل ما در کینه نسبت به افراد بماند.

من شخصا تجربه کرده‌ام. گاهی به مردم گفتم بیاید خدا را امتحان بکنیم، ببینید اگر به حرفی که زده است، عمل بکنیم آثاری دارد؟ من هم مثل شما گاهی خیلی مورد آزار قرار گرفته‌ام. یک چندتایی بودند که حالا من علتش را نمی‌دانم، خیلی ما را اذیت کردند، من باهاشان هم ملاقات می‌کردم، نصیحت می‌کردم، بدتر می‌کردند! کاری ندارم. بعد از یک مدتی دیگر زمان آزار دهنده‌گی‌شان و غیبت‌شان و تهمت‌شان و فحش‌هاشان تمام شد که ما اصل ذات مطلب را نفهمیدیم که چه بود! همان سال که کار تمام شده بود یعنی دعوا خاتمه پیدا کرده بود حالا ما که دعوا نداشتیم اونها دعوا داشتند، ما که حسود نبود اونها حسود بودند، ما کینه نداشتیم اونها کینه دار بودند. در عین حال همان سال خداوند متعال محبتی کرد ما رفتیم عمره، از برکت قرآن مجید. یعنی این ترجمه قرآن من برنده شد بین ترجمه‌ها و جایزه‌ای که به ما دادند این بود که من با همسر یک عمره برویم. اونها یعنی جایزه دادند، و الا ما هم خیلی مثل بعضی از شما اهل پول خرج کردن برای خدا نیستیم! دیدیم یک پول مفتی در راه خدا گیرمان آمد گفتیم برداریم بریم عمره. منتهی گفته بودند برای عمره میدیم. خب من هم خیلی احتیاط می‌کردم که این پول را جای دیگر خرج نکنم. ساعت ۴ صبح رسیدیم مکه هوا هنوز تاریک بود، کاروان میخواست حاجی‌ها را که همه محرم بودند ببرد هتل؛ اونجا یک تجدید وضویی بکنند، صبحانه‌ای بخورند و بعد بیارندشان مسجدالحرام، من به مدیر کاروان گفتم نزدیک مسجدالحرام پیاده می‌شوم، من نیازی ندارم بیایم بخوابم و استراحت بکنم، کارهام رو انجام می‌دهم و خودم به خانه می‌آیم. وارد مسجدالحرام شدم، چون نزدیک اذان بود خیلی شلوغ بود. نمیشد هم بروم طواف چون ممکن بود قد قامت الصلاة بگویند طواف را بپزند. گفتم می‌ایستم نماز صبح تمام بشود خلوت بشود بعد بروم وارد طواف بشوم. نیم ساعتی بعد از نماز تقریبا مسجد خلوت شد. من آمدم روبروی حجر الاسود، برای نیت کردن. اول حرفی که به پروردگار زدم گفتم خدایا قبل از شروع طواف، خب اونجا که دروغ نمی‌شود به خدا گفت، خدا از



قلب آدم آگاهی دارد، اونجا که باید آدم راست بگوید به خدا! گفتم یک معامله باهات میکنم، این بزرگواری که میشناسی و به ناحق خیلی ما را اذیت کردند، حالا علتش را هم خودت میدانی! اما من هنوز طوافم را شروع نکردم، میخواهم به محضر مقدست عرض بکنم، من الان با همه دل از همه اونها گذشت کردم، تو هم از من گذشت کن که پاک وارد طواف بشوم.

این گذشتها درون انسان را نورباران می کند. اما اگر آدم بخواهد مایه کینه در قلب بریزد، و بعد هم این کینه را ظاهر بکند و آثارش را ادامه بدهد، مرتب انسان تاریک و بسته و گرفته می شود و شقاوت پیدا می کند. همین است که پیغمبر و امیر المؤمنین می فرمایند رابطه اش با دین قطع می شود. رابطه اش با دین قطع می شود به نظر من معنای این است که خدا با آدم کینه دار رابطه اش می بُرد و آدم کینه دار را دوست ندارد. در دنیا هم قلبت غرق نور می شود. وقتی که بین دو خانواده، دوتا زن و شوهر، و دوتا شریکی که اختلاف دارند آشتی بدهی.

آشتی دادن؛ صدقه ای محبوب خدا و رسول

این خیلی روایت جالبیست که پیغمبر اکرم به ابویوب انصاری فرمودند: «يَا أَبَا أَيُّوبَ أَلَا أُخْبِرُكَ وَ أَدُلُّكَ عَلَى صَدَقَةٍ يُحِبُّهَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»، ابو ایوب من تو را راهنمایی بکنم به صدقه ای که پرداخت این صدقه را شخص خدا و پیغمبر عاشقش است؟ آن صدقه این است: «تُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَبَاعَدُوا». بین مردم کدامشان با هم دعوایشان شده و اختلاف دارند و کینه با هم پیدا کردند و قهر هم کرده اند، آگاه شدی این داداش با این داداش دو سال است که قهرند، آدم یک زبان نرم می خواهد، یک دوتا روایت دو تا آیه، یک مقدار محبت، این کار ولو ۵ دقیقه طول بکشد، پیغمبر می فرماید کاری است که خدا عاشقش است و از نماز و روزه برتر است. چقدر این روایات ما عالی است! پیامبر به ابویوب انصاری می گوید: «أَلَا أُخْبِرُكَ وَ أَدُلُّكَ عَلَى صَدَقَةٍ؟» زمانی که رابطه شان تباه



شد و از همدیگر دور و جدا شدند؛ برو بین اینها را آشتی بده که چه ثواب عظیمی پروردگار مهربان عالم به تو خواهد داد.

من یک شهری رفتم یک شبی بعد از منبر یک آدم واقعاً با وقار، متدین، آثار سجده به پیشانی، آمد پیش من، گفت آقا ۲۵ سال است برادر من و زن و بچه اش با من قهرند. حالا یا من مقصر بودم یا او مقصر بوده؛ پیغام میدهم بعد از ۲۵ سال ما هردو به ۷۰-۷۲ سال رسیدیم، نزدیک مردنمان است، میگویم بیا آشتی کنیم با هم، میگوید نه! گفتم آدرس داداش را بده من بروم پیشش؛ آدرس داد و به یکی از محترمین شهر گفتم با من بیا، چون خانه اش را بلد بود. رفتیم و در زدیم و خب خود او هم می‌آمد پای منبر، یعنی او بی که چند سال بود خودش و زن و بچه و داماد و عروسش با این خانواده داداشش قهر بودند، تا من رو دید خیلی بنده خدا یکه خورد و تعارف کرد رفتیم تو، بالاخره از همین ابزار دین، روایت، آیه، مرگ، قیامت، دادگاهها استفاده کردم و نهایتاً همان جلسه اول، با لطف خدا گفت که من حاضر به آشتی با داداشم هستم و همسر و پسرها و دخترها را هم می‌گویم با عمو و زن عمو و پسرعموها آشتی بکنند. گفتم من پیغامت را میبرم، اما پیغام خشک و خالی اصلاً مزه ندارد. گفت چه کار کنم؟ گفتم: یک دفعه عیب ندارد، فردا شب یک شام به درد خور که اعلی حضرت بپسندد، بپز، یک سفره کامل، من همه اونها را برمیدارم میایم خانه تو! گفت قدم همه تان روی چشمم. ما رفتیم در خانه اون داداش گفتم برادرتان حاضر شد که حالا فردا شب بیایید پای منبر، بعد از منبر من هم باهاتون میایم، اونجا بریم شام کار دیگر تمام بشود. و الحمد لله تمام شد.

روضه

جنگ صفین دقیقاً در مسیر کربلا بود. یعنی امیرالمؤمنین بعد از جنگ جمل برای رفتن به میدان صفین هیچ راهی نداشتند جز اینکه از کربلا عبور بکنند. چندتا اتفاق در حرکت امیرالمؤمنین افتاده است که یک دانه اش را قبل از من شنیدید؛ البته امیرالمؤمنین، جریانی که شنیدید قبل از منبر در عالم رؤیا دیده اند. و اما در بیداری؛ وقتی که طرفهای عصر

به زمین کربلا میرسند. نگاه به زمین که کردند فرمودند پیاده شوید. گفتند آقا مسیر را میتوانیم طی کنیم. فرمود من امشب میخواهم در این زمین بمانم. این زمین زمینیست؛ ماندن دارد. امشب بمانم، در این زمین نماز بخوانم، مناجات بکنم، خدا را عبادت بکنم... پیاده شد. اذان صبح را که گفتند آماده برای نماز شد، من واقعاً خبر ندارم که قبل از امیرالمؤمنین در این زمین نماز جماعت دیگری هم برپا شده؟ فکر نمیکنم، چون پیغمبر که اینجا نیامدند، یارانشان هم اون به دردخورها اینجا نیامدند. این نماز جماعت عظیمی بود. یک نماز جماعت هم بعد اتفاق افتاد.

روز عاشورا! که من فکر میکنم ابی عبدالله همونجایی که باباش ایستاده بود به نماز، وایستاد به نماز. چه نمازی! چه «الحمد لله رب العالمین» در آن نماز اباعبدالله گفت! امام قبل از اینکه نماز را شروع بکنند، با اینکه نماز به اصطلاح خوف، چهار رکعتی نیست دو رکعتیست، اذان هم نمیخواهد در میدان جنگ؛ ولی نوشته اند ابی عبدالله به حجاج بن مسروق که از مکه برایش اذان میگفته تا کربلا، آخرین نماز را به حجاج فرمودند اگر بخواهی، یعنی چقدر ادب داشت ابی عبدالله، امروز را بگذار اکبر برای من اذان بگوید؛ گفت آقا.

اذان علی اکبر تمام شد، تیر اندازان آماده شدند این نماز جماعت را تیرباران کنند؛ از توی صف نماز که ۱۷-۱۸ نفر بیشتر نبودند، دو نفر آمدند بیرون، سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین بجلی که هر دو اهل کوفه بودند، چه انسانهایی بودند اینها! به ابی عبدالله گفتند آقا می‌خواهید نماز آرامی بخوانی؟ ما جلوی شما می‌ایستیم، هرچی تیر بزنند ما میگیریم، شما نمازتان را بخوانید. عجب نمازی! در رکعت اول سعید بن عبدالله از بس که تیر خورده بود از دنیا رفت! ظهیر قوی تر بود، توانست خودش را تا سلام نماز بکشد. امام که داشت سلام میداد دیگر زهیر افتاد یکی دو نفس بیشتر ازش نمانده بود. ابی عبدالله سرش را به دامن گرفت. چشمش را باز کرد، ببینید در آن حال چقدر حواس جمع بود، شاید صد تا تیر به بدن، همه جا را پاره پاره کرده بود، اما چقدر ذهن عالی کار می‌کرد، چشمش را باز کرد، یک نگاهی به آن قیافه الهی کرد، با همون تَن صدای باقی مانده گفت، «أرضیت منی یا ابا عبدالله؟» حسین جان از من راضی شدی؟



جلسه سوم

آیات ابتدایی سوره انفال؛

ویژگی های مؤمنین

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ^۱

در جلسات گذشته تا حدی درباره آیه اول سوره مبارکه انفال سخن گفته شد، در آیه دوم و سوم پروردگار عالم، مومنان واقعی و حقیقی را معرفی می‌کند. در آیه چهارم هم سه محصول، نتیجه یا میوه که البته همه آنها از شجره طیبه وجود مردم مومن در قیامت ظهور می‌کند، بیان می‌کند. آیات بسیار مهمی است و قابل دقت است. پیش از آنکه من هر سه آیه را ظاهرش را برای شما قرائت کنم، لازم است که یک مقدمه درباره معرفت برای شما بگویم. ما وقتی با کمک وحی و انبیاء معرفتی دینی پیدا بکنیم، بعد شروع به عمل بکنیم تا مؤمن بشویم. اینکه مومن چه کسی است؟ آیه دو و سه و چهار انفال می‌گوید مومن کیست. اما قدم اول معرفت است.

معرفت

اسلام از زمان طلوعش، یعنی روز ۲۷ رجب، مردم را دعوت به تحصیل معرفت و شناخت کرد. اصرار داشت که شما بیایید عالم و عارف و بامعرفت بشوید. این معرفتی که اسلام به



آن دعوت کرد، آگاهی و شناختی از نوع شناخت علوم مادی نبود، زیرا علوم مادی خیلی نیاز به دعوت نداشت.

شناخت طبیعت؛ معرفت مادی

مردم از زمان پیدایش زندگی، خودشان را نیازمند به ابزار و اثاث زندگی، دارو، لباس و خوراک می‌دیدند و به تدریج عالم به این معانی شدند در نتیجه علوم کشاورزی و خیاطی و ساختمان‌سازی و ابزارسازی پدید آمد. علم پدید آمد. علم پدید آمد، البته انبیاء خدا بی‌تأثیر در پدید آمدن علوم مادی نبودند ولی مردم چون ظاهر زندگیشان را نیازمند به فراگیری علوم مادی و یافتن اسرار عالم طبیعت می‌دیدند، شروع به فراگیری این علم را کردند و اینکه تا الان چند هزار سال یا چند میلیون سال است که از این داستان گذشته است تاریخ دقیقش را کسی نمی‌داند.

بشر براساس نیازش خیلی خوب زحمت کشید و به قول قرآن کریم ﴿يَعْمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱. این ورق روی زندگی را که ورق مادی بود یاد گرفت و دانا شد. در مورد علم به امور مادی هم خداوند متعال، در هیچ جای قرآن، منکر مردم نیست. بلکه اگر می‌بینید در قرآن خدا می‌فرماید «لَا يَشْعُرُونَ لَا يَعْقِلُونَ لَا يَفْقَهُونَ»، مربوط به آن ورق زندگی و معرفت معنوی است که می‌فرماید «لَا يَعْقِلُونَ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَفْهَمُونَ لَا يَشْعُرُونَ». وگرنه این طرف زندگی را که پروردگار عالم قبول دارد. معلوم است این همه زحمت کشیدند و این رشته‌های عظیم علمی را به وجود آورده‌اند.

معرفت ایمانی؛ رسالت انبیاء

در قرآن مجید می‌فرماید «يُعَلِّمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». در نیم زندگی، که زندگی مادی است عالمند اما ﴿وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۲، اما از نیم دیگر زندگی که زندگی روحی و اخلاقی و قلبی و ایمانی و انسانی است، غافلند.

۱. روم: ۷.

۲. روم: ۷.



انبیاء خدا برای انتقال این معرفت به بشر مبعوث به رسالت شدند که به مردم خدا و قیامت، اخلاق، روش زندگی سالم و آخرت را بفهمانند و در مورد امور قیامت به مردم هشدار بدهند. در این زمینه انبیاء کار کردند و زحمت کشیدند. در زمینه امور مادی مسئولیت زیادی روی دوش انبیاء خدا نبود.

تمدن و دین

در زمان هر پیغمبر، در هر امتی يك نیمه تمدنی وجود داشت که به دست خود آن امت به وجود آمده بود. یا تقلید از امت‌های دیگر کرده بودند. مثلاً یونانیان و اسکندر به صاحب علم و تمدن بودند اما معرفت دینی نداشتند و صاحب دین نبودند. ایران دانشگاه‌های عریض و طویل داشت و در حد خودش صاحب این علوم بود اما در آن زمان صاحب معرفت دینی نبود. چین و بعضی از مناطق آسیای صغیر، مثل کشورهای که می‌شناسید، يك مقدار تمدن داشتند ولی دین نداشتند. از همه تمدن‌های قدیم قوی‌تر و گسترده‌تر تمدن مصر بود که آن‌ها هم دین نداشتند، ولی تمدن قوی داشتند.

انبیاء خدا مأمور به تشویق کلاس فیزیک و شیمی و طب و دندانسازی و اینها نبودند برای اینکه این مسئله یعنی پدیده علوم مادی روی ریل بود، قطارش داشت حرکت می‌کرد و مرتب هم واگن به آن اضافه می‌شد تا سر از این تمدن فعلی درآورد. چیزی که بشر کم داشت دین و معرفت دینی بود. و به خاطر کم داشتن یا نداشتن آن، در میان همه تمدن‌ها، با همه علم و دانشگاه‌هایشان، فساد خیلی گسترده بود.

خیلی از تمدن‌های قدیم را در قرآن مجید هم می‌توانید ببینید. خداوند بیان کرده تمدن‌هایی بوده است که گاهی به مردم زمان نزول قرآن می‌گوید عمرشان از شما بیشتر بود و آثار زندگی مادی آنها از شما قوی‌تر بود ولی همه به خاطر عذاب الهی نابود شد. سوخت، باد برد، زلزله خورد، متمدنان در دریا غرق شدند و گرفتار عذاب‌های دیگری که پروردگار در قرآن بیان می‌کند، شدند. پس انسانها در زمینه معرفت مادی کمبود چندانی نداشتند به قول معروف يك نان بخور و نمیری از تمدن در می‌آوردند و می‌خوردند اما يك لقمه نان بخور و نمیر دینی نداشتند. که در قرآن می‌بینید همین امت‌های متمدن را که



می‌خواهد می‌گوید یا کافر یا فاسق یا مشرک می‌گوید و یا می‌گوید «لایعقلون، لایشکرون، لایعلمون و یا لایفقهون». اما تمدن آن‌ها را انکار نمی‌کند.

رابطه جهل با دو نوع معرفت مادی و معنوی

پروردگار در قضاوت عادل و بانصاف و دادگر است مثل بعضی از مردم نیست که وقتی می‌خواهند منکر شوند یک مرتبه همه چیز بعضی‌ها را منکر می‌شوند گویا در آنها يك دانه خوبی وجود ندارد. بلکه خداوند می‌داند بالاخره آنها چهار رشته دانش بلدند، يك مقدار آثار تمدن را دارند و يك پارچه نمی‌گوید نفهمها، جاهلا و احمقها. بلکه فقط در این روی زندگی می‌فرماید: ﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّجْهَلُونَ﴾^۱. می‌فرماید: شما کل کارهایی که می‌کنید براساس جهل به حقیقت (جهل در امور معنوی) است. ولی کارهای آن طرف (امور مادی) را نمی‌گوید براساس جهل به حقیقت است بلکه می‌گوید براساس علم است.

خانه‌سازی‌هایی که قوم عاد داشتند ﴿إِزْمَادَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۲ در آن زمان پروردگار می‌فرماید: این‌ها در شهرسازی و خانه‌سازی نظیر نداشتند. اما همه را با عذاب نابود کرد. آن بدبختها در امور مادی یجهلون و تجهلون نبودند و خوب حالیشان بود. بعضی از اقوام يك شهرهایی را بنا کردند يك نوع ساختمانهایی را ساختند که در قرآن بیان می‌کند می‌گفتند چون زمین دچار زلزله، سیل، طوفان، بادهای خطرناک می‌شود ما در دهان این بلاها می‌زنیم ساختمان‌هایی را می‌سازیم که نه سیل نه زلزله و نه باد و نه طوفان خراب کند. و قرآن می‌گوید ساختند ولی به خاطر گناهان زیادشان ما در بعضی از این شهرسازی‌ها بادی را فرستادیم که هفت شبانه روز می‌وزید. بعد از این که به باد گفتیم فروکش کن. یک دیوار خراب هم در آن شهرها دیگر کسی پیدا نمی‌کرد همه را با خاک یکسان کرد. ولی خودشان واقعا یقین داشتند که این خانه‌ها را نه طوفان نه زلزله نه سیل نه باد خراب نمی‌کند.

۱. نمل: ۵۵.

۲. فجر: ۷ و ۸.



من بعضی از این خانه‌ها را در مناطقی که تمدن‌ها بوده است و در قرآن به آن اشاره شده رفتم دیدم که خداوند برای عبرت يك گوشه آن را گاهی باقی گذاشته است. سنگ را برده‌اند، سر پانزده متری روی ستون نصب کردند. یقین بدانید قوی‌ترین جرثقیلهای دنیا این سنگ را اگر روی زمین می‌خواستند تکان بدهند بوکسرشان پاره می‌شد و تکان نمی‌توانستند بدهند. سنگ بردند بالا، ساختمانی ساختند که در آن ساختمان دو هزار نفر می‌توانستند زندگی بکنند. کاخ ساختند که در آن کاخ دو هزار نفر می‌توانستند زندگی بکنند. ۲۰ متر طول سنگ است ده متر عرض، يك متری و نیم ضخامت يك تیکه است. به قدری هم که زیبا تراش دادند و کشیدنش بالا نه لبش پریده است و نه ترك خورده است. این تمدن را داشتند ولی همین‌ها را خدا می‌گوید با باد نابودشان کرد. همین خیلی عبرت و درس است که پروردگار عالم تمدن را با باد از بین برد.

پوکی تمدن امروزی ما

هر روزگاری تمدن‌ها را در مقابل عذاب خودش مغلوب قرار داد. شما چند سال پیش، خوب دیدید يك سونامی در سواحل اندونزی آمد سونامی یعنی پروردگار به باد گفت آب را تکان بده از ساحل داخل ببر. من این سونامی را خیلی دنبال کردم این آب وقتی حرکت کرد و بیرون آمد. در آن ساحل آباد، تمام ساختمانهای بین چهل طبقه تا بیست طبقه تا يك طبقه را ۵ دقیقه با دویست هزار نفر را خورد و برد. هنوز هم بشر این فکرها را دارد که بیاییم يك گونه‌ای مهندسی بکنیم که طوری نشود. مثلا می‌گویند ژاپنی‌ها گاهی ۲۴ ساعته سی بار زلزله دارند اما قشنگ در آن خانه‌ها در حالی که دارد مثل گهواره تکان می‌خورد، صبحانه می‌خورند، می‌خندند، شام می‌خورند و به ریش زلزله هم می‌خندند. اینها فکر می‌کنند که ساختمان‌سازی وقتی ضد زلزله باشد دیگر ماندگار است. شما همین سونامی را که سه چهار سال پیش در ژاپن آمد تقریباً دو سوم شهر را با هرچی که داشت ماشین کارخانه خانه خیابان بندی و کوچه بندی همه را خورد، ۵ دقیقه یعنی يك لقمه کرد. تمدن که بله تمدن است ولی متأسفانه تمدن پوک است. یعنی با يك بادی که خدا بوزاند نابود است حتی اگر ضد باد بسازند. با يك زلزله، یعنی يك تکان دادن بر باد است حتی اگر ضد زلزله بسازند. با يك سونامی بر باد است.



تازه اینها را هم نمی‌خواهد خود کابل‌کشی‌ها و لوله‌کشی‌های گاز و آب و برق تمام این شهرهای امروزی، هر سه عامل نابودی است. یعنی خدا نیاورد ولی یک تلنگر پروردگار عالم به شاه لوله‌های گازش و به آبش یا به برقیش بزند، يك شهر بیست میلیونی ۱۵ میلیونی ۱۰ میلیونی، اصلاً كل شهر را يك لحظه بالا می‌برد و این طرفی می‌کند. که قرآن می‌گوید **عَالِيهَا سَافِلَهَا**^۱ کف را می‌آورد سقف و سقف را می‌آورد کف. و بین این تبدیل سقف و کف هرچی که هست نابود می‌کنم. این پوکی تمدن است. تمدن علم هیچ ضمانت بقاء ندارد و این را اکثر مردم دنیا نمی‌فهمند این که فرموده «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ» یعنی این مطلب را هنوز نفهمیده‌اند و از تمدن‌های گذشته هم عبرت نگرفته‌اند که تمام تمدن‌ها پهلوان مقوایی بوده که با يك تلنگر خدا این پهلوان روی زمین خوابیده و دیگر سر بلند نکرده است. تمام تمدن‌های بی‌دین پوک بودند و تمدن روزگار ما طبق گفته خود دانشمندان اروپا و آمریکا از تمام تمدن‌های گذشته پوک‌تر و شل‌تر است تقریباً خودشان هم می‌گویند با يك تکان دو سوم مردم جهان و خانه‌ها و مدارس و دانشگاه‌ها با خاك یکسان می‌شود. دو سوم، یعنی از ۶ میلیارد جمعیت يك لحظه ۴ میلیارد با هرچی خانه دارند نابود می‌شود و دو میلیارد در كل کره زمین با زخم و يك دستی و يك پایي يك چشمی و لنگ و معلول و بدبخت و فلك زده يك تعداد کمی سالم دین‌دار می‌مانند برای اینکه با آمدن امام دوازدهم به او کمک بکنند، فاتحه بقیه آنها در چند لحظه خوانده می‌شود. روزگاری خواهد آمد که دو سوم مردم جهان در چند لحظه با تمدنشان نابود می‌شوند. خود این بدبختها به این نتیجه رسیدند این را می‌گویند تمدن پوک یعنی تمدن بی‌دین.

نمونه یک تمدن پوک و بی‌دین؛ قوم سبا در قرآن و سرانجام آن

در قرآن می‌بینید که قوی‌ترین تمدن‌ها را اسم می‌برد، تمدن‌های اسم برده شده زیاد است. اما از باب مثال تمدن کشور سبا را ذکر می‌کنیم که در سرزمین یمن تشکیل شد. همین یمن فعلی. تمدن مملکت سبا، يك تمدن فوق العاده‌ای بوده است. قرآن می‌گوید.

يك گوشه تمدنشان این بود که آنچنان نظم در جاده‌سازی و آبرسانی داشتند که هنوز ما در دنیا يك چنین شهرهایی را نداریم. چنان جاده‌ها و شهرها را منظم می‌ساختند و در آبرسانی به قدری عالمانه کار کردند که پروردگار می‌فرماید از يك شهر که درمی‌آمدند تا به شهر دیگر بروند، مثلاً ۱۰۰ کیلومتر، دو طرف جاده درختها سر در هم کرده بودند^۱ و تونل میوه ساخته بودند کسی هم نبود که این میوه‌ها را بخورد. این يك آبرسانی علمی می‌خواهد. نمی‌خواهد؟ ما ۳۵ سال است که انقلاب کردیم و گفتیم که حرم به حرم درختکاری می‌کنیم چهار تا کاج از شهر ری اول جاده اتوبان قم این طرف و آن طرف کاج نشانیدیم تا به حرم حضرت معصومه برسیم. این سی چهل تا کاجی هم که نشانیدیم سی تایی آن خشک شد رفت ده پانزده تا نیز هم گردن کج و مریض و ول افتاده است. هیچ جای دیگر دنیا آن تمدن سبأ نیست. در سوره سبأ در قرآن، تمدن سبأ که در سرزمین یمن فعلی، که بالای عربستان است و نصف بیشتر آن کویر است، يك روزگاری يك وجب خاک پیدا نمی‌شد، همان سرزمین را تمام سبزی‌کاری و چمن‌کاری و گل‌کاری و جاده‌ها پر از درخت کرد. و این آبرسانی چقدر علمی است! چه طور به این کشور به این پهناوری که الان بیشترش کویر است آبرسانی کردند؟ به نقل از قرآن سدی به نام سد عرم ساخته بودند^۲. عرم سد، چنان بزرگ بود که میلیاردها لیتر آب پشت این دیوار بود. شما می‌دانید فشار آب چقدر است؟ شما می‌دانید در کوهستان اگر از بالای کوه از سر دو سه متری آب چك چك بکند سنگ را می‌سابد و عین ظرفش می‌کند. شما می‌دانید تا حالا یکی از مشکلات بشر این بوده است که جلوی درز آب‌ها را بگیرد و آب نرود. باز هم بعضی‌ها دویست میلیون می‌دهند در خانه‌شان روی زمین استخر می‌سازند و پرش می‌کنند آخر هم سه سانت آب می‌رود پایین. هی می‌گویند آقای مهندس تو که گفتی آبش نمی‌رود که این که سه سانت چهار سانت آبش رفت پایین. سد ساخته بودند با میلیونها لیتر آب و دیوار این سد نم نمی‌داد و از این سد که مشرف ساخته بودند در کشور با روش علمی آبرسانی کرده

۱. سبأ: ۱۵.

۲. سبأ: ۱۶.

سیمای مؤمن در قرآن

بودند که جاده‌های بین شهرها پر از درخت میوه بود وقتی کاروان مسافرت می‌رفت زیر سایه و زیر میوه می‌رفت. اما قرآن می‌گوید: این‌ها بی‌دین بودند. من پیغمبرانم را فرستادم ولی گوش ندادند، تهدید کردند، مسخره کردند. اعلام کردیم که تمدن شما نابود می‌شود، انبیاء را مسخره کردند و دروغگو قلمداد کردند^۱.

سرانجام چه شد؟ سراغ روایت برویم. خدا می‌فرماید: به چند موش گفتم زندگیتان را ببرید ته سد. از زیر با دندانهایتان شروع کنید به جویدن بغل تاج سد عرم سبأ. دیوارها سرپا بود اما از زیرش به اندازه کله یک موش ناقابل داشت به اصطلاح یک جوی خالی درست می‌شد. خدا می‌فرماید این مردم متمدن، این مملکت که گوش به من و انبیاء ندادند، به چندتا موش فرمان می‌دهم از آن زیر مدام بچوند و نابودشان کنند. این موش‌های آبی را دیدید یا نه؟ به اندازه نصف گربه هستند. یک‌زمانی همین موش‌ها در کریم‌خان بودند. در آن رودخانه‌ای که وسط کریم‌خان بود. من دیده بودم که شهرداری چقدر مردم را تشویق می‌کرد این موش‌ها را بکشید. اگر سم بریزید و بکشید، پول میدهم و چکار و چکار می‌کنم. یک چند دانه موش خدا وقتی به جنگ بشر مقهور می‌آید واقعا انسان را مسخره می‌کند. این موش‌ها به امر پروردگار بودند و جمله ذرات زمین و آسمان / لشگر حق‌اند گاه امتحان^۲. سوزن ما دوخت هرچا هرچه دوخت / زآتش ما سوخت هرچا هرچه سوخت^۳ / ... / قطره‌ای کز جویباری می‌رود / شما نمی‌دانید اما، از پی انجام کاری می‌رود^۴. ناخدایان را کیاست اندکی ست / ناخدای کشتی امکان یکی است^۵. اگر خدا بخواهد به جنگ ناخدایان تمدن ما، یعنی آمریکاییها و ژاپنیها و اندونزی‌ها و سایرین بیاید با موش هم می‌تواند. فرمود: گفتم سد را بجوید! سد شل شد و میلیون‌ها لیتر آب فشار آورد و دیوار راحت تیکه

۱. سبأ: ۱۵ - ۲۱.

۲. مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بخش ۳۲.

۳. زآتش ما سوخت هر شمع که سوخت. (پروین اعتصامی، دیوان اشعار، مثنویات، تمثیلات و مقطعات،

قطعه به لطف حق).

۴. همان.

۵. همان.



تیکه افتاد. خدا می فرماید: بعد از جاری شدن آب و فرو کش کردن از کشور سبأ، از آن تمدن، جز يك منطقه کويری با مستی گون و درخت گز که به درد هیچ کس و هیچ چیز نمی خورد، چیزی باقی نماند.^۱

انسانهای پوک و بی خدا

اینهایی که گفتیم درباره یک تمدن به صورت کلی بود اما اگر جزیی ترش کنیم، می شود گفت یک زن یا یک مردی که از نظر دینی پوک است حتی اگر ولی ظاهرش مانند مملکت سبأ، سرسبز و خرم باشد یا به قول پیغمبر ظاهرش در لباسهای بدن نما، زیبا، جوان، با اندام آراسته، تبرج می کند، آخرش فرو می ریزند. اگر با کت و شلوار قیمتی و ماشین پانصد میلیون ششصد میلیونی در خیابانها مانور می دهد، این مرد و زن پوک مانند تمدنهای پوک، مقاوم و ماندنی نیست و فرو می ریزد. چون ضمانت سرپا ماندن در وجودشان نیست. سرپا ماندن هر چیزی، ضمانت می خواهد، ضمانت!

امام حسین و یارانشان در کربلا؛ نمونه ضمانت بقا/کربلا؛ تقابل

انسانهای پوک و باقی

الله اکبر... کاری کردند با این هفتاد و دو نفر بعدی ها که می آیند روی خاک می بینند اصلا نشانند که برادر کیه؟ امام حسین کیه؟ علی اکبر کیه؟ کاری کردند که اصلا اینها را کسی نشناسد لذا بنی اسد که آمدند دفن کنند ماندند. گفتند خوب ما چکار کنیم دستمان بسته است حالا اینها را هم دفن کنیم روی قبر هر کدام اصلا چه علامتی بگذاریم بگوییم این قبر چه کسی است. قبر چه کسی است؟ که زین العابدین نیمه شب آمد و گفت من همه اینها را می شناسم اینها را حتی با ابدان مطهر شهدای کربلا کاری کردند که اصلا شناخته نشوند، اما آیا فرو ریختند؟ خیر. فرو نریختند زیرا اینها ضمانت بقا داشتند. آنها خیال کردند اگر این بدنها را با شمشیر قطعه قطعه کنند، کار اینها تمام

۱. الکافی، ج ۸، ص: ۶۵

سیمای مؤمن در قرآن

است و فراموش می‌شوند و به باد می‌روند. اما این‌ها ضمانت بقا داشتند. اما از آن سی هزار نمیشود بفهمید که قبر یکی از آنها کجاست و اولادشان چه کسانی هستند؟ شما در تمام کره زمین بگرد و یقیناً یکی را بگیر و بگو به نظرم پسر شمری! می‌گوید بابات شمر است و اصلاً قبول نمی‌کنند. کسی قبول نمی‌کند که او را به یکی از آن سی هزار نفر نسبت ببندند. اما در جوامع ما هنوز رسم است وقتی يك سیدی را می‌بینند می‌گویند احترام کنید! زودتر به او سلام کنید! بعد می‌گویند: چون ایشان از اولاد موسی بن جعفر است و موسی بن جعفر هم اولاد امام صادق است و بالاخره چون به امام حسین می‌رسد، احترامش کنید! آن‌ها فرو ریختند و این‌ها فرو نریختند.

تقریباً مقدمه‌ای درباره معرفت دینی برای شما عرض کردم آمدیم لب مرز این مسئله که کسی که با کمک انبیا و وحی به معرفت دست یافت، مؤمن است. تا در آیات بعدی ببینیم مؤمن چه صفاتی دارد.

روضه

در راه که دارند می‌روند دو دخترچه تقریباً مهملشان و شتری که مهمل روی آن بود گاهی این شتر نزدیک مهمل یا زینب کبری می‌شد یا ام کلثوم گاهی. آن وقت هنوز به شام نرسیده بودند یه بار این دو دخترچه برگشتند به عمه گفتند این جاده کی تمام می‌شود. حالا بزرگترها طاقت دارند به هم می‌گفتند دو تا بچه چقدر باید تشنه بمانیم؟ چقدر باید گرسنه بمانیم؟ چقدر هر جا پیاده می‌شوند باید ما را هل بدهند از بالا بیندازند پایین. کی تمام می‌شود این راه؟ آخرین حرفی که از این دو بچه نقل می‌کنند به هم گفتند کاش ما را هم کشته بودند این همه بلا در این جاده نمی‌دیدیم. نزدیک شام که رسیدند ام کلثوم شمر را خواست یعنی به يك مامور گفت به این سرکرده‌تان بگو بیاید من کارش دارم شمر آمد به شمر گفت تو می‌دانی ما اهل بیت پیغمبر هستیم ما از خاندان رسالتیم ما ناموس پیغمبریم ما ناموس علی بن ابی طالبیم ما از شما تا حالا چیزی نخواستیم که اولین بار است که ما از کربلا تا اینجا از شما يك درخواست دادیم ما را از يك



دروازه‌ای وارد کنید که خلوت باشد مردم نیابند ما را انگشت‌نما کنند شمر گفت چشم به ساریان‌ها گفت اینها را ببرید به طرف دروازه ساعات که شلوغ‌ترین دروازه بود خدا می‌داند که اینها در آن دروازه چه کشیدند سنگ به آنها زدند چوب زدند چیکار کنم اگر زین العابدین نفرموده بود نمی‌گفتم دروغ که نمی‌شود خواند زین العابدین می‌فرماید که گاهی آتش به طرف ما پرتاب می‌کردند.

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا اللهم اهلك اعدائنا اللهم لنا اشفع مرضانا اسرع امورنا اید و

انصر امام زماننا واجعل عاقبت امرنا».

جلسه چهارم

صفات مؤمنان در قرآن در

یک نماهی کلی

ابتدا سه آیه اوایل سوره مبارکه انفال را برایتان ترجمه می‌کنم، تا به توضیح و تفسیرش برسیم. البته این آیات همه صفات مردم مؤمن را که طبق آیات قرآن از همه جنبندگان عالم با ارزش‌ترند، بیان نفرموده. صفات مؤمنان در قرآن تقسیم شده است. مثلاً بخشی از صفات در آیه ۱۷۷ سوره بقره است، که شامل ۱۵ صفت است. بخشی از اوصاف در ده آیه اول سوره مؤمنون است. بخشی از اوصاف در سوره مبارکه توبه است که حدود ۹ تا است. بخشی از اوصاف در سوره مبارکه احزاب است. و یک بخشی هم در اواسط سوره مبارکه معارج است. اینها را خودتان هم می‌توانید، اگر یادتان بماند، ببینید. اگر همه این موارد را کنار همدیگر بگذارید، در قرآن تقریباً نزدیک به ۲۰ ویژگی درباره مؤمن دیده می‌شود. بیان‌کننده این ویژگی‌ها هم شخص پروردگار است. او بنده‌هایش را می‌شناسد. او می‌داند چه کسانی این ویژگی‌ها را دارند و چه کسانی ندارند، چه کسانی کامل دارند و چه کسانی یک بخشش را دارند، چه کسانی در این زمینه قوی و چه کسانی در این زمینه ضعیف هستند. یک چیزی که در تمام این آیات هشت، این است که مؤمن بالاخره اهل دوزخ نیست.

ضرورت احترام به تک تک مؤمنین با تفاوت ظرفیت‌هایشان

مؤمنین با همدیگر تفاوت دارند، یک عده از آنان، آدم‌های با حوصله و با نشاطی هستند و روحیه قوی دارند و همه این ویژگی‌ها را در حد کاملش در خودشان جمع می‌کنند. یک



عده‌ای بخشی‌اش یا چندتایش را جمع می‌کنند. بالاخره این را یقین بدانید که پروردگار همه را مؤمن می‌داند. مثل اینکه به نور چراغ و نور فندک و نور لامپ شمعی، نور می‌گویند. نور لامپ ۴۰ و نور ۶۰ و نور ۵۰۰ را نور می‌گویند. همه این لامپ‌ها در یک حقیقت مشترکند: نور! اما گنجایش چراغ‌دان‌ها، یعنی لامپ‌ها با همدیگر فرق می‌کند. اگر گنجایش یکی ده شمعی یا دو شمعی باشد و دیگری ۵۰۰ شمعی، هیچ کسی نمی‌تواند به یک نور یک شمعی بگوید این نور نیست. نور است. و نور شدت و ضعف دارد. نور خورشید و نور ماه هم نور و نور دیگر ستارگان هم نور هستند. در آشپزخانه‌های ما نور سر کبریت هم نور است. بالاخره همه نور هستند. هیچکدام را نمی‌شود نور بودنشان را سلب کرد.

اگر به همین حقیقت توجه داشته باشیم که اگر مردم مؤمن ظرفیت‌هایشان متفاوت است و اختلاف قدرت دارند ولی در حقیقت مؤمن بودن با هم مشترک‌اند، دیگر در قضاوت کردنمان واقعاً انصاف و ادب را رعایت می‌کنیم. یک وقتی از دست کسی یک مقدار عصبانی بشویم نمی‌گوییم دین ندارد و بی‌دین است. مردم مؤمن در مسئله مؤمن بودن مشترک‌اند، در مسئله ظرفیت مختلف‌اند. ما همیشه این را باید یادمان باشد مشترک، مختلف! حالا اگر یک مؤمنی خیلی دست بالا نبود و با ظرفیت بالا یا نور قوی‌ای نداشت، آیا می‌شود عنوان مؤمن را از او سلب کرد؟ نه نمی‌شود. نمی‌شود او را مورد توهین و تحقیر قرار داد. حتی مقایسه هم نباید کرد و نمیتوانیم بگوییم که تو کجایی ما کجاییم، تو چه داری و ما چه داریم؟ در برخورد با افراد باید ظرفیت‌ها را لحاظ کرد. این خیلی مسئله مهمی است. یعنی ادب در سخن یا ادب در قضاوت برای همه باید باشد. برای همه باید الزام آور باشد. به همه مؤمنین باید احترام کرد. اگر یک مؤمنی سلمان یا ابوذر یا مقداد یا عمار است، همه را خدا مؤمن می‌داند. من از خود قرآن مطلبی بگویم که خیلی مهم است.

ذکر داستان چند نمونه از مؤمنین متفاوت در صدر اسلام

در مکه اوایل ظهور اسلام، کار مردم مؤمن بسیار سخت و پیچیده شده بود. همین که می‌فهمیدند یک نفر به پیغمبر ایمان آورده است، هرکاری که دلشان می‌خواست می‌کردند و اگر دلشان می‌خواست بکشند، می‌کشتند.



ذکر شکنجه شهادت یاسر و سمیه رضی الله عنهما

فقط به جرم مؤمن شدن به پیغمبر، یاسر، پدر عمار را کشتند و به مادر عمار هم رحم نکردند. این زن با کرامت بزرگوار را هم کشتند. این دو شهید را با شکنجه کشتند. بیشتر شما مکه رفته‌اید و دیدید که شهر مسطح نیست و تکه تکه است اگر با هلیکوپتر از بالای همه شهر دور بزنید می‌بینید که هر تکه اش پشت یک کوه است. کسانی که سفر اولشان است یک قطعه مکه را که می‌بینند و خیال میکنند شهر همین است. یک مقدار که عادت دقت داشته باشند، می‌بینند که شهر دو تکه است، اگر همه جا را یاد بگیرند، می‌بینند شهر ۱۸ تکه است و اصلاً هم قابل وصل کردن به هم نیست و همه‌اش سنگلاخ است. اما حداقل همه مسافران بخشهایی از سنگهای کوههای مکه و تپه‌ها و کناره‌های سنگلاخی مکه را دیده‌اند. مشرکان مکه، این زن و شوهر را جلوی چشم همدیگر، به دم و شکم شتر بستند و شترها را در این سنگلاخ‌ها بین کوه‌ها رم دادند، در آخر از بدن این زن و شوهر هیچ چیزی باقی نماند که یک جا خاکشان کنند. هر ذره بدنشان سر یک سنگ تیز گیر کرد و رفت، خب این دوتا مؤمن!

نابینایی بانو زنیقه و دعای رسول الله برای او

خانمی به نام زنیقه خدمت پیغمبر آمد و ایمان آورد. در احوالاتش خواندم که مشرکان فهمیدند مؤمن شده است. تنها جرمش همین بود. رؤسای مشرکین ایمان آوردنش را دیدند، یا جاسوس‌هایشان خبر دادند که یک نفر دیگر، خانمی به نام زنیقه، به پیغمبر اضافه شده است. شهر مکه با جمعیتش در آن زمان، به نظر من، بیشتر از دو سه تا تکه نزدیک به هم نبوده است که همگی دور مسجد الحرام بودند. هر جنایتی که اتفاق می‌افتاد، همانجا بود. در کمین این زن نشستند، بی‌رحمانه آن قدر کتکش زدند که درجا هردو چشمش کور شد. آنها نمی‌گفتند که خانم مواظب باش می‌خواهیم بزنیمت به چشمت

نخورد، کتک می‌زدند. به خودشان سختی می‌دادند و جان می‌کنند که به جهنم بروند. بانوی مسلمان کور شد.

علم پزشکی که بخواهد میزان لطمه به چشم و مردمک، عدسی، شبکیه، مشیمیه، سلبيه و زلالیه چشم را محاسبه و درمان کند وجود نداشت. دکترهای خوب مکه، که ذکشان در کتابها آمده، برای درمان هر مریضی، میله را در آتش داغ میکردند و روی بدن افراد یا حیواناتشان می‌گذاشتند و می‌گفتند برو خوب می‌شوی. این زخم و مریضی کار جن است، ما الان آن جن را سوزانیم. خوب پولی هم میگرفتند! همین دکترهای مکه اینها بودند.

خبر به رسول خدا رسید و ایشان خیلی ناراحت شدند. عده‌ای آدم‌های دیوانه احمق نفهم و متعصب جاهلی بد اخلاق زنی که بدن ضعیفی و ناتوانی دارد، زده‌اند تا چشمانش کور شده است. پیغمبر به دیدن این خانم آمدند. خدمت رسول الله گفت: «فدایت بشوم! یا رسول الله! اگر مرا بزنند و کور کنند، آن چه برای من کور دردآور است این است که تو ناراحت شوی! ممکن است دوباره هم بیایند مرا بزنند و بکشند، اما تو ناراحت نباش. من دردم می‌آید اگر تو ناراحت بشوی. اگر با چوب و قلوه سنگ مرا بزنند دردم نمی‌آید. چون میدانم برای چه دارم کتک می‌خورم. میدانم اگر زیر این کتک بمیرم به کجا می‌روم. من دردم نمی‌آید بگذار بزنند.» گاهی در این زنها چه مؤمن‌هایی پیدا می‌شد! جگر پیغمبر سوخت، یک نگاه به دوتا چشمش کردند و عین روز اولی که از مادر به دنیا آمده بود چشمانش باز و روشن شد و زخم‌هایش پرید. فرمود خوب میبینی؟ گفت عین همان زمانی که به دنیا آمدم می‌توانم ببینم. فرمود: مزد این کتک خوردن‌هایت بماند برای قیامت، اینجا که چیزی نیست! خب این یک مؤمن. یاسر یک مؤمن، سمیه یک مؤمن.

مؤمنان مهاجر، برای فرار از شکنجه‌ها و اذیتها و جاسوسی‌ها

بعضی از مؤمن‌های مکه را هم ریختند مغازه‌هایشان را غارت کردند، بود و نبودشان را بردند و به خاک سیاه نشاندندشان. بعضی‌ها را هم کاری کردند از مکه فرار کردند و تا حبشه رفتند. در شرایط آن روز مکه نمیشد زندگی کرد.



لامذهبها جاسوس می گذاشتند و می پاییدند ببینند چه کسی با پیغمبر رفت و آمد برقرار کرده است. خیلی عجیب است. البته الآن هم در دنیا از این جور آدمها هست. در کشور ما در تهران ما هم پر است از افرادی که انبیاء جان کردند اینها را بهشت ببرند ولی اینها جان کردند که خودشان به جهنم بروند! یعنی دوتا جان کردند بود، یک جان کردن انبیاء بود که اینها را بهشتی کنند و دیگری یک جان کردن خودشان بود که جهنمی به هر قیمتی شده، حتی به قیمت کشتن، و غارت کردن یا زدن دیگران، جهنمی بشوند.

عمار یاسر؛ تقیه؛ آیه ۱۰۶ سوره نحل

عمار یاسر که با چشم خودش دیده بود پدر و مادرش را با رم دادن شتر تکه تکه کرده بودند، پنهانی از مکه فرار کرد. اما این گرگان وحشی جادهها را هم رها نمی کردند، عمار را گرفتند و گفتند: یا الان اقرار کن که من از پیغمبر صد درصد بیزارم، یا میکشیمت! انتخاب با خودت است. او هم یک مؤمن است. اتفاقاً مؤمن کمی هم نبوده است اما طاقتش تا اینجا بود. یاسر و سمیه طاقتش تا آنجا بود، زنیقه آن قدر تاب آورد، اما عمار طاقتش تا اینجا است. به عمار گفتند یا حاضر به کشته شدن شو، یا بگو من نبوت این آدم را قبول ندارم و از او بیزار شو. پرسید مرا واقعاً می کشید؟ گفتند بله. گفت من از این آدم بیزارم، دوستش هم ندارم و دیگر هم با او رابطه ای نخواهم داشت. گفتند برو. راه افتاد و تا از چشم آنها دور شد، گریست و تا مدینه گریه کرد. که اعلام بیزاری و براءت از پیغمبر کرده و گفته من پیغمبر را نمی خواهم و نبوتش را قبول ندارم. عمار به مدینه نرسیده بود، خب خیلی هیجان و اضطراب داشت که من از پیغمبر بیزاری جستم، الان دارم میروم با چه رویی پیغمبر را ببینم، پیش خودش فکر میکرد که حالا مثلاً پیغمبر ببینت بگوید مرد حسابی طاقت میاوردی جانت را میدادی، به بهشت میرفتی و راحت میشدی، ماندی در این خاک و خُل که چه بشود؟ از من چرا بیزاری جستی؟ گفت حالا چطوری با پیغمبر روبرو بشوم. بعد هم پخش شده بود بین مردم مدینه که عمار کم آورده و بیزاری جسته است. آیه نازل شد: ﴿إِلَّا مَن أَكْرَهُ وَقَبْلَهُ مَطْمَئِنُّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱. فرمود: حبیب من، عمار،

۱. الکافی، ج ۲، ص: ۲۲۰.

۲. نحل: ۱۰۶.

مؤمن است و چون مجبورش کرده‌اند، حرفه‌ایی زده است که آن حرفها در پرونده‌اش نه آمده است، نه می‌آید و نه به پایش حساب می‌شود. هیچ! انگار نه انگار. ما به عمار هم مؤمن می‌گوییم. خود خدا دارد می‌گوید «الا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان»^۱.

ابن سکیت؛ مجاهد بی پروا

متوکل به ابن سکیت گفت علی بن ابیطالب و حسن و حسین پیش تو عزیزترند و یا من و دو بچه‌ام؟ کاملاً پای جان در کار است چون متوکل گرگ عجیبی بود. اینجا جای تقیه است. اگر ابن سکیت، مانند عمار، می‌گفت تو و این دو کره خرت پیش من افضل هستید، جانش را برمی‌داشت و می‌رفت. اما او نگاهی به متوکل کرد و گفت تو و دوتا بچه‌ات با علی و دوتا فرزندش قابل مقایسه نیستید. گفت خاک زیر کفشی قبر غلام علی از تو و دوتا بچه‌ات و سلطنت و کشورت پیش من بالاترند. جلاد را خیر کردند. اگر بگویید رنگ ابن سرکید پدید، لرزید و ترسید، ابا اینطور نشد. ایمان او اینطور است. متوکل گفت سفره قتل را بنداز و سرش را ببر. اما سرش را از پشت سر ببر. اما قبل از بریدن سرش با خنجر پشت گردنش را به اندازه‌ای که دست داخلش برود، سوراخ کن و از پشت دستت را بکن داخل زبانش را بیرون بکش. ابن سکیت آنقدر آرام، بود که متوکل پرسید حالت چطور است. گفت من ۷۰ ساله هستم، همیشه در این فکر بودم که مردن من در چه حالی است و برای چه است، الان که فهمیدم دارم فدای علی و حسن و حسین می‌شوم، در ۷۰ سال عمرم خوشتر از این لحظه را ندیدم. این هم یک مؤمن.^۲

تحمل زن بد اخلاق؛ یک مرجع تقلید و همسرش

حدود دویست سال پیش در نجف یک مرجع بزرگی داشتیم که من اسم ایشان را نمی‌برم^۳، یک سفر هم ایران آمده. یکی از علمی‌ترین کتاب‌های فقهی را در یک جلد

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۳۹۰

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۰۶

۳. این جریان را به شیخ جعفر کاشف الغطاء نسبت می‌دهند.

بزرگ و قطور، نوشته است که بسیار کتاب دقیقی است و قدیمی چاپ شده است. یک صفحه‌اش را من در یک شهری پیش یک عالمی نگاه کردم و دیدم ایشان عجب دریایی از فقه اهل بیت بوده است! مرد بزرگ و مؤمن صبوری بوده است. ایشان با یک خانمی ازدواج کرد، موقع ازدواج دختر، ۱۳-۱۴ ساله و ایشان هم ۲۰ سالش بود. آن خانم یواش یواش بداخلاق، عصبانی و تلخ از آب درآمد. هرچه می‌گذشت اخلاقتش تلخ‌تر شد. بالاخره کار به جایی رسید که هر هفته‌ای، ۹ روزی یا ۵ روزی، از کوره که در می‌رفت و در خانه که هیچکس نبود، تا می‌توانست این مرجع تقلید را کتک می‌زد. او هم مقاومتی نمی‌کرد. یک وقت یک کسی به او گفت ما شنیده‌ایم که شما گاهی در خانه کتک می‌خوری. به عربی، زبان خودشان، گفت: ما که وقت ورزش کردن و زورخانه رفتن نداریم، یک مشت و مالی بهمان می‌دهند خستگی‌مان در برود. این یک مؤمن است.

زنش هم مؤمن بود. قدیم، حتی در زمان بچگی ما، زنهایی بودند که مسجد می‌رفتند و جانمازشان همیشه درمسجد پهن بود، قرآن و مفاتیح می‌خواندند اما آدم‌های خیلی تلخی بودند. تلخ، دعوایی و بگو مگویی بودند.

به آن آقا گفتند خدا طلاق را برای این روزها قرار داده، طلاقش بده! گفت نه، حلالی که در پیشگاه خدا منفور است، حلالی که خدا دوستش ندارد، طلاق است، دلم نمی‌خواهد چیزی که خدا از آن نفرت دارد انجام بدهم. این هم کسی را ندارد، یک زن مؤمنه‌ای است. ما وظیفه داریم احترامش بکنیم، چون ایمان داریم. او هم حالا یک خورده ناراحتی پیدا کرده است، بگذار با زدن ما خودش را تخلیه کند. او تخلیه می‌شود ما مشت و مال می‌شویم هم او راحت می‌شود هم ما. او هم بالاخره مؤمن است چکارش کنم؟

البته اینجا یک مسئله‌ای که هست اگر من از این زن ناراضی باشم، روز قیامت طبق روایت از صراط نمی‌گذارند بگذرد. می‌گویند جواز رضایت شوهر می‌خواهی. اگر جواز نداری یک نماز و یک روزهات را قبول نمی‌کنم. شوهرت که آدم بزرگواری بوده، مرجع تقلید و صابر بوده است، من برای اینکه این زن روز قیامت معطل نشود، هرباری که ما را می‌زند می‌گوییم خدایا ما از او راضی هستیم و دلگیر نیستیم. روز قیامت معطلش نکن، زود ردش

کن برود به بهشت. حالا چیزی که هست میدانم در بهشت دیگر او را به من نمیدهند و آنجا خیالم راحت است. اما چرا معطل من بشود، چه دلیلی دارد که من یک آدمی را کنار صراط معطل خودم بکنم، مگر من کی هستیم؟ او هم یک مؤمن است.

مقدار مشترک همه مؤمنان؛ حرمت بی احترامی به آنان

به سلمان و ابوذر و مقداد مؤمن می‌گوییم، عمار و پدر و مادرش مؤمن هستند. به آن خانمی که پیغمبر چشمش را بینا کرد، هم مؤمنه می‌گوییم. اما اینها را در ترازو بگذارند یک وزن هستند؟ نه! اما می‌شود گفت مؤمن نیستند؟ نه. اینها در ایمان به خدا مشترکند اما در ظرفیت‌ها مختلفند. در ظرفیت‌ها! زن‌های ما هم که در خانواده‌های ما هم که اهل نماز و حجاب و نماز و روزه‌اند، آنها هم مؤمن‌اند. برادرهایمان، خواهرهایمان، عمه‌هایمان، خاله‌هایمان و دایی‌هایمان همه مؤمن هستند اما ایمان شدت و ضعف دارد. ولی همگی مؤمن‌اند و توهین به آنها حرام است. غیبت از آنها حرام است. تهمت به آنها حرام است. تحقیر آنها هم حرام است.

از خصوصیات مؤمن در قرآن؛ دفع بدی دیگران با خوبی خودش

آنچه از آن مرجع تقلید شنیدید، همه طبع ایمان است! یعنی انسانی که به حقیقت مؤمن است از آن بستر و زمین ایمانش، این حالات ظهور و طلوع می‌کند، این خصلت مؤمن است. بگذارید من درباره مؤمن یک آیه‌ای را که دوبار در قرآن تکرار شده است بخوانم، این طبع ایمان مؤمن است که ﴿يَدْرُؤْنَ السَّيِّئَةَ بِالْحَسَنَةِ﴾، بدی‌های دیگران را با خوبی‌های خودش دفع می‌کند.

روضه

همینجا باید پیاده بشوی، بارهایت را هم باید پیاده کنی، من نامه بنویسم به یک اسب تندرو و راکبش بدهم برود پیش ابن زیاد که من حسین بن علی و زن و بچه و یارانش را پیاده

کرده‌ام، حالا چه دستوری می‌دهی؟ فرمود «سکلتک أمک»؛ بدبخت اگر جوان مرگ شده بودی و مادرت بالای جنازه‌ات گریه میکرد بهتر از این بود بیایی جلوی من بایستی! سرش را انداخت پایین، آدم ضعیفی هم نبود، قوی بود، شجاع بود مسلح بود، سرش را بلند کرد گفت خب، گفتم مادر من به عزایم بنشینند، اما من نسبت به مادر تو هیچ حرفی نمیتوانم بزنم، مادر تو دختر پیغمبر است، صدیقه کبراست فاطمه زهراست! خدایا چقدر کارت عجیب است که یک احترام به زهرا یک نفر را چطوری نجات داد! یک احترام به زهرا! اگر این نبوده پس عامل نجات حر چه بوده؟ یک احترام به صدیقه کبری! وقتی آمد کنار خیمه در دلش داشت حرف میزد، لطف الهی به من خار و زار نیز امید است دهد لطف یار...

جلسہ پنجم

آیات ابتدائی سورہ انفال؛

مؤمنین و صفتہائشان

کلام به آیه دو و سه و چهارم سوره مبارکه انفال رسید.

قرآن مجید؛ شاغول پروردگار و معیار حق

قرآن مجید نوعی شاغول معنوی برای پروردگار است. همانطوری که معمارها و بناها برای مستقیم بالا آمدن دیوار و ساختمان در عین داشتن تجربه و چشم و نگاه، در ساعات کاری خود پیوسته به کار می‌گیرند و با کمک آن شاغول یک رج و دو رج می‌چینند. در هیچ کجای دنیا بنا و معمار اعتماد به چشمش و تجربه‌اش نمی‌کند که بگوید حالا من پنجاه سال است من کننده این کار هستم و میتوانم بدون نیاز به شاغول دیوار را بچینیم و بالا ببرم. البته در صنف‌های دیگر هم همینطور است هیچ بزازی اعتماد به وجب خودش نمی‌کند حتی اگر شصت سال پارچه فروشی کرده باشد، هنوز هم متر را به کار می‌گیرد. چون اگر بخواهد با وجب پارچه بفروشد، بدون شک دقیق در نمی‌آید. یک سلسله اموری هستند که بدون ابزار تحقق درستی پیدا نمی‌کند ولو آدم شصت سال پنجاه سال کننده کار یا بیننده کار باشد.

انسان هم با داشتن عقل و تجربه و علم و سرد و گرم روزگار دیدن، بدون شاغول الهی، زندگی‌اش مستقیم بار نمی‌آید. این مسئله، دلیل و بحث نمی‌خواهد. اصلاً جای دلیل و جای بحث نیست. شما زندگی مردم بی‌دین را یا در کتابها، در تاریخ، در خود قرآن یا در



دنیای امروز نگاه بکنید، پر از کجی و انحراف است. با اینکه عقل و علم و تجربه دارند. دانشگاه و کتابخانه هم دارند و داشته‌اند ولی پر از انحراف است. علتش هم این است که از زمان آدم تا حالا نیامده‌اند زندگی را با شاغول الهی که در هر زمانی وحی همان زمان بوده، اندازه‌گیری بکنند. این اشتباه را من نمی‌دانم از کی بشر داشته که دلگرم به علم یا عقل خودش شده و این دلگرمی هنوز هم هست. در خود ما یا در قوم و خویش‌ها و رفیق‌هایمان افرادی هستند که وقتی مسائل الهی را برایشان بیان می‌کنیم می‌گویند من خودم می‌دانم، خودم عقلم می‌رسد، این اشتباه است.

تواضع؛ اولین وظیفه ما نسبت به حق و قرآن

در جلد اول اصول کافی، یک جمله ایاز موسی ابن جعفر علیه السلام نقل می‌کنند که حضرت لقمان به فرزندش سفارش می‌کرد: «تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ!» در مقابل حق یعنی ریسمان خدا، شاغول خدا، خواسته خدا و امر و نهی خدا، آدم فروتنی باش! وقتی شاغول الهی هست، نگو خودم می‌فهمم، خودم می‌دانم یا خودم بلد هستم. حتی پیغمبران هم این حرف را نزدند. شما سراغ دارید که پیغمبری فرموده باشد خودم می‌دانم؟ این اخلاق انبیاء اخلاق بسیار بالارزشی بوده. گاهی در روایات ما هست از رسول خدا سوالی می‌کردند منتظر جواب خدا می‌ماند. این تواضع و فروتنی است.

خیلی اخلاق بدی است. همین «خودم می‌دانم» و «خودم می‌فهمم» است که دنیا را به هم ریخته. خودم می‌فهمم یعنی نیازی به غیر از خودم، حالا یا قرآن است یا پیغمبر است یا قدیمها تورات و انجیل و زبور است، یا خداست، ندارم. هیچ احتیاجی ندارم.

این «خودم می‌دانم» را خدا در قرآن هم نقل کرده، که من به همین زبان ساده برایتان عرض می‌کنم. در سوره قصص ملاحظه بکنید که اهل ایمان با معرفت و عالم، اهل ایمانی که ارزیابی درست الهی داشتند، خیلی هم با محبت، قارون ثروتمند را نصیحت کردند، آیاتی که نصیحت مومنان با معرفت را نقل می‌کند خیلی آیات جالبی است. چند تا



جمله‌اش این است، ﴿وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۱ بیا در این جامعه خوبی‌های خدا را تلافی کن! بالاخره آدم یک خوبی از یکی که می‌بیند یک دست شما درد نکنه یک تشکری یک آقا ممنونم باید داشته باشد. این احسانی که خدا درباره تو کرده که تمام درهای اقتصادی را به رویت باز کرده و دست در خاکستر می‌بری، طلا درمی‌آوری، این را تلافی کن! آدم بخواهد احسان کسی را تلافی کند جز با احسان می‌شود تلافی کرد؟ ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^۲. سزای نیکی چیست؟ سکوت یا بدی است؟ هر آدم معمولی هم می‌فهمد که سزای نیکی، نیکی است. ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾^۳، این هم یک نصیحت مردم خوب بود که با این پول آخرت‌سازی می‌شود کرد. همه آخرت‌سازان که با عبادت تنها آخرت نساختند، بی‌پولها با عبادت آخرت می‌سازند، پولدارهای با معرفت هم با عبادت هم با ثروت با هر دو آخرت‌سازی می‌کنند. نصیحت دومشان این است که ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾^۴، توجه به الدار الآخرة داشته باش. قارون بیا با پولت آخرت بساز. ﴿وَلَا تَتَّبِعْ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۵، ما نصیحتمان این نیست که هر چی داری در راه خدا بده، خدا همچین دستوری ندارد و دستوراتش در هزینه کردن مال، دستور عادلانه است. نمی‌گوید همه مالت را بده، و نمی‌گوید دستت را ببند یک قران بده. بلکه می‌فرماید ﴿كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۶ یعنی عادلانه هزینه کن! حالا این عادلانه هزینه کردن برای آنی که میلیاردر است این است که سر سال کل خمس و زکاتش را بدهد، صدقه هم بدهد و با پولش مشکلات را هم حل کند. برای یکی دیگر عادلانه هزینه کردنش این است یک میلیون بدهد، بیشتر هم نمی‌تواند بدهد. این آخرت‌ساز است.

۱. قصص: ۷۷.

۲. الرحمن: ۶۰.

۳. الرحمن: ۶۰.

۴. قصص: ۷۷.

۵. قصص: ۷۷.

۶. فرقان: ۶۷.

خب نصیحت‌ها را همه را شنید و جواب نصیحت مومنان با معرفت زمان خودش را اینجور داد، **﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾**^۱، خودم می‌دانم با پولم چی کار کنم، شما فضولی نکنید. همین «خودم می‌دانم» بود که بیچاره‌ها کرد. زمین دهن باز می‌کند، می‌بردت پایین این را که نمی‌دانستی. چقدر خودت می‌دانی؟ این خودم میدانم، غرور و نخوت و کبر است. چقدر می‌دانی؟ نمی‌دانستی که پروردگار عالم، هم عذاب دنیا و هم عذاب آخرت را برایت رقم زده. اما اگر مومن واقعی بودی از طریق شاغول تورات و نبوت موسی کجی‌های زندگی را می‌فهمیدی و صاف و درستش می‌کردی. بالاخره هم خداوند می‌فرماید **﴿فَسَفَنَّا يَهُ وَيَدَارِي﴾**^۲، قارون اینجور عذاب شد که جلوی چشمش به زمین گفتم دهن باز کن و تمام خانه‌اش و زندگی‌اش پایین ببر. اینکه زمین دارایی قارون را تا کجا پایین برده ما نمی‌دانیم، خودش این را هم می‌دانست؟

خوبی مومن این است که اینها را می‌داند برای همین نمی‌گوید خودم می‌دانم، می‌گوید خدا می‌داند. و دانایی خدا هم این است که خدا در قرآن همه پرونده من را رقم زده تا اصلاح شود و بر طبق شاغول قرآن، درست بالا بیاید، تا ساختمان‌سازی و آخرت‌سازی من سالم باشد. من باید هر کاری می‌خواهم بکنم، اگر خودم قرآن را حالیم است، این شاغول را بگیرم که بفهمم اقتصادم، پولم درست است یا نه. قرآن نشان می‌دهد که اخلاق و رفتار و کردارم درست است یا نه. اگر درست است که خدا را شکر، اگر گوشه‌ای از زندگی اگر کج است با این شاغول کجی را برطرف کن! حیف است، که با راه و ساختمان کج، با فکر و دل کج بمیری. آنجا در عالم آخرت، چه کسی می‌خواهد اینها را اصلاح بکند؟ جای اصلاحگری دنیاست. آیات متعددی در قرآن داریم که جهنمی‌ها به خدا التماس می‌کنند که ما را برگردان اصلاح کنیم، برویم کجی‌ها را برطرف کنیم، و دوباره ما را به آخرت بیاو، خداوند جواب می‌دهد: **﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرْ فِيهِ مَن تَذَكَّرْ﴾**^۳، من به اندازه‌ای که شما کارتان را اصلاح می‌کردید، عمر بهتان

۱. قصص، آیه ۷۸.

۲. قصص: ۸۱.

۳. فاطر: ۳۷.

ندادم؟ من که وقتتان را تنگ نکردم، زیغ نکردم، من هفتاد سال بهت وقت دادم، توی هفتاد سال هفتاد میلیون نفر می‌شود اصلاح شوند. صد میلیون اصلاح شوند دنیا اصلاح شوند. وقتتان کم نبود. چنین عمری بهت ندادم؟ بعد خدا می‌گوید، ﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾^۱، شما توی جهنم می‌مانید یک نفر هم یاریتان نخواهد کرد. به قول طلبه‌ها، آیه نکره در سیاق نفی است. یعنی اگر ده میلیون سال در جهنم منتظر بمانید تا یکی بیاید دستتان را بگیرد، انتظار نکشید هیچ کس نیست. خوب حیف است آدم اینجوری گیر بکند.

ضرورت انفاق

این شوقی که انبیا و ائمه به انفاق داشتند برای چی بود؟ اصلاً این شوق باطن چی بود؟ برای اینکه آگاه بودند پول خرج کردن در راه خدا مصالح ساختن آخرت آباد است. این را می‌دیدند و یافته بودند.

انفاق به همه

در یک شب خیلی تاریک حالا یا ابر بوده تاریک بوده یا اول یا آخر ماه بوده، معلی، که یکی از خادمان و یاران حضرت صادق بود و وقتی به دست بنی عباس کشته شد، امام صادق برایش خیلی گریه کرد، معلی می‌گوید من در تاریکی کوچه متوجه شدم که آنی که دارد آرام آرام قدم برمی‌دارد وجود مبارک امام صادق است و دیدم یک گونی یا یک بقچه خیلی بزرگ و سنگین، روی دوشش است. همینطور که دارد می‌برد، ته گونی پاره شد و گره بقچه باز شد و یک مرتبه هر چی در این گونی و بقچه بود روی زمین ریخت. چون تاریک بود و ما آرام آرام قدم برمی‌داشتیم، فکر کردیم امام خبر ندارد. چون بارها ریخت جلو رفتیم، تا سلام کردم حضرت صادق فرمود: معلی تو هستی؟ عرض کردم: بله آقا جان. پرسید: این وقت شب اینجا چه کار می‌کنی؟ گفتم دیدمتان پشت سرتان راه افتادم که تنهایتان نگذارم. فرمود: خیلی خب حالا که رسیدی کمک بده اینها را جمع کنیم. تمام بار، نان تازه خوب بود. همه را جمع کردم و دوباره

۱. فاطر: ۳۷.

سیمای مؤمن در قرآن

در گونی یا بقچه گذاشتیم. گفتم: یابن رسول الله! اجازه بدهید من بیاورم. فرمود: نه، این باری است که خودم باید به دوش بکشم. دوباره گذاشتم روی کول خودشان. دنبال حضرت رفتم تا به یکی از محله‌های مدینه رسیدیم که معمولاً بی‌خانه و بی‌خانمان‌ها، بنده خداهایی که پول و چیزی نداشتند، شبها در یک جایی در آن محله می‌خوابیدند. هر چند تا بودند همگی خواب بودند. امام خیلی آهسته که یکی بیدار نشود. گونی یا بقچه را گذاشتن، گره را باز کردند و بالای سر هر کدام دو تا سه تا نون به تناسب هیكلشان گذاشتند. وقتی خالی شد، گونی یا بقچه را زیر بغلشان گذاشتند و آهسته برگشتند. من هم با حضرت آمدم که تا در خانه امام بروم و امام را بدرقه کنم. آهسته رویش را کرد به من فرمود فکر کردی اینها شیعه هستند؟ گفتم چی هستند؟ فرمود یک دانه شیعه در اینها نیست اگر شیعه ما بودند که من معامله دیگری می‌کردم، من هر شب برای اینها بار می‌آورم. وقتی هم می‌آورم که می‌دانم همه خواب هستند. پول، خرما، کفش یا لباس، معلى آدم باید با پولش اینجوری کار بکند. یعنی امام صادق می‌داند به یهودی و ارمنی و عُمَری مدینه نان دادن، آخرت‌ساز است. این را می‌داند. اینها درس است و این رفتار، شاغول الهی است. این حرفها که «خودم می‌فهمم» یا «خودم می‌دانم» یا «عقل خودم می‌رسد» شاغول نیست، حرف است و ریشه ندارد.

وجوب انفاق

کسانی که پول دارند نمی‌شود یک طرفه یعنی فقط با عبادت، آخرت‌ساز شوند. چون اگر دلشان نیاید پول خرج بکنند، بخیل هستند و عبادت بخیل آخرت نمی‌سازد. چون یک امر

۱. «عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي لَيْلَةٍ قَدْ رُشَّتْ وَ هُوَ يُرِيدُ ظِلَّةَ بَنِي سَاعِدَةَ فَاتَّبَعْتُهُ فَإِذَا هُوَ قَدْ سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ رُدُّ عَلَيْنَا قَالَ فَاتَّبَيْتُهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ قَالَ فَقَالَ مُعَلَّى قُلْتُ نَعَمْ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ لِي التَّمَسْ بِيَدِكَ فَمَا وَجَدْتِ مِنْ شَيْءٍ فَادْفَعِي إِلَيَّ فَإِذَا أَنَا بِخُبْزٍ مُتَشَبِّهِ كَثِيرٍ فَجَعَلْتُ أَدْفَعُ إِلَيْهِ مَا وَجَدْتُ فَإِذَا أَنَا بِجِرَابٍ أَعْجَزُ عَنْ حَمَلِهِ مِنْ خُبْزٍ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَحْمَلُهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ لَا أَنَا أَوْلَى بِهِ مِنْكَ وَ لَكِنْ امْضِ مَعِي قَالَ فَاتَّبَيْتَا ظِلَّةَ بَنِي سَاعِدَةَ فَإِذَا نَحْنُ بِقَوْمٍ نِيَامُ فَجَعَلَ يَدُسُّ الرَّغِيفَ وَ الرَّغِيفَيْنِ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ انْصَرَفْنَا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ يَعْرِفُ هَؤُلَاءِ الْحَقَّ فَقَالَ لَوْ عَرَفُوهُ لَوَاسَيْنَاهُمْ بِالذُّقَّةِ». (الكافي، ج ۴، ص: ۹)



واجب پروردگار را لنگ کردند. در قرآن مجید مرتب بعد از اقم الصلاة آمده است پول بدهید. در بیشتر آیات این دو امر کنار همدیگر است. بله آن کسی که پول و مال و متاع ندارد، این امر شامل حال او نمی‌شود.

بعضی از قدیمی‌ها ارزیاب‌های عجیبی بودند. من یک وقتی در سبزوار خدمت نبیره مرحوم حاج ملا هادی سبزواری رسیدم و چهار پنج جلسه سبزواری ماندم که مرتب پیش ایشان بروم. ایشان روحانی وارسته باسوادی بود که در مسجد جامع سبزواری نماز می‌خواند و خیلی از مردم به او ارادت داشتند. مفسر خیلی خوبی در قرآن بود که هر شب تفسیر داشت. ایشان نکات خیلی با ارزشی را از زندگی جد مادری‌اش حاج ملا هادی برای من نقل کرد. حاج ملا هادی حکیم و مدرس و عالم بزرگی در زمان خودش بود که نه فقط در سبزواری بلکه در کل ایران در علم حرف اول را می‌زد و سبزواری در زمان او، چهل سال، مرکز علمی معروفی شد که از همه جای ایران و افغانستان، برای درس خواندن به آنجا می‌آمدند. نوه ایشان می‌گفت: حاج ملا هادی جز راه کشاورزی زندگی‌اش را اداره می‌کرد و البته کارگر هم می‌گرفت که کمک می‌کردند و پول می‌داد اما یک کار حاجی این بود که خودش وقت کاشتن می‌رفت و گندم و جو یونجه می‌کاشت و وقت درو هم خودش سر خرمن می‌آمد، لباس کارگری می‌پوشید و برای درو کمک می‌داد. را هم سر زمین می‌آورد، تمام گندم‌ها و جوها را که درو می‌کرد، قیون می‌کرد، قسمت به قسمت یادداشت می‌کرد و هر مقدار که به نصاب رسیده بود همانجا زکاتش را در گونی جداگانه‌ای می‌ریخت و درش را می‌دوخت و کنار می‌گذاشت. می‌گفت اول اینها را بار کنید ببرید فلان جا، این برای خداست و من حق خوردن یک دانه از این گندم یا جو را ندارم. بعد به ایشان عرض می‌کردند بقیه گندم و جوها که روی زمین است چی کار کنیم. می‌فرمود دو سه روز بگذارید بماند و گونی نکنید تا گنجشک‌ها کبوترها و کلاغها بیایند سهم چهار پنج ماهشان را بردارند ببرند چون آنها از ما گرسنه‌تر و مستحق‌ترند. بعد ما جمع می‌کنیم. نسبت به مال دنیا اینجوری بودند و با این مال، آخرت‌سازی می‌کردند.

انفاق به مقدار وظیفه

در انفاق ذهن ما نباید سراغ کمیت برود. نباید به این فکر کرد که مگر با یک سطل یا یک گونی گندم، یا یک یا ده کیلو خرما، یا با دو هزار یا پنج هزار تومان، وقتی که من نمی‌توانم بیشتر از ماهی پنج هزار تومان در راه خدا بدهم، می‌شود آخرت ساخت؟

آخرت‌سازی می‌تواند فقط با سه شب یا فقط در یک شب، طبق آن که بعضی‌ها می‌گویند این واقعه در یک شب اتفاق افتاده، باشد. آخرت‌سازی همان سه بار نان خالی دادن اهل بیت به یتیم و مسکین و اسیر است که در سوره انسان ببینید بعد از ﴿وَيَطْعُمُونَ الْأَطْعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۱ ببینید برای همان نان‌هایی که دادند، خدا خودش خبر داده که چه آخرتی ساخته شده! خدا به زیاد و کم بودن کار ندارد، به وظیفه کار دارد. الان وظیفه‌ات است چقدر پردازی؟ اگر پنج تومان است، پنج تومان بده. اگر وظیفه‌ات پنج تومان نیست پانصد هزار تومان است و بخواهی پنج تومان بدهی، مسخره کردن دین است. اگر وظیفه‌ات پنج میلیون تومان است بخواهی با پنجاه هزار تومان خودت را قانع کنی، قانع نکن! اگر وظیفه پنجاه میلیون تومان است، با پانصد هزار تومان به خودت آرامش نده، چون آخرت اینطوری ساخته نمی‌شود. مهم تکلیف است که باید اداء شود. من کشاورز باید ببینم آن مقداری که دارم، چقدرش زکات است. یا باید بدانم پول فراوانی که تهران دارم، چقدرش خمس است و آن را برای مردمی که مشکل دارند ببرم. کسانی که یتیم و مسکین و دختردار هستند. هر چه قدر وظیفه‌ام است ببرم و مشکل دیگران را حل کنم. بیشتر مردم به این وظیفه توجه ندارند.

گاهی طرف یکی دو میلیارد خانه‌اش است و ماشین دویست یا پانصد میلیون دارد، حساب بانکش را هم خدا می‌داند، اما یک ته دینی هم دارد که به خاطر آن یک ته دین، شب جمعه یکی دو جعبه خرما از لبنیاتی می‌گیرد می‌دهد به یک بچه می‌گوید برو دم مسجد این را برای روح پدر و مادرمان و امواتمان بین مردم پخش کن. با دو تا جعبه خرما



می‌خواهد هفتصد هشتصد میلیون مرده‌اش را از زمان خودش تا زمان آدم، در برزخ سیر کند. اما این نیست که خیال می‌کنید. واقعا این نیست. آنی که محور باید قرار بگیرد تکلیف است، آن مهم است که در هر وقتی چه وظیفه‌ای داریم. ممکن است تکلیفم به یک تومان یا ده تومان یا صد تومان یا ده میلیون یا سی میلیون یا چهل میلیون باشد. وقتی یک مسجدی را با صد میلیون در یک جای ضروری دارند می‌سازند اگر کسی که یکی می‌آید رد می‌شود و پنجاه میلیون تومان هم پول اضافه دارد اگر به آن کارگرس بگوید از ماشین پیاده شو، آدرس اینجا را از اوستا بگیر تا یک وانت گج برایشان بفرستم، این آخرت‌سازی نیست. (

آیه ۲ سوره انفال؛ صفات مؤمن: قلبهای لرزان از یاد خدا

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱

به آیات سوره انفال برگردیم. گفتیم قرآن شاغول اندازه‌گیری زندگی است که زندگی سالم بار بیاید، حالا بگوییم آنهایی که سالم زندگی کردند خدا در حقیقت چه قدر زیبا حرف زده است. واقعا آدم از خواندن این آیات حظ می‌کند و جان می‌گیرد. شنیدن این آیات خیلی لذت دارد. در آیه دوم سوره انفال می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»، مردم مومن وقتی یاد خدا می‌شود، مثلا در قرآن خدا را می‌بینند و یا یک کسی حرف خدا را می‌زند یا خودشان فکر خدا را می‌کنند، وجلت قلوبهم، قلبشان نسبت به پروردگار عالم ملاحظه‌کاری می‌کند و هراسان و پریشان می‌شود. اینقدر ملاحظه‌کاری می‌کند که وقتی یک گناه بالذتی پیش می‌آید نمی‌کنند، هراسانند. «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»، هر وقت یک قرآن می‌شنوند یا قرآن بر آنها خوانده می‌شود، هر روز حقیقت بیشتری از قرآن را درک می‌کنند و بیشتر به ایمانشان اضافه می‌شود. و در تمام برنامه‌های زندگیشان «و

عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، فقط به این تکیه‌گاه مطمئن تکیه دارند. اینها می‌دانند دنیا و پول و وکیل و وزیر و رئیس و قوم و خویش و پولداری تکیه‌گاههای مطمئنی نیستند. اینها می‌دانند تمام تکیه‌گاهها گاهی در همان اولین باری که آدم بهشان تکیه می‌دهد فرو می‌ریزند. اینها یک تکیه‌گاهی دارند به نام پروردگار، به او متکی هستند و اعتماد و توجه به او دارند و پشتوانه‌شان در دنیا و آخرت، پروردگار است. اینها با معرفت این پشتوانه را انتخاب کردند. الله اکبر!

روضه

آخرین لحظات ابی عبدالله زینب کبری گفت برادر بعد از کشته شدن شما ما باید چی کار کنیم؟ یعنی از حضرت راهنمایی خواست، زینب کبری از آنهايي نبود که بگوید خودم می‌دانم چه کار کنم حالا عاشورا تمام شود یک فکری می‌کنیم نه، نه خودم میدانم یعنی چی، گفت آقا چی کار باید بکنیم؟ اصلا آدم ماتش می‌برد این چهار پنج خطی که امام حسین با زینب کبری صحبت کرده اینقدر آرامش از این حرفها می‌بارد که آدم خیال می‌کند این خواهر در عالیترین درجات بهشت به امام حسین گفته برادر ما چی کار باید بکنیم؟ امام حسین هم با یک دنیا آرامش و لبخند تکلیف را روشن کرده، من الان آن چهار پنج خط را حفظ نکردم نوشتم آخرش این است که خواهرم ما که نیستیم در گرفتاری با این سی هزار نفر شر بعد از سوختن خیمه‌ها، از کربلا تا کوفه، کوفه تا شام، شام تا مدینه به پروردگار اعتماد کن، توکلوا علی الله، هیچ کس در این عالم خواهر مثل او مواظب شما نیست، بیدار شما نیست، متوجه شما نیست، «و علی ربهم یتوکلون».

باور کرد زینب حرف ابی عبدالله را؟ نه زینب کبری خود باور بود نه باور کرد، خود باور بود، از ماها که کامل نشنیدید مگر در کتاب بخوانید که این خانم از روز یازدهم تا آمدن مدینه چقدر عالی کارگردانی کرد، با همین تکیه بر خدا.

خب خبر دارید من فکر می‌کنم بیشترشان خبر نداشته باشید من در این زمینه خبرهای خوبی دارم در کتابها جمع هم کردم، یکی از عوامل آسان جان دادن و راحت از دنیا رفتن



گریه بر زینب کبری است، این را برای چی گفتند؟ برای این که یادتان بماند مستقلا برای زینب گریه کنید، یعنی این را محور قرار بدهید.

پیغمبر اکرم در اتاق بغلی نشسته بودند منتظر بودند این بچه به دنیا بیاید، وقتی بشارت دادند زهرا دختر زاییده، فرمود سریع لباس بپوشانید بیاورید پیش من، چهار پنج دقیقه از عمر زینب گذشته بود وقتی پیغمبر بغلش کرد این جمله را گفت، هر کس برای این دختر گریه کند ثواب گریه بر او هم وزن ثواب گریه بر حسن و حسین است یعنی گریه برای این یک خانم مساوی گریه بر دو امام است.^۱ شب جمعه است، اول غروب آفتاب است می‌دانید الان زینب کجاست؟ الان با ارواح همه انبیا در حرم ابی عبدالله است، اقلا امشب یک ذره دلش آرام است که برادر را روی خاک نمی‌بیند، با سر بریده نمی‌بیند، با بدن قطعه قطعه نمی‌بیند. فرمود هر کسی برای این دختر گریه کند....

پدرم فدایت شود که با دل پرغصه سرت را از تنت جدا کردند، بایی العطشان حتی، پدرم فدایت شود که با لب تشنه سر از تنت جدا کردند حسین من.



۱. «مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِ هَذِهِ الْبِنْتِ (زَيْنَبِ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ كَمَنْ بَكَى عَلَى أَخَوَيْهَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ». (وفیات الائمه، صفحه ۴۳۱)

جلسہ ششم

مقدمات فہم آیات ابتدائی سورہ انفال،

صفات المؤمن؛ حق پذیری

قبل از پرداختن به صفات مؤمن در آیات ابتدایی سوره انفال، لازم است این مقدمه گفته شود که انسان در طول تاریخ در دو گروه کلی زندگی کرده. یک گروهی که تعدادشان در هر دوره‌ای خیلی کم بوده، متواضعان در برابر حق بودند، و گروه دیگر که اکثریت بودند، متکبران در برابر حق بودند و آزار و اذیت فراوانی هم کرده‌اند. اما حالا حرف این است که حق اصلاً برای چی قرار داده شده و هدف از قرار دادن حق در زندگی مردم چیست؟ برای چی حق را قرار داده؟ تا برسیم به اینکه تواضع در برابر حق چه تأثیری در زندگی افراد می‌گذارد و چه صفت و حالتی در مؤمن ایجاد می‌کند.

ضرورت تواضع در برابر حق

یکی از مهمترین ارزشهای اخلاقی که در فرمایشات انبیا و ائمه و در سخنان حکمای الهی، مکرر آمده، فروتنی در برابر حق است. وقتی برای انسان حق بودن مطلبی یا واقعیتی یا جریانی ثابت شود، باید این حق را بپذیرد و اگر عمل کردنی است عمل کند.

قبح کبر و رد کردن حق

کبر در برابر حق، هر چه که باشد، اخلاق ابلیسی است. زیرا امر پروردگار، چون جلوه علم و حکمت و عدل و رحمت است، حق است و ابلیس در برابر امر پروردگار تکبر کرد، یعنی



نپذیرفت و اجرا نکرد. ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ﴾^۱، به این معنا که اگر حق بودن چیزی از هر راهی دلیل، برهان، حکمت، دیدن، تجربه، برای انسان ثابت شود، انسان تکبر بکند و قبول نداشته باشد و عمل نکند، کار زشتی است. اخلاق تواضع در برابر حق، در وجود همه انبیا و ائمه طاهرین و اولیاء الهی کامل طلوع داشت. هرگز نداشتیم که پیغمبری، امامی یا یکی از اولیای الهی، حقی را گرچه اندک و کم باشد، رد کرده باشد. زیرا خود این رد کبر است. کاری به این ندارد که حق کوچک یا بزرگ باشد، در هر صورت رد کردن حق، کبر است. کبر در برابر حق، گناه سنگینی است. قرآن می‌فرماید ﴿فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۲، دوزخ جایگاه مردم متکبر است.

غیرمنطقی بودن ایستادگی افراد در برابر حق و آزار حق‌پذیران

تعجب است که حق برای مردم دنیای امروز و دیروز، روشن شده اما در برابر آن تکبر می‌کردند. به ویژه تعجب‌آورتر این بود که در گذشته آنهایی که حق را قبول می‌کردند در معرض حمله آنهایی قرار می‌گرفتند که حق را قبول نکرده بودند. گاهی خداوند از فروتنان در برابر حق نسبت به متکبران حمله‌کننده نقل می‌کند که به آنها می‌گفتند ﴿وَمَا لِيَ لَأَعْبُدُ إِلَٰهِي فِطْرَتِي وَإِلَٰهِي تَرَجَعُونَ﴾^۳ این که به من حمله می‌کنید و سرم داد و فریاد می‌کشید و مرا کتک می‌زنید که خدا را نپرستم، برای چی نپرستم؟ چرا وجود مقدسی را که کلیددار همه هستی است و من را خلق کرده، فطرنی، نپرستم و بیایم بت‌های شما را بپرستم؟ بت‌های شما چه کاره هستند؟ بیمار را شفا می‌دهند؟ فقیر را غنی و ضعیف را توانا و رزق و روزی ما را فراهم می‌کنند؟ اصلاً آنهایی که شما می‌پرستید چه کاره هستند و چه کاری از دستشان برمی‌آید؟ اما مشرکان بعد از شنیدن تمام این حرف‌ها باز هم زیر بار نمی‌رفتند که مایه تعجب است. مثلاً وقتی که مردم از صحرا به بتخانه بابل، در منطقه عراق کنونی، برگشتند

۱. بقره: ۳۴.

۲. زمر: ۶۰.

۳. یس: ۲۲.

و دیدند همهٔ بتها، غیر از بت بزرگتر که تبر گردن اوست، خرد شده و فرو ریخته، از همدیگر پرسیدند که چه کسی با الهه‌های ما اینگونه رفتار کرده؟ بعد گفتند که این کار یک جوانی است که **«يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ»**^۱ که ابراهیم صدایش می‌کنند. سراغ ابراهیم رفتند و او را آوردند، گفتند این کار توست؟ گفت **«بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»**^۲. چطور کار من باشد؟ کار این بت بزرگ است که می‌بینید خرد نشده و تبر هم روی دوشش است. به من چه؟ این قرآن است. خود مشرکان به ابراهیم گفتند این بت نمی‌بیند و تکان نمی‌خورد و حرف نمی‌زند. گفت: چیزی که حرکت ندارد و حرف نمی‌زند و نمی‌بیند برای چه می‌پرستید؟ بعد خدا می‌گوید در درونشان یقین به باطل بودن بت پرستی پیدا کردند و در درونشان قبول کردند که بت پرستی باطل است. اما بعد از یقین پیدا کردن به بطلان بت پرستی چه کار کردند؟ جلسه مشورتی تشکیل دادند که با ابراهیم چه کار کنیم؟ تبعیدش کنیم زندانش کنیم یا او را بکشیم. بالاخره رای گیری کردند و اکثریت رای دادند که زنده زنده آتشش بزیم. این خیلی شگفت انگیز است! این سخن از من نیست بلکه پروردگار عالم در قرآن مجید مکرر به این متکبران در برابر حق می‌گوید کارتان شگفتی و تعجب دارد.^۳

قرآن، یک نمونه از حق

یکی از موارد حق، که اصلاً با تعبیر حق ازش یاد شده، قرآن است. یک نام قرآن حق است. اگر پرسیده شود تا چه حدی باید از حق تبعیت کرد و تبعیت به چه معناست، باید ابتدا به این پرداخت که خداوند حق را برای چه قرار داده یا این قرآن را برای چه قرار داده شده؟ آیا تمسک و توسل به این قرآن از جانب پروردگار زوری است؟

۱. انبیاء: ۶۰

۲. انبیاء: ۶۳

۳. به عنوان نمونه: **«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِنَا تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُحْرَمِينَ»** (جایزه: ۳۱) **«يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُلَىٰ عَلَيْهِمْ نُصِيرُ مَسْتَكْبِرِينَ كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»** (جایزه: ۸) **«وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكَ مِنْ كُلِّ مُمْكِرٍ لِأَيُّومٍ يَوْمِ السَّحَابِ»** (غافر: ۲۷) و...

صراط اقوام بودن قرآن

اگر خداوند قرآن مجید را قرار داده و گفته باید شما تابع این قرآن باشید، این تبعیت زوری است؟ خیر. زوری نیست، حق را قرار داده و هدف حق را هم بیان کرده است: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۱.

بالاخره شما از اول زندگی تا آخر زندگیتان یک جاده‌ای را باید طی کنید. تعداد جاده‌های موجود هم بسیار زیبا و نامشخص است. مثلا اسامی مکاتب متعددی در اروپا با بیسم تمام می‌شود. این بیسم‌هایی که در اروپا اختراع شده و بعد به امریکا کشیده شده می‌دانید چندتا است؟ خوشبختانه همه این بیسم‌ها مانند کاپیتالیسم، امپریالیسم، رئالیسم، ایدئالیسم، را در یک کتاب جمع کردند. هر بیسمی خودش نشان‌دهنده یک روش زندگی و تفکر و یک جاده متفاوت است. البته تمامش هم آسم است. یعنی آدم را در معنویت خفه می‌کند و حقیقت آدم را می‌کشد. وقتی آدم در فضای این ایسم‌ها تنفس می‌کند، عقل و قلب و روحش خفه می‌شود. از انسان یک حیوان درست می‌شود که شده‌است. به جز مکاتب فراوان آمریکایی و اروپایی، مکاتب بی‌شماری هم در آسیا، در همین چین و ژاپن و هند، وجود دارد. اعلام شده در مجموع بالای پانزده میلیون جاده زندگی برای بشر درست کرده‌اند. که اگر در این جاده بیایی اهل سعادت می‌شوی.

قرآن مجید می‌گوید من حقی هستم که شما را به استوارترین راه هدایت می‌کنم. و این گفته را عملا و دلیلا ثابت کرده. قرآن می‌گوید راه من تأمین‌کننده خیر و سعادت دنیا و آخرت شماست، راه من، نظم زندگیتان را تأمین می‌کند، و امنیت و محبت ایجاد می‌کند. راه من همه شما را یک پیکر واحد قرار می‌دهد و شما را به تعاون می‌کشد، که همگی برادر هم باشید. راه قرآن، راه اقوام است. اگر در این راه قرار بگیرید و به مسائل مربوط این جاده عمل کنید، ﴿وَيُسِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أُجْرًا كَبِيرًا﴾^۲ به جز منافع

۱. اسراء: ۹.

۲. اسراء: ۹.

دنیایی این جاده، در قیامت به پاداش کبیر نائل می‌شوید. ما نمی‌دانیم پاداش کبیر چیست، باید برویم قیامت ببینیم که «ان لهم اجرا کبیرا».

عدم اجبار به تبعیت و هدایت

اگرچه راه قرآن، بهتر و اقوم است اما قرار گرفتن در این مسیر، زوری نیست. زیرا می‌فرماید: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱، من که شما را خلق کردم، به عهده‌ام بوده و نیاز به این داشتید که راه برایتان قرار بدهم.

سرانجام نپذیرفتن جاده حق در دنیا

اگر راه من را قبول نکنید مجبور هستید خودتان راهسازی کنید و دویست تا مکتب در غرب و پانصد جاده هم در هند و ژاپن و چین درست می‌کنید اما در این جاده‌ها وضعتان این می‌شود که خوراک و لباس و ازدواج و ارتباط و اخلاقتان، رحم و مروتتان امروزی جهان، شده‌است. به آنها می‌گوید بشینید فکر کنید زندگی هیچ حیوان وحشی‌ای در این کره زمین مثل شما هست؟ به گرگ فحش می‌دهید درحالی‌که گرگ به یک گله پنج هزارتایی گوسفند در تاریکی شب حمله می‌کند گلوی یک گوسفندی را می‌گیرد پاره می‌کند خونش که رفت به اندازه سیر شدنش می‌خورد. لاشه‌اش هم نمی‌برد، پوست و کله و پاچه‌اش را کاری ندارد و فقط به اندازه‌ای که سیر شود می‌خورد و می‌رود. اما شما جنس دوپا، به یک همجنس خودتان هم رحم ندارید. هیتلر در ده سال هجده میلیون نفر را کشت به چه دلیل؟ چنگیز و تیمور نصف آسیا را درو کردند و کشتند. آتیلا و نرون چه جنایتها کردند. جلوی چشم شما، صدام، نزدیک سیصد هزار تا جوان و پیر و مرد و زن را بدون هیچ جرم و گناهی، در ده دوازده ثانیه فقط در سردشت پنج هزار تا را با بمب شیمیایی کشت. چقدر کارخانه‌هایمان را خراب کرد نفتمان را زده، ساختمانها را ریخت، سکوهايمان را زد به چه جرمی؟ او جاده‌اش جاده بعثی بود، یعنی یک رشته‌ای از کمونیستی، که میشل عفلق^۲ بیرون آورد. که پدرش یهودی و مادرش هم مسیحی

۱. بقره: ۲۵۶

۲. Michel Aflaq

سوری هم بود. در هند از زن و بچه، بزرگ و کوچک در خیابانها و پیاده‌روها از گرسنگی می‌میرند اما چند میلیون گاو، به خاطر اینکه جادهٔ هندو می‌گوید مقدس است، راست راست راه می‌روند و کسی جرئت دارد به گاو بگوید بالای چشمت ابروست. اگر بگوید پدرش را درمی‌آورند. با اینکه شیر و گوشت گاو، خوراک مردم و پوستش، لباس و کفش است، ولی خیلی راحت می‌گویند گرسنه‌ها بمیرند، یک دانه گاو کشته نشود. هند را می‌گویم که صنعتی است و پر از دانشگاه و کتابخانه است. در همین هند گاو خسته آزادانه می‌آید روی باند هواپیما می‌خوابد و هواپیما با چهارصد تا مسافر وارد فضای فرودگاه می‌شود می‌گویند یا برو دور بزن یا برو در بنارس بنشین چون در باند یک گاو خوابیده نمی‌توانی بیایی پایین. اگر بگوید بنزیم دارد تمام می‌شود، می‌گویند به جهنم که دارد تمام می‌شود. گاو خوابیده است! این سرانجام جاده‌ای است که بشر برای خودش ساخته.

مقایسهٔ جایگاه جادهٔ حق و سایر مکاتب؛ حفظ جان و مال و آبرو

و ناموس مردم در اسلام نسبت به سایر مکاتب

ای کاش بین جاده‌ای که خدا پیشنهاد کرده و جاده‌هایی که خودشان ساختند، مقایسه می‌کردند! که قرآن چی می‌گوید و خدا چه می‌گوید و حلال و حرام خدا بر چه مبنایی است و مسائل اخلاقی خدا چیست؟ اما نمی‌آیند مقایسه کنند.

حرمت و احترام خون

آنها در آن جاده‌هایی که پرورش پیدا می‌کنند، اجازه می‌دهد هجده میلیون را بکشند اما اینجا اسلام می‌گوید در قیامت پیرزنی را جهنم می‌اندازند، به خاطر اینکه گربه‌ای را که خوشش نمی‌آمد حبس کرد و اینقدر بی‌آب و نان گذاشت تا با ناله مرد^۱ یعنی حتی قاتل گربه باید جهنم برود. در مسئله خون انسان می‌گوید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ﴾^۲، خون

۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً غَدَبَتْ فِي هَرَّةٍ رَبَطَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ عَطَشًا». (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص: ۲۷۸).

۲. اسراء: ۳۳.



حرمت دارد. نه تنها خون شیعه، بلکه خون هر انسانی که جرمی نکرده که لازم باشد او را بکشید، خونش احترام دارد. اما اگر خودش این احترام خون را نابود بکند، و بزند یکی را به ناحق بکشد، دیگر احترام ندارد و باید کشته شود. اما در همان مورد هم می‌گوید که صاحبان خون مقتول من به شما نمی‌گوییم حتما این قاتل را بکشید من سه تا پیشنهاد می‌کنم، یا قصاص، یا دیه، یا عفو. و اگر گذشت کنید بهتر است. اگر کسی جان طرف شما را گرفته، خدا رحمتش کند شما به این مهلت بدهید بماند، شاید توبه کند، آدم شود، درست شود. نمی‌آیند مقایسه کنند که بفهمند مطالب جاده قرآن در چه جایگاه رفیعی است!

رفتار با نامحرم

یعنی در این جاده ناموس همه باید محفوظ باشد و کسی به ناموس کسی نگاه نکند و بدن ناموس کسی را لمس نکند. شما این قانون را در این جاده ملاحظه کن و قانون آزادی زن را هم در اروپا و امریکا ملاحظه کن، خیلی راحت مرد خانمش را با لباس بدن نما و کوتاه بیرون می‌برد که هر کسی می‌خواهد ببیند، ببیند. در قطار و ماشین و پارک، هر کسی می‌خواهد بدنش به بدن زن من تماس پیدا بکند، بکند. مگر ما بخیل هستیم که فقط خودمان از این خانم استفاده کنیم دیگران هم بیچاره‌ها دل دارند بالاخره. این آلودگی دین غرب است، آلودگی دین غیر از اسلام است، اما در اسلام، این طور نیست. ابوبصیر می‌گوید من کوفه زندگی می‌کردم یک خانمی آمد به من گفت قرآن یاد من بده، ما گفتیم پشت پرده بشین ببینمت. یک خرده قرآن یادش دادیم یک روزی به اصطلاح یک خوش و بشی کردیم یک چیزی ما گفتیم یگ چیزی او گفت و همین یک دفعه با هم فقط کمی خندیدیم. وقتی آمدم خدمت امام صادق فرمود تو اینجور کلاسهای تعلیم قرآن راضی نیستی شرکت کنی، با نامحرم برای چی گفتی و خندیدی؟ تو چه جور شیعه ما هستی؟ اینجا باید ناموس همه

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: كُنْتُ أُقْرِئُ امْرَأَةً الْقُرْآنَ وَ أَعْلَمَهَا إِيَّاهُ فَمَارَحَتْهَا بِشَيْءٍ فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي يَا أَبَا بصيرٍ أَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ فَقُلْتُ بِيَدَيَّ هَكَذَا يَعْنِي غَطَّيْتُ وَجْهِي فَقَالَ لَا

تَعُوذَنَّ إِلَيْهِ» (مناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص: ۱۸۲)

سیمای مؤمن در قرآن

پاک بماند حتی از خنده یک غریبه. الان دخترها و پسرها، زنها و مردهای نامحرم سوار یک ماشین می‌شوند با هم جاده چالوس هراز می‌روند. مرحوم آقای مجتهدی به طلبه‌ها می‌گفت می‌دانید این دو تا نامحرم برای چی می‌روند جاده چالوس؟ می‌روند حمد و سوره همدیگر را درست کنند که نمازشان باطل نباشد!!

حفظ مال مردم

در اسلام همه چیز باید محفوظ باشد، مال مردم هم باید محفوظ باشد. می‌گوید اگر به ناحق یک نخ‌چی را از لباس مردم بکشی یا پاره کنی، اگر او راضی نشود، قیامت دادگاه داری. برای چی نخ لباس مردم را کشیدی پاره کردی؟

صفات مؤمن، آیات ابتدایی سوره انفال

﴿سَأَلْنَاكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَوْا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

بحث اصلی ما در تفسیر این آیات بود. ببینیم که تواضع و تسلیم در برابر حق، چه تأثیراتی بر مؤمنین می‌گذارد.

دل‌های نرم و قلبهای لرزان مؤمنین در یاد خدا

یکی از صفات مؤمن، دل نرم در برابر حق است، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾، وقتی که یاد خدا می‌شود، اگر انسان در این جاده حق باشد، دل هراسان و ملاحظه‌کار و خائف می‌شود. می‌گوید حرف یا نام کسی به گوشم خورد که من را آفریده و من را از دنیا می‌برد،



همه جا با من است و مواظب من است و هیچ چیزی از او پنهان نیست. اولیاء خاصش خیلی چیزها از شان پنهان نیست چه برسد به خودش. یک مرد اهل مدینه می‌گوید من یک خانمی را دیدم خوشم آمد. هیچ کس هم نبود یک مقدار کنار گردن پیراهنش باز بود، من دستم را بردم در سینه این زن و زود درآوردم، آن زن هم ناراحت شد و رفت. صبح که با حضرت صادق کار داشتم و آمدم در زدم. حضرت آمد دم در فرمود برو از آن زشتی کار دیشبت خودت را پاک کن و بعد بیا. بدبخت تو به ناموس مردم چه کار داشتی؟

اینجا سالک جاده «اذا ذکر الله وجلت قلوبهم»، همش ملاحظه‌کار نسبت به پروردگار است، دلشوره دارد و ناراحت است. در کمیل دیشب حتما خواندید امیر المومنین چند تا سوال از پروردگار می‌کند چون علی علیه السلام دلشوره دارد، می‌پرسد: «أَسْلَطُ النَّارَ عَلَى وُجُوهِ حَرَّتْ لِعَظْمَتِكَ سَاحِدَةً»، سوال می‌کند تو قیامت چهره علی را می‌خواهی با آتش جهنم بسوزانی؟ دغدغه دارد «وَعَلَى أَلْسِنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً» زبان من را می‌خواهی بسوزانی؟ «وَعَلَى جَوَارِحٍ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانِ تَعْبُدِكَ طَائِعَةً»^۱، می‌خواهی چشم من را، گوش من را، دست من را، شکم من را، غریزه من را، پای من را بسوزانی؟ سوال می‌کند چون علی علیه السلام دغدغه دارد.

یکی به امام حسین در کوچه گفت حالتان چطور؟ گفت می‌خواهی حالم چطور باشد که یک مالکی مثل خدا فوق من، همه کاره من است مرگ روبرویم است، آتش جهنم پیش رویم است، ملائکه حسابگر محاصره‌ام کردند می‌خواهی حالم چطوری باشد؟ و آخر احوالپرسی، جوابی داد که والله رگهای آدم را می‌سوزاند. فرمود می‌دانی من چطوری هستم؟ حالم چطور است؟ «انا افقر الفقراء» من از همه تهیدست‌تر هستم^۲، عمل ندارم، چیزی ندارم. آنها

۱. «عَنْ أَبِي كَهْمَشٍ قَالَ: كُنْتُ نَارِلًا بِالْمَدِينَةِ فِي دَارٍ فِيهَا وَصِيفَةٌ كَانَتْ تُعْجِبُنِي فَأَنْصَرَفْتُ لَيْلًا مُمَسِيًّا فَاسْتَفْتَحْتُ الْبَابَ فَفَتَحَتْ لِي فَمَدَدْتُ يَدِي فَقَبَضَتْ عَلَيَّ ثُدْيَهَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ يَا أَبَا كَهْمَشٍ تَبُّ إِلَى اللَّهِ مِمَّا صَنَعْتَ الْبَارِحَةَ». (بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۲۴۲)

۲. دعای کمیل.

۳. «سُئِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ عليه السلام فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ أَصْبَحْتُ وَ لِي رَبٌّ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَ الْحِسَابُ مُحَدِّقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا

دغدغه داشتند، و اینها که به این گل و گشادی زندگی می‌کنند، به خاطر بودنشان در جاده غیر از خدا و راه غیر از پروردگار است.

روضه

روز جمعه است دیگر آخرین لحظات است که پرونده‌های شیعه به حضرت ولی عصر ارائه می‌شود، این حرف واقعا دلیل هم دارد که عصر جمعه پرونده ماها را همه را ارائه می‌کنند؟ بله دلیل دارد. در سوره توبه ﴿فَسِيرَىٰ اللَّهُ عَمَلِكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۱.

تمام اعمال شما را من و پیغمبرم و ائمه می‌بینند ولی پیش ما سرّ است فاش نمی‌کنیم، تا حالا شده آبرویتان را ببریم؟ نه، مگر کس دیگر آبروی ما را ببرد ولی خدا و پیغمبر و ائمه که نسبت به ما خبردارترینند، اهل ریختن آبروی ما نیستند. پیش خودشان است. آخر روز جمعه خیلی پرونده نورانی خوبی را از ما ارائه می‌کنند، می‌بینند نخواهید بعد از ظهر آمدیم در جلسه جدش، آمدیم مسائل الهی را شنیدیم و گریه کردیم عجب دعاگویی امروز ما داریم، عجب دعاگویی.



→
أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَىٰ عَنِّي فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي. «(الأمالي للصدوق، النص، ص: ۶۰۹).

۱. توبه: ۱۰۵.

جلسہ، مقصد

آیات ابتدائی سورہ انفال؛

صفات مؤمن

﴿سَأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا إِذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱

خداوند در آیه دوم و سوم سوره انفال خصلت‌های مهمی را برای مومنان واقعی بیان می‌کند.

استفاده از **إِنَّمَا**

یکی از نکات مهم این آیات این است که آیات با انما شروع شده. محققین ادبیات عرب می‌گویند انما از ادات حصر است. اگر در قرآن و روایات یا در محاورات و گفتگوهای عرب، انما به کار گرفته شود، یعنی مطلب این است و غیر از این نیست. دنبال نکنید. اگر من مومن را دارم معرفی می‌کنم مومن همین است غیر از این خیلی نظر موافقی با غیر ندارند،

مؤمن‌نماها در قرآن

یکی از مسائلی که قرآن کرارا بیان کرده این است که یک عده‌ای می‌گویند ما دیندار و مومن هستیم اما خداوند آنها را مؤمن نمی‌داند.

۱. انفال: ۱ تا ۴.



مسخره‌کنندگان و بازیچه گرفتن دین

بعضی از مؤمن‌نماها در قرآن آدمهای بازیگر هستند که در ظاهر دین‌داری می‌کنند اما در باطن خرابند. قرآن به تعبیرات گوناگون، این افراد را نقد می‌کند: ﴿اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا﴾^۱، اینها دینشان بازی است سرگرمی است، ﴿يَا اتَّخَذُوا هُزُورًا وَلَعِبًا﴾^۲ اصلاً نسبت به آیات الهی و احکام خدا آدمهای جدی نیستند.

تجزیه‌کنندگان

گاهی هم که اهل تجزیه هستند می‌گویند ما این مقدار دین را عمل می‌کنیم این مقدارش را کاری نداریم. دین یک ساختمان کامل است. من بخواهم یک دیوارش را در زندگی‌ام بالا ببرم این دیگر ساختمان کاخ بهشت و مساکن طیبه و خانه آخرت نیست که یک دیوار است، آن دیوار هم روز قیامت یک ملکی با نوک پرش می‌زند خراب می‌کند می‌گوید این‌ور جهنم است برو ببینم. سوره حدید را بخوانید. درباره این دیوار حرف زده. ﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ بُسُورًا﴾^۳، در ظاهر یک دیوار درست می‌شود که باطنش عذاب است، یعنی پشت دیوار جهنم است آنهایی هم که پشت دیواری هستند یقین بدانند که می‌روند جهنم چون اینها ایمان یک سوپه داشتند.

جدایی‌ناپذیری امور عبادی و امور مالی

به خصوص اگر دین سراغ پول آدم بیاید خلیفها آنجا لنگ هستند، سعی هم می‌کنند با یک مشت خیالبافی خودشان یا دیگران خودشان را آرام کنند توجیه می‌کنند. کی گفته خمس؟ کی گفته زکات؟ حالا هر کسی هم گفته ما برای چی به اینها بدهیم؟ ما خودمان اهل خیر هستیم و بلد هستیم با پولمان چه کار بکنیم. که کاری هم نمی‌کنند. معمولاً آن کسی که حقوق مالی

۱. انعام: ۷۰ و اعراف: ۵۱.

۲. ﴿وَإِذَا نَادَىٰ تَرَىٰ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُورًا وَلَعِبًا ذَٰلِكُمْ أَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَتَّقُونَ﴾ مائده: ۵۸ / ﴿وَلَا تَحْزِنُوا أَيَّاتِ اللَّهِ هُزُورًا﴾ بقره: ۲۳۱.

۳. حدید: ۱۳.



خدا را پرداخت نمی‌کند و بخیل است فکر می‌کنید حقوق مالی بندگان را پرداخت کند؟ حق خدا را نمی‌دهد حق مش تقی را می‌دهد؟ مگر امکان دارد انسان در کنار مال نسبت به خدا بخیل باشد بعد نسبت به مردم حاتم طایی باشد، آن قدیمی‌ها می‌گفتند کوسه (انسان کم ریش) و ریش پهن. می‌گفتند خب کوسه که کوسه است که کل صورتش یک دو تا دانه مو دارد شما می‌گویید فلانی تا اندازه نافش اندازه فتحعلی شاه ریش دارد؟

البته آنهایی که اینجوری هستند باید این روایات و آیات را برایشان گفت. ما که باور داریم بعضی این منبرها به درد مستمع پای منبر نمی‌خورد، مثلاً منبر امروز به درد بیرونی‌ها می‌خورد، آنهایی که با دین بازی می‌کنند سرگرمی برای خودشان درست می‌کنند و جدی هم نمی‌گیرند. ولی بالاخره ما هم بدانیم برای بیرونی‌ها خوب است. حالا برای دوتایشان نقل می‌کنیم بالاخره یکیشان ممکن است قبول بکند

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا، مطلب جالبی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است. عیون اخبار الرضا کتابی یک جلدی است و نزدیک به عصر خود حضرت رضا علیه السلام نوشته شده و بین این کتاب و امام هشتم فاصله زیادی نیست. روایت خیلی جالبی است که امام این روایت را از قرآن برداشت کرده، که می‌فرماید اموری دو تا دو تا پیش خدا قبول می‌شود و تک قبول نمی‌شود. باز هم می‌گوییم این مسئله خیلی مهم است که این روایت برداشت امام از قرآن است. امام می‌فرماید: خداوند نماز را با زکات قبول می‌کند، چرا؟ چون در آیات قرآن می‌گوید: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^۱. نمی‌شود «اقیموا الصلاة» خدای مهربان را روی چشمم بپذیرم اما در «آتوا الزکاة» بگوییم ولش کن به ما چه^۲. در نماز خواندندم مسلمان اما در پول قارون باشم، نماز را بخوانم اما اخلاق قارون را داشته باشم، نمی‌شود. نماز با حقوق مالی خدا قبول است، من نمی‌خواهم درباره مال بحث کنم که ده دوازده تا روایت بسیار قوی کافی و تهذیب شیخ و وسائل شیعیه را شرح بدهم. امام صادق

۱. مانند بقره: ۴۳ و نور: ۵۶.

۲. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَرَنَ الزَّكَاةَ بِالصَّلَاةِ فَقَالَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ لَمْ يُؤْتِ الزَّكَاةَ لَمْ يُقِمِ الصَّلَاةَ.» (الکافی، ج ۳، ص: ۵۰۶).

سیمای مؤمن در قرآن

می‌فرماید خمسی که به مال شیعیان ما تعلق می‌گیرد یک قرآن را ما نمی‌بخشیم، که برای خودشان بخورند و حلال بدانند.^۱ اصلاً حکم خدا است، دست ما نیست که ما ببخشیم. خدا گفته پردازید، ما نمیتوانیم به شیعیانمان بگوییم حالا خدا گفته پردازید شما پردازید. این که مخالفت ائمه با پروردگار است. در این موضوع روایات متعددی از ائمه مثلاً حضرت باقر و امام صادق داریم. یک روایت هم از امام زمان است که ما قیامت جلوی تمام شیعیانی که سر سال خمس مالشان را ندادند، می‌گیریم و محکومشان می‌کنیم دوستشان هم نداریم، برای اینکه مال ما را غارت کردند و به ناحق خوردند. امام هشتم می‌فرماید نماز همراه با حقوق مالی قبول نمی‌شود.^۲

ممکن است بعضی‌ها به ذهنشان بیاید بعضی آخوندها خیلی قشنگ حرف می‌زنند انگار می‌خواهند برویم بهشان پولمان را بدهیم. ما برای پول گرفتن زکات و خمس حرف نمی‌زنیم. مثلاً من پنجاه سال است با مردم من سروکار دارم فکر کنم خیلی هم رفیق من دارم به یکی هنوز نگفتم تو خمس می‌دهی یا نه. به من چه؟ خودش مکلف است. دلیلی ندارد که من تشویقش بکنم و بیاید یک ده میلیون به ما بدهد و ما برداریم ببریم پیش مرجع و پز هم بدهیم که آره ما زحمت کشیدیم ده میلیون دادند. کسانی هم که آزادانه در طول سال به من خمس می‌دهند، من اصلاً پولهایشان را یک بار هم پیش مرجع‌هایشان نبردم و اهل رفت و آمد به خانه مراجع به خاطر پول مردم نیستم، پولشان را با لیست اسامی افراد و مراجعشان می‌برم قم، به کس دیگری تحویل می‌دهم و می‌گویم اینها را به مراجع تقلید خودشان ببر بده. اتفاقاً همه مراجع، اعم از کسانی که فوت کردند و اینهایی که هستند، به ما، افرادی که وکالت دریافت خمس و زکات داده‌اند، نوشتند و می‌نویسند که نسبت به خمس و سهم امام احتیاط را مراعات و تقوا را لحاظ بکنید. یعنی اگر نیاز ندارید، دست بهش نزنید که دست به آتش زدید. به ما چه که شیعه‌ها خمس می‌دهند یا نمی‌دهند یا می‌خواهند بدهند می‌خواهند ندهند. تأکید من بر پرداخت وظایف مالی شما

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، ص: ۴۸۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص: ۱۸۹.

برای آن کار نیست، بلکه ما می‌خواهیم مال مردم حلال باشد، ما می‌خواهیم قیامت مردم گیر شکایت ائمه نیفتند ما می‌خواهیم نمازهای مردم قبول شود و هدف دیگری نداریم.

چدایی ناپذیری اطاعت از خدا و اطاعت و محبت به والدین

عبادت خدا مقبول نیست. الله اکبر! این دیگر چه مسئله‌ای است که اصلاً یکی شصت سال خدا را عبادت کرده خوب هم عبادت کرده، خممش هم داده زکاتش هم داده عبادتش هم باحال بوده، حالا وارد قیامت شده پرونده عبادات شصت ساله را ارائه می‌دهد خیلی راحت بهش می‌گویند مردود هستی رفوزه هستی برو، چرا؟ چرا رفوزه؟ این همه من نماز و روزه و عمره و حج و کربلا و مشهد و کار خیر انجام دادم چرا مقبول نیست؟ آدم خیلی از کوره درمی‌رود ولو در پیشگاه خدا باشد. جواب می‌دهند: در قرآن ما گفته بودیم عبادت یک طرفه ارزش ندارد ما در قرآن مکرر گفتیم ﴿أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۱، ما عبادت گره خورده به زلف نیکی کردن به پدر و مادر را قبول می‌کنیم.

من نمی‌دانم به جوانهای امروز چطور می‌باید جایگاه پدر و مادر را حالی کرد. ممکن است قیامت بگوید من شصت سال عبادت درست و حسابی دارم پدر و مادرم هر دو توده‌ای یا کمونیست یا بعثی یا یهودی و ارمنی بودند، چه می‌کردم؟ خدا می‌گوید من که در سوره‌های قرآن مثل سوره لقمان گفته بودم ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾^۲، در بی‌دینی‌هایشان ازشان اطاعت نکن. این را گفته بودم که اگر پدر و مادرت گفتند بیا بت بپرست بگو نه نمی‌پرستم، اگر گفتند بیا گوشت خوک بخور امشب کباب خوک داریم بگو نمی‌خواهم، بیا عرق خیلی خوبی تهیه کردیم بخور زیاد هم مست نمی‌کنی که بیفتی کله‌ات بشکند، بگو نه نمی‌خواهم، اما و ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾^۳، اما من حکم داده بودم با هر دویشان با خوبی رفتار کنید و احترام بهشان بگذارید. اگر پول

۱. اسراء: ۲۳.

۲. لقمان: ۱۵.

۳. لقمان: ۱۵.

نسخه‌شان را ندارند، بده اگر یک سفر می‌خواهند بروند، ببر، اگر باید زیرشان را تمیز بکنی، برو تمیز کن، اگر باید برایشان خرید بکنی بکن، اگر بناست مادر یهودیت را لاستیکی کنی، بکن! گفته بودم که «صاحبهما فی الدنيا معروفا» برای چی با اینها درگیر شدی و زندگی پدر و مادرت را تلخ کردی؟ عبادت با احسان به پدر و مادر پذیرفته می‌شود.

قبول نشدن مؤمنین نیمه‌کاره

منظور آیات ابتدایی سوره انفال، مؤمنون واقعی هستند. خدا می‌گوید من مؤمنون بازیگر و مسخره‌چی و سرگرم‌شو را، نمی‌پذیرم. انما یعنی من فقط مؤمنینی را که دارای این ویژگی‌ها هستند، مومن می‌دانم و بقیه را نمی‌دانم. زورمان هم که به خدا نمی‌رسد، بگوییم اگر دایی و عمو و داماد و عروس ما کوتاهیایی هم کرده‌اند، بالاخره در این گروه قرارشان بده. اگر بی‌حجاب می‌رود، خمس نمی‌دهد، روزه نمی‌گیرد، چون تو را و علی را که قبول دارد و محرم‌ها که یک ژاکت سیاهی یک روسری مشکی که می‌اندازد، و اگر آرایش کرده و موهایش و گردنش همه بیرون است اما روسری مشکی را برای خاطر امام حسین انداخته، خدا می‌تواند بگوید بیخود انداخته، از این پارچه مشکی‌ها در لشکر عمر سعد پر بود و ارزان هم بود.

وضعیت فعلی جامعه ما، حاصل بی‌مؤمنی

مؤمن کیست؟ وقتی این‌گونه آیات را که می‌خوانیم، خود من اینجور هستم، می‌نشینیم، ارزیابی می‌کنیم. اگر این هفتاد میلیون نفر در چهاردیوار کشور ایران، همان مؤمنی بودند که خدا می‌گوید، چه می‌شد! ما از تحریم لطمه خورده‌ایم و می‌خوریم اما اگر در کل بدنه دولت و ملت همین مؤمنینی که خدا می‌گوید، بودند، اینقدر لطمه نمی‌خوردیم. اگر همه پولها لله در بین مردم و افراد دولت و نمی‌دانم پشت پرده‌ای‌ها و نمی‌دانم کی و کی آزاد بود که به همه منافعش می‌رسید، مردم مشکل نداشتند. اما اینجور نیست. اگر من صد میلیارد تومان گیرم بیاید، چند هزار جوان دائم خجالت پدر و مادرشان را بکشند که سر آن سفره‌ای هستند که پدر و مادر همین یک خرده نان سنگک و پنیر را هم به زور دارند



آماده می‌کنند. افراد توانایی برگزاری عروسی و زن گرفتن جوانها و شوهر کردن دخترها و خانه‌دار شدن و جهازیه گرفتن ندارند، بماند، یک عده‌ای از مردم لنگ شکم هستند. یک عده‌ای اصلاً بهشان نوبت هیچی زندگی نمی‌رسد نه ازدواج، و نه مرکب و نه خانه و نه سیسمونی. نمی‌توانند بچه‌ها زن نمی‌گیرند، دخترها را نمی‌توانند شوهر دهند. آن کسی هم که خودش را می‌چالاند به بچه‌اش زن می‌دهد برای اینکه حالا یک شمعی یک شمعی در خانه‌اش روشن باشد یک بچه که پیدا می‌کند یک بچه، تا این بچه شش ماهش بشود چند بار واکسن بزن بچه زردی گرفت آن دکتر این دکتر اصلاً به غلط کردن می‌افتد از اصل ازدواج ندارد بدهد، اگر هم بهش بگویند دو تا بچه بیاور می‌گوید همین یکی از کوه دماوند روی کله من و زخم سنگینتر است. این هم نمی‌آمد بهتر بود. آمار هم می‌گوید چهل سال دیگر جمعیت ایران سی و دو سه میلیون می‌شود و هفتاد و پنج درصد هم پیرمردهای لب‌گور هستند. پولها کجاست؟ همه مؤمن نیستند. یکی از اوصافی که خدا در همین آیات برای مؤمن ذکر می‌کند، مسئله مالی مؤمن است.

مؤمن در جامعه امروزی ما

در چنین جامعه‌ای اگر کسی مؤمن باشد، فایده‌ای دارد؟ وقتی به آیات و روایات مراجعه می‌کنیم با همین مقدار علم کمی که داریم، می‌فهمیم که مومن واقعی اصلاً منبع خیرات و برکات و خوبی است. یک روایت از رسول خدا برایتان بگویم که مومن در این جامعه چطور زندگی می‌کند. «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ص يَلْزَمُ الْحَقُّ لِأُمَّتِي فِي أَرْبَعٍ يُحِبُّونَ التَّائِبَ وَ يَرْحَمُونَ الضَّعِيفَ وَ يُعِينُونَ الْمُحْسِنَ وَ يَسْتَعْفِرُونَ لِلْمُذْنِبِ»^۱

روایت در جلد ششم بحار^۲ است، که رسول الله فرمودند: «يلزم الحق يلزم الحق لامتي في اربع»، مؤمن یعنی آن کسی که امت واقعی من است، خودش را ملزم می‌داند حق چهار نفر را رعایت کند: یک «يحب التائب»^۳، به آدمهای بدی که توبه کردند و خوب شدند

۱. الخصال، ج ۱، ص: ۲۳۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص: ۲۰.

۳. همان.

عشق بورز و آنها را طرد یا رد نکن. که بگویی: جلو نیا تو سی سال عوضی بودی برو بینم. مومن، کانون مهربانی و عاطفه است. حتی اگر کسی سی سال بد بوده باشد. مگر حر ابن یزید، چهل سال از اولیاء خدا بوده؟ کارمند بنی امیه بوده و همه می‌دانیم نانخور سگ‌های هار و خوک‌های آن زمان بوده، ولی وقتی توبه کرد، امام حسین با او چه کردند؟ بنپذیرفتند و گفتند: «برو پیش همان ارباب‌هایت؟ رفتی کارهایت را کردی و جلوی راه ما را هم گرفتی و پیاده‌مان کردی و من و زن و بچه و رفیقا و اصحابم را به این گرگها دادی و حالا آمدی که می‌خواهم توبه کنم؟ می‌خواهم نکنی!» خیر، نفرمودند. زیرا مومن اینجوری نیست و امام حسین از همه شایسته‌تر است که به آن حالات ایمانی عمل بکند. یحبون التائب مومن به گنهکاران توبه‌کار، عشق می‌ورزد. این که حالا گاهی می‌آیند می‌گویند آقا با این خیلی ارتباط نداشته باش و حتی پای منبر می‌آید خیلی تحویلش نگیر، برای اینکه این آدم بیخودی بوده و حالا که توبه کرده معلوم نیست زیر این کاسه‌اش هم چه نیم کاسه‌ای است، پیغمبر این فکر را قبول ندارد. اتفاقاً وقتی مردم مومن به تائب محبت می‌کنند، دلش از سنگ هم باشد، می‌گوید ما در لاتها و چاقوکش‌ها و عرقخورها بودیم، اینجوری نبودند. اینها چقدر خوبند! اینها چه جاهای خوبی ما را می‌برند! ما چه می‌دانستیم امام حسین کیست و سرمان گرم آبجو بود اما اینها ما را مسجد و حسینیه می‌برند و به جای آن لقمه‌های نجس، غذای امام حسین را به ما می‌دهند. بیشتر باید ملاحظه می‌کنند چون خجالت می‌کشند. چند وقت پیش، من چند نفری را برای اطعام طعام تشویق کردم و گفتم این کار را بکنید خیلی ثواب دارد. خودم هم معمولاً سالی یک بار، هزارتا غذا می‌دهم، و قتم نمی‌کشد بیشتر دنبال این کارها باشم. حالا آنها نمی‌دانستند که این کار به تشویق من انجام گرفته ولی بعداً یکی من را دید گفت ما همین طعام را به این تمیزی و خوبی را به دوتا خانوم کم حجاب دادیم، یکیشان گفت که غذا را کی داده؟ گفتم حضرت مجتبی علیه السلام. چون به نیت امام مجتبی بود گفت نمی‌خواهم. توضیح دادم که خانم، روغنش کرمانشاهی است و شکر و گندمش همه عالی است، برای چی نمی‌خواهی؟ گفت ریخت من را بین! من آلوده، چطور غذای امام مجتبی را بخورم؟ من خجالت می‌کشم. باید به بدان محبت کنیم، به خصوص به بدانی که توبه کرده‌اند. من نمی‌دانم حر



از کی با بنی امیه گره خورده جایی هم ندیدم که از کی حقوق بگیر این سگهای هار بوده اما معلوم است یک عمری در آن دستگاه بوده، اما وقتی طرف امام می‌آید، سؤالش درباره توبه است. امام یک جواب دیگر می‌دهد. او به حضرت می‌گوید: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟» راه باز است، من می‌توانم توبه کنم؟ اصلا امام نمی‌گوید می‌توانی راه باز است بیا توبه کن بارک الله عجب فکری کردی. بلکه امام فرمود: سرت را بالا بگیر، تو سربلند هستی!

این اخلاق مومن است «يَحِبُّونَ التَّائِبَ وَ يَرْحَمُونَ الضَّعِيفَ»^۱، مومن نسبت به آنهایی که قدرت و توان ندارند، مهرورز است. اگر کسی توان ندارد که برود در یک اداره کارش را حل کند، دکتر برود یا اصلا کسی نمیتواند راه برود، مؤمن تا هر جا که وقت و توان داشته باشد، دنبال کار مردم می‌رود و به ضعیفها کمک می‌رساند. به هر کسی که به هر شکلی ضعیف است، مهرورزی می‌کند. حتی اگر کاری نتوانست بکند، دلش را گرم می‌کند. می‌گوید این شماره همراه من، این هم شماره تلفن خانه من، کاری داشتی بگو به من انشاءالله اگر خدا توفیق داد و لطف کرد برایت انجام می‌دهم.

یک پیرمرد قدخمیده‌ای آمد از بغل دو تا لشگر رد شود. اصلا ارزیاب نبود، یعنی مستضعف فکری که اینها پیش خدا مسئولیت زیادی ندارند، بنده خدا، دوره‌گرد فقیری بود که سر خرمن‌ها و باغ خرماها می‌رفت و یک توبره‌ای داشت، می‌گفت یک چیزی به ما بدهید ما زن و بچه داریم. آن روز آمد از کربلا رد شود روز عاشورا هم بود، اصلا ارزیاب نبود صاف هم آمد پیش ابی عبدالله که بیرون از خیمه ایستاده بود، قیافه را دید که آدم بزرگی و توانایی است و می‌شود باهاش حرف زد. گفت یک کمکی به ما بده مثلا گفت این خورجین من است چیزی داری در آن پر کن، فرمود نمی‌خواهد خورجینت را بدهی. امام از درون خیمه، یک چادر شب رختخوابهایی که به درد زندگی این پیرمرد می‌خورد، بستند و گره زدند و آوردند و کمکش کردند. روی کولش گذاشت و گفت به سلامت. امام می‌دانست این مستضعف فکری است و بهش نگفت اینجا جنگ است و اینها بنی امیه

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص: ۱۷۸

۲. الخصال، ج ۱، ص: ۲۳۹

سیمای مؤمن در قرآن

هستند و من پسر زهرا هستم و بیا به من کمک بده. آن هم پیرمردی کفشهای خودش را نمی‌توانست دست بگیرد از بس بدنش شل بود ولی بهش گفت این بقچه را هر جوری است برای زن و بچه‌ات ببر. «یرحمون الضعیف».

«و یعینون المحسن»^۱، طبع ایمان این است که هر جا خیری باشد، کمک می‌کند و احسان را تکمیل می‌کند. می‌گوید شنیدم فردا، شب تاسوعا، می‌خواهی سیصدتا شام بدهی. بیشترش نمی‌کنی؟ اگر بگوید والله ندارم. اگر داشتیم که جانم را فدای دست بریده قمر بنی هاشم می‌کردم. مؤمن می‌گوید پس من هم پول پانصدتا را می‌دهم. شنیدم داری یک مسجد می‌سازی لنگ نیستی؟ چرا یک سی میلیون بدهکار هستیم. این سی میلیون را می‌پردازد. یعینون المحسن، عجب حرفهایی برای ما زدند!

«و یتغفرون للمذنب»^۲، این طبع آدم مومن است که می‌بیند برادر، خواهر، نوه یا رفیق، یکی دو تا گناه مرتکب شدند. بدون اینکه به آنها بگوید، از جانب آنها استغفار می‌کند. به پروردگار می‌گوید اگر نفس ما را قبول داری، به جای او که توبه نکرد من توبه می‌کنم. تو ببخش! خدا هم می‌بخشد. «و یتغفرون للمذنب».

ببینید در این خصلت‌ها مسئله مالی هم خوابیده، مثلاً توبه‌کننده ممکن است بیاید به آدم بگوید من آنوقت‌هایی که با این لاتها و عرقخورها بودیم گاهی خرج ما را می‌دادند الان یک خرده مشکل داریم. عیبی ندارد، امام حسین خرج کل آخرت حر را درجا بهش داد نقل وقتی گفت سرت را بلند کن، امام آنجا فرمود این برای سر جنازه‌اش نیست این برای دم خیمه است، فرمود «انت سعید فی الدنیا و الآخرة»^۳ این هم خرج کل آخرت. اینجوری با تائب و ضعیف و گناهکار برخورد می‌کنند و در اهل احسان هستند. این مقدمات تفسیر و بیان نکات این آیه است بعداً به خود آیه و حرفهای و مطالب این آیات می‌رسیم.

۱. الخصال، ج ۱، ص: ۲۳۹

۲. همان.

۳. «یا خُرُّ أَنْتَ خُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ» (الأمالی للصدوق، ص: ۱۶۰)



روضه

نمی‌دانم چی بگویم سر این بچه شش ماهه هر سال من گیرم، نمی‌دانم مصیبت گسترده‌ای است، چون جهات عاطفی این مصیبت را آدم بخواد حساب بکند یک دنیاست، از قول کی بگویم از قول امام به بچه بگویم، قول مادرش به بچه بگویم، از قول بچه یعنی زبان حال خود بچه را به ابی عبدالله بگویم، نمی‌دانم، از قول زینب کبری بگویم، بگذارید از قول مادرش چند کلمه بگویم، آن بچه‌اش بوده او دلش بیشتر از همه سوخت.



جلسہ ہشتم

آیات ابتدائی سورہ انفال؛

صفات مؤمن

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَذَكَّرُ اللَّهُ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

کلام در آیات سوره مبارکه انفال بود و مطالب مهمی را در حول این سه آیه روزهای گذشته شنیدید. در این آیات به دو حقیقت اشاره شده است. خداوند ابتدا ویژگی‌های به تعبیر خود این آیات، مومن واقعی در برابر مومن قلبی ضعیف و سست اراده را ذکر نموده و سپس عاقبت بی نظیر مومنان واقعی را می‌گوید.

انسان مؤمن، مطلع الفجر ارزشهای الهی

با دقت در بخش اول آیات، که ذکر ویژگیهای مومن واقعی است، کاملاً می‌یابیم که تحقق این ویژگیها در وجود هر انسان مرد و زن کار طاقت‌فرسا و مشکلی نیست. اگر انسان یک مقدار دل بدهد و همت به میدان و اراده به بازار زندگی بیاورد، و اگر با دقت به این اوصاف فکر و توجه کند، می‌بیند که می‌تواند مطلع الفجر این اوصاف شود. یک وقتی یک کتاب خیلی قدیمی را می‌دیدم برای قرن ششم هفتم زمان تیموریان این نکته جالب و بالارزشی را



آنجا دیدم که صاحب این کتاب نوشته بود: هر سیاره یا ستاره‌ای، هر زمینی و هر قاره و کشور یا شهری و هر به طور کلی هر منطقه‌ای از مناطق جغرافیایی، برای خودش مطلع الفجر خاصی دارد. خورشید وقتی که از مشرق طلوع می‌کند، مطلع الفجر شهر مشهد با تهران فرق دارد و آنجا نیم ساعت زودتر طلوع می‌کند. با کمی دقت و تحقیق و اندیشه می‌توان فهمید هیچ مطلع الفجری در این عالم وجود، قیمت مطلع وجود انسان را ندارد. این موجود، باارزشتین مطلع الفجر پروردگار است. چرا؟ برای اینکه ارزش‌های الهی در افق وجودی انسان قوی‌تر، بالاتر و پرمفعت‌تر از همه، حتی فرشتگان، طلوع می‌کند. یعنی این مطلع الفجر از مطلع الفجر وجود فرشتگان هم باارزش‌تر و بالاتر است.

برتری ارزشی انسان بر فرشتگان و حیوانات

در جوانی، همان اوایلی که تازه با کتاب آشنا شده بودم، این روایت را از قول امیر المومنین علیه السلام در روایات ایشان دیدم و حفظ کردم که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلا شَهْوَةَ»، خدا همه فرشتگان را که آفرید و عقل را راکب وجود فرشتگان قرار داد. بنابراین فرشتگان فقط عقل هستند، همین، بیشتر نیستند. حضرت در خطبه اول نهج البلاغه فرشتگان را که معرفی می‌کند می‌فرماید یک عده‌ای از زمانی که خلق شدند در حال قیام، یک عده در حال رکوع، عده‌ای در حال سجود و یک عده هم مدبرات امور هستند^۲ و هر کدام فقط همینند و اضافه ندارند. «رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةَ بِلا عَقْل»^۳، چهارپایان و حیوانات را با خواسته‌های محدود شهوت آفرید. یعنی اشتها یعنی می‌خواهم و وجود همه چهارپایان جز سلسله خواسته‌های محدودشان قرار داده نشده. علف و یونجه و جو، آب و آغل و استراحت و بچه‌دار شدن می‌خواهند و بیش از اینها هم نیست. محدوده وجود آنها همین است و تمام خواسته‌های آنها

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۴.

۲. «تَمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَا لَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَةٍ مِنْهُنَّ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْصَبُونَ وَ صَافُونَ ۳۰ لَا يَتَزَايَلُونَ ۳۱ وَ مُسَيِّحُونَ لَا يَسْأَلُونَ...» (نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۴۱).

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۴.



بدنی است و روحی یا عقلی نیست. «وَرَكَبَ فِي بَنِي آدَمَ كُلِّيهِمَا»^۱ به انسان اضافه‌تر از فرشتگان، عنایت کرد زیرا فرشتگان اشتها و هیچ خواسته‌ای ندارند. طبق نگاه امیرالمؤمنین که بهترین و درستترین نگاه است، هیچ انسانی همانی نیست که الان هست. چون این انسان توان دارد و به او میدان داده‌اند که لحظه به لحظه به عقل و فکر، به قلب و روح، به شخصیت و کرامت و به اخلاقش اضافه کند. هیچ وقت همان نیست که الان هست.

برتری انسان مؤمن بر سایر انسان‌ها

خیلی جالب است که موسی ابن جعفر می‌فرماید هر کسی همانی باشد که الان است «جلوتر نرود فهو ملعون»^۲. چون انسان همینی نیست که الان است. ما مذهبی، هیچ کاری هم که نکنیم، حداقل بالاخره آفتاب زده اول صبح، دو رکعت نماز صبح به خودمان اضافه کردیم و عصری شبی پای چهار تا منبر به دردخور می‌رویم یک معلوماتی را به خودمان اضافه می‌کنیم. و چون مؤمن هستیم یعنی تا آخر عمرمان اضافه شدن ما ادامه دارد، یا عبادت یا کار خیر و کار یا معرفت اضافه می‌کنیم اما خیلیها در کره زمین همانی هستند که هستند. هیچ ارزشی را به خودشان اضافه نمی‌کنند و هر روز هم که می‌گذرد پستی و دنائت و شقاوت و بدبختی به خودشان اضافه می‌کنند. چه خسارتی چه ضرری!

نسبت عقل و غریزه در وجود انسان

انسان را که آفرید هم او را هم به عقل و هم به شهوت وصل کرد. «وَرَكَبَ فِي بَنِي دَمِ الْعَقْلِ وَ الشَّهْوَةِ»، شما یک موجود دو طرفه هستید یک طرف وجودتان به طرف خداست «رَكَبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ»، یک طرف وجودتان هم به طرف دنیاست «وَرَكَبَ فِيهِمُ الشَّهْوَةَ». سلسله خواسته‌های مادی انسان در کلام پروردگار، در چند بخش محدود شده و بیشتر نیست. در سوره آل عمران می‌فرماید: «رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»، خواسته‌ها انسانها چه

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۴.

۲. «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ وَ مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرُّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ» (الأمالی للصدوق، ص: ۶۶۸).



می‌خواهند در جهت مادی بودنشان، «مِنَ النِّسَاءِ»، زن، «وَالْبَنِينَ»، بچه، «وَالْقَنَاطِيرَ الْمُقَنْطَرَةَ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» ثروت، «وَالْخَيْلَ الْمُسَوَّمَةَ وَالْأَنْعَامَ وَالْحَرْثَ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، این برای ظاهر وجودتان است برای اشتهایتان است، یعنی برای اشتهای شما هم یک سفره خوبی انداختم «مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرَ الْمُقَنْطَرَةَ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلَ الْمُسَوَّمَةَ وَالْأَنْعَامَ وَالْحَرْثَ»، خدا می‌فرماید با هفت چیز، سفره شما را پر کردم: ازدواج می‌خواهید، زمینه‌اش برایتان از نظر بدنی فراهم است. بچه می‌خواهید فراهم است. پول می‌خواهید فراهم است. چهارپایان را برای تغذیه و مرکب می‌خواهید فراهم است. زمین کشت می‌خواهید فراهم است. امام علی می‌فرماید: «وَرُكْبٌ فِي بَنِي آدَمَ الشَّهْوَةُ» انسانها یک سلسله خواسته دارند که خدا گفته این خواسته‌ها به زلف هفت تا مسئله گره می‌خورد و بقیه مسائل هم در همین هفت تا می‌چرخد حرامش و حلالش هر دو خارج از این هفت مرحله نیست.

و العقل، اما روی شما را به طرف دنیا و این هفت تا قرار داده، چون بدن و شهوت دارید، اجازه استفاده از این هفت وسیله و عنصر را از راه مشروع به شما دادم، سفره‌تان هم باز است اما اجازه ندارید دنبال حرام بروید. برای چی زنا می‌کنید؟ برای چی کار دیگری می‌کنید و دنبال لذت نامشروع می‌روید؟ پول حلال هست، چه کم بهتان بدهم چه زیاد، برای چی دنبال حرام می‌روید؟ زمین زراعتی کشت برای کارخانه برای مغازه، برای خانه حلالش، چه کم باشد چه زیاد، یکی ده هزار متر یکی ده هکتار گیرش می‌آید و من مقرر کردم یکی هم پنج هزار هکتار داشته باشد، نباید دنبال حرام بروید. این سفره، همه چیز سرش هست. حیف است، خودتان را پیش من خراب می‌کنید و قیامت آبرویتان را پیش انبیا من و ائمه می‌برید و اگر دنبال نجات بگردید، که می‌گردید، درها همه به رویتان بسته خواهد بود. چرا این کار را می‌کنید؟

قبیح بی‌توجهی به غریزه یا کنار گذاشتن شهوت

خداوند در هیچ یک از آیات قرآن و روایات، هرگز تعطیل شهوت و خواسته حلال، دیده نمی‌شود. از سوی دیگر آیات و روایات هرگز، فراموشی کامل شهوات را هم نخواستند.

پیغمبر می‌فرماید «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»^۱ کسی که برود گوشه‌نشین و صومعه‌نشین شود و رابطه‌اش را با دنیا قیچی کند، اصلاً از ما نیست و در دین و ملت دیگری است.

قبح غلبه شهوت بر عقل

می‌فرماید: «وَمَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۲ کسی که زندگی عاقلانه‌ای نداشته باشد زندگی حیوانی باشد، او از چهارپایان پست‌تر است.

نتیجه غلبه عقل بر شهوت

اینجا خیلی مهم است که می‌فرماید: «فَمَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ شَهْوَتُهُ»، انسان که شهوت دارد، اگر زندگی‌اش را عاقلانه قرار بدهد، امیر زندگی می‌شود. فکر و اندیشه و تعقل و همه شهواتش، سرباز عقلش و عقلش، کارگر دین می‌شود، «فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۳

گسترده‌گی طیف نوری انسان

این طیف پست‌تر از حیوانات تا فراتر از فرشتگان، گسترده‌گی وجود انسان است. وقتی که یک مخلوقی وجودش گسترده باشد، فجر و افقش هم گسترده‌تر است. و اگر نورش طلوع کند، نور گسترده‌تری طلوع می‌کند. مثلاً اگر در اتاق، فقط پنجره یا سوراخی به اندازه یک دانه یک تومانی داشته باشیم، یا اگر تمام دیوارها بسته باشند و فقط یک طرف دیوار را یک سوراخ اندازه یک پنج زاری بسازیم، خورشید وقتی طلوع می‌کند چقدر نور می‌تواند در این اتاق بپاشد؟ اندازه یک پنج زاری. چون افق و مطلع ندارد. اما اگر چهار طرف اتاق

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۱۵۶.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۵.

۳. همان.

سیمای مؤمن در قرآن

خانه‌ای که ساخته‌ایم، پنجره‌هایی سرتاسری و بلند بدهیم که نصفه نباشند، بچقدر نور می‌تواند طلوع بکند؟ کل اتاق نور طلوع می‌کند و کل اتاق نورانی می‌شود. انسان که گسترده‌ترین مطلع الفجر است در این عالم بیشترین نور را می‌تواند طلوع بدهد.

آیاتی ۳۵ تا ۳۷ سوره نور؛ صفات مؤمن؛ تجلی نور الله بودن

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾

نور مادی و نور الهی

نور هم خودش می‌تواند در معنای مادی و غیرمادی به کار رود. نور از جهت مادی و جسمی و بدنی، شمس یا همان آفتاب و نور خورشیدی است که ما برای بدنمان و خانه و مغازه و خوراک و زمین‌های زراعتی‌مان، به آن نیازمندیم.

اما نور جهت عقلش، نور الله است. نور پروردگار که در سوره نور می‌خوانید ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، تا جایی که می‌گوید ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾^۱.

اهل بیت و امامان؛ مراجع اصلی برای اکتساب نور

آیه بعدش دقیقاً دنبال همین آیه است و آیه جداگانه‌ای نیست. چون اگر آیه جداگانه‌ای بود به قول ما طلبه‌ها با مبتدا شروع و با خبر، ختم می‌شد. اما می‌بینیم آیه سی و ششم که بعد

۱. نور: ۳۵.

۲. نور: ۳۵.



از آیه نور (آیه ۳۵)، از نظر ادبی، جار و مجرور آمده است. می‌گویید فی بیوت... آیه با فی بیوت شروع می‌شود و درواقع به آن نور راهنمایی می‌کند. آدرس این نور را می‌دهد و می‌گوید می‌خواهید طلوع کامل این نور، یعنی نور الله که در آیه قبلی وصفش کردم، ببینید؟ در این آیه به سوی مطلع الفجر می‌کنید که کل نور را طلوع می‌دهد، راهنمایی می‌کند: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكِّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۱، و ادامه می‌دهد: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۲. این آدرس طلوع نور کامل است که می‌فرماید این مطلع الفجری که کامل نور را طلوع می‌دهد، در آن خانه است. رجال، قوه فاعلیت است. یعنی طلوع کامل این نور را شما در وجود پیغمبر و علی و زهرا و حسن و حسین ببینید. اینها مطلع الفجر طلوع کامل هستند دیگران یک پنجره یا نیمه‌پنجره یا اندازه لوله بخاری و عده‌ای هم روزنی اندازه سکه دوزاری و پنج زاری رو به این نور دارند و به همان مقدار هم این نور را طلوع می‌دهند. با این یک ذره نور، از تاریکی‌ها نجات می‌یابند. والله ما نه قاضی دادگاه الهی هستیم نه خبر از پشت پرده داریم و هیچ حقی هم نداریم در حق مردم قضاوت نکنیم ما فقط بحث این مسئله را در حدی می‌توانیم مطرح نکنیم. اما حالا بعدا چه خواهد شد چه می‌دانیم چه خواهد شد خدا می‌داند و بندگانش.

در خانه‌هایی، مطلع الفجر، کامل است و توانسته نور را به طور کامل طلوع بدهد. اگر تمام دو سه هزار کتاب سنی و شیعه را که مباحث امامت و ولایت و اینها را دارند، فعلا امروز، کنار بگذاریم و هیچ صفحه‌ای را باز نکنیم، فقط همین که گفتیم زندگی باید عاقلانه باشد، بفرمایید اقتضای عقل چیست؟ این است که ما برای کسب نور، در خانه‌ای برویم که کل نور را طلوع داده یا سراغ خانه‌هایی برویم که اصلا نور را طلوع نداده‌اند؟

۱. نور: ۳۶.

۲. نور، آیه ۳۷.



بیهودگی عقلانی مراجعه به دیگران برای اکتساب نور؛ دلیلی بر رد تبعیت از خلفاء

گاهی مجبور می‌شویم از سنی‌ها نقل کنیم مانند این روایت که خیلی نقل مهمی است. من وقتی این روایت را دیدم به حق بودن شماها صددرصد بالای صددرصدی که اعتقاد داشتیم اعتقاد پیدا کردم. به شیعه بودن که صد درصد اعتقاد داشتیم در تمام جاده‌ها، فقط راه شیعه و اهل بیت درست است. اما وقتی این روایت را در کنز العمال دیدم صددرصد هم به حق بودن شیعه بهم اضافه شد. فاضل هندی، عالم باسواد بزرگ سنی، در کتاب مهم شانزده جلدی کنز العمال، از قول ابوبکر نقل می‌کند: وقتی آیات اول سوره انفال نازل شد «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»، این ویژگیها در هر کسی باشد «أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ»، اینها مؤمن واقعی هستند «حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ». ابوبکر می‌گوید این آیات که نازل شد نوری از ایمان بر ما تابید ولی نماند. الان ﴿قَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۲، دل‌های ما عین سنگ شده. این اقرار وجود مبارک حضرت ابوبکر است!! دل‌های ما سنگ شده یعنی هیچ تاثیری از قرآن و خدا و نبوت نمی‌گیرد.

ابوبکر که می‌گوید سنگ‌دل است، خیلی حرف راستی زده. چون هنوز یک ماه از حکومتشان نگذشته بود که سردار لشکرشان خالد ابن ولید را به سوی مالک فرستادند تا از ابن نوبره زکات بگیرد. خالد آمد به مالک گفت زکات خودت را و افراد قبیلهات را، از گاو و گوسفند و شتر و کشمش و جو و گندم و طلا و نقره، طبق قرآن بده ببرم مالک گفت زکات را برای کی می‌خواهی ببری؟ گفت برای حکومت، گفت رئیس حکومت کیست؟ گفت فلانی است، گفت من و قبیله‌ام زکات می‌دهیم ولی آن کسی که قرآن گفته، علی ابن ابیطالب است. به فلانی زکات نمی‌دهیم. گفت نده. شب شده بود و گفت شبانه

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۵.

۲. ﴿قَوْلًا إِذْ جَاءَهُمْ تَأْسَانًا قَضَرُوا عَوَالِكُمْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ انعام: ۴۳.



نمی‌توانیم برگردیم ما را مهمان کنید، فردا صبح می‌رویم. گفت هر تعدادی که هستید بیایید در چادرهای ما تقسیم بشوید. افرادی را یواشکی خواست گفت شامتان را که سر سفرهٔ اینها خوردید، وقتی خوابشان برد، تمام مردها را سر ببرید با زنان و دخترانشان هم همبستر شوید. همه را کشتند و در عدهٔ وفات زنا کردند و به مدینه برگشتند. جریان را گفتند. دومی یک خرده عصبانی شد به اولی گفت که باید اینها جریمه شوند. اولی گفت اگر ما اینها را جریمه کنیم، بازوهای خودمان را قطع کرده‌ایم. اینها را لازم داریم بگذار باشند. اگر ابوبکر گفته دل‌های ما سنگ شده، راست گفته. همین که آمدند و خبر دادند صاحبخانه‌هایی که نمکشان را خورده بودند همه را سر بریدند و اثری در آن قلبهایشان نگذاشت، گفتند با زنها و دخترها زنا کردیم اثری در آنها که شنیدند نگذاشت. جریمه نکردند و گفتند اینها حیف هستند چون زور دارند، بگذار برای دولتمان بمانند و نگهشان داشتند. همهٔ اینها از سنگدلی‌شان است.

اما خدا درباره صدیقه کبری، امام مجتبی علیه السلام، امیر مؤمنان و سید الشهداء، می‌گوید: «رَجُلٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»، اینان خانواده‌ای هستند که تجارت و دنیا و پول و صدلی و داد و ستد اصلا روی دلشان اثر منفی نمی‌گذارد، هیچ وقت هیچ چیز نمی‌تواند اینها را از اقامهٔ نماز و دادن زکات باز بدارد و از ابتدا تا شب مرگشان به یاد ﴿يَوْمًا تَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۲ هستند.

من به جناب فاضل هندی می‌گویم: برادر عاقلم، عزیز دلم، جناب آقای فاضل هندی و دیگری و دیگری و دیگری! آیا طبق این آیات، این پنج نفر در راس تمام مؤمنان عالم قرار ندارند؟ خدا می‌گوید هیچی در اینها اثر نمی‌گذارد که آن نورالهی به آنها کم بتابد. اینها مطلع الفجر کامل هستند که نور کامل می‌تابد. می‌گویم اگر عاقلانه فکر کنیم، باید در دین و دنیا و آخرتمان به اینها اقتدا کنیم یا به کسانی که انصاف دادند و خودشان گفتند

۱. اسد الغابة، ج ۴، ص ۴۰.

۲. نور: ۳۷.

قلب ما مثل سنگ شده، به کدامها اقتدا بکنیم؟ چه کار کنیم؟ یعنی شماها می‌گویید ما چه کار کنیم؟ چطور است که شما می‌گویید این تبعیت جرم است و کشتن شیعه به همین جرم واجب است؟ درحالی‌که ما عاقلانه همان را می‌گوییم که خودتان و بزرگان‌تان هم گفته‌اید. قرآن هم درباره بزرگان ما اینجوری گفته. این چه حکمی است که کشتن ما را واجب دانسته‌اید و گفته‌اید: بکشید و اگر هفت تا را بکشید می‌روی بهشت؟ و این حرفها چیست؟ اگر ما از طریق قرآن، اهل بیت را بشناسیم قطعه قطعه‌مان هم بکنند، مثل رشید حجری و مثل عمرو ابن حمق خزاعی و مثل قنبر و مثل کمیل و مثل این هفتاد و دو نفر یک پلک به هم زدن از اهل بیت دست بر نمی‌داریم. اگر از آنها دست برداریم ما را به چه کسی راهنمایی می‌کنی که دنیا و آخرت ما را آباد کند؟ به کسانی که خودشان اقرار دارند دل ما مثل سنگ شده و هیچی دیگر در آن اثر نمی‌گذارد؟ چه می‌گویید شما؟ می‌گویید ما بیاییم به کی اقتدا کنیم؟ به کی؟ این دیگر روایت و آیه و بحث نمی‌خواهد.

ضرورت عقلی تبعیت از اهل بیت

در همین جلسه نیم ساعته، ما با همدیگر حرف زدیم و حقانیت واقعی‌مان را با همین نیم ساعته صددرصد فهمیدیم که ما به کی باید اقتدا بکنیم. وقتی عقل داریم اگر عقلمان را تعطیل کنیم، بدتر از گاو و شتر شویم که امیر المومنین می‌گوید «مَنْ عَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»^۱. آن که زندگی عاقلانه ندارد از چهارپایان پست‌تر است، نباید پست‌تر از چهارپا شویم درحالی‌که ما انسان هستیم و عقل و وجدان داریم. وقتی از طریق قرآن فهمیدیم که این پنج تا مطلع الفجر کامل نور کامل حق هستند و مخصوصاً وقتی دیگران خودشان گفتند قلبهایشان سنگی است، باید از اینها تبعیت کنیم وگرنه غیرعقلانی است. این ویژگی‌هایی که از مؤمن در آیات سوره انفال و سوره نور شنیدید، ارزش مومن است.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۵



روضه

یک شعری می‌خوانم برای فکر کنم همین ده بیست سال پیش گفتند من و جدایی از تو خدا نکند، علی جان من و جدایی از تو خدا نکند، حسن جان حسین جان من و جدایی از تو خدا نکند، ما می‌گوییم خدا نکند اما گروه مثل ماها را خدا نمی‌گذارد جدا شویم، خدا نمی‌گذارد. «لا اله الا الله. لا اله الا الله.»

من چرا دارم لا اله الا الله می‌گوییم دارم کنار خیمه را نگاه می‌کنم، دارم نگاه می‌کنم یک جوانی دارد می‌رود که امام صادق درباره او می‌گوی از ولادتش از لیلا مادرش چه مادری، لیلا چه مادری، پدر لیلا پدر بزرگ لیلا و نیای لیلا عروه از شهدای بزرگ راه حق است و این دختر این خانم، چکیده ایمان و شهادت خانواده‌اش بوده چه رحمی داشته که خدا ظرف این رحم را انتخاب کرده برای ساختن علی اکبر، جایی دیگر جایش نبود. امام صادق می‌گوید از وقتی از لیلا به دنیا آمد تا روز عاشورا این جوان خانواده ما یک چشم به هم زدن از خدا غفلت نکرد، این سرمایه دارد می‌رود میدان می‌خواهید بابا یک مرتبه پیر نشود؟ می‌خواهید موی سفید یک مرتبه به صورت ابی عبدالله نزنند، حسین جان. او می‌رود دامن‌کشان، من زهر تنهایی چشان، دیگر مپرس از من نشان، کز دل نشانم می‌رود. من مانده‌ام محجور از او، بیمار و هم رنجور از او، گویی که نیشی دور از او بر استخوانم می‌رود، پسرم باز آی و یک بار برگرد باز آی و بر چشمم نشین ای دل ستان نازنین، باز آی و بر چشمم نشین ای دل ستان نازنین کاشوب و ناله از زمین تا آسمانم می‌رود.

چقدر جالب است در روایاتمان می‌گوید مادرش در خیمه نشسته بود دستها را به جانب پروردگار برداشته بود مادر است مردم مادر، کاری نمی‌شود کرد مادر است، می‌گفت خدایی که یوسف را به یعقوب برگرداندی، خدایی که اسماعیل را به هاجر برگرداندی، خدایا یک بار دیگر بچه من را به من برگردان. دویندند در خیمه گفتند لیلا دعایت را قطع کن مستجاب شد اکبر آمد بلند شو بیا بیرون از لای چادر خیمه نگاه کرد دید بدن بچه‌اش را روی عبا گذاشتند جوانهای بنی هاشم دور بدن را گرفتند.



جلسہ نم

آیات ابتدائی سورہ انفال؛ صفات و

سرا انجام مؤمنین

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱

به نظر می‌رسید چهار آیه اول سوره مبارکه انفال در این دهه توضیح داده شود اما به خاطر گستردگی مطالب آیات اتفاق نیفتاد، به قول سعدی مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر / ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم.^۲

مؤمن؛ گنج بی انتها و دریای بی نهایت

خود قرآن درباره کسی که تربیت شده مکتبی قرآنی است، در همین آیات می‌فرماید: ﴿اولئك هم المومنون حقا﴾^۳. اگر وجود مبارک رسول خدا مردم را با همین قرآن تربیت کرد، مؤمن حق می‌شوند. البته از میان مردم تنها تعداد اندکی بودند که تربیت پیغمبر را قبول کردند. مدینه پر

۱. انفال، آیات ۴ تا ۱۴.

۲. سعدی، دیباچه گلستان.

۳. انفال: ۴.



بود از کسانی که پیغمبر را قبول نکردند و آنها در اکثریت بودند که از قرآن چیزی گیرشان نیامد. وقتی بیمار نسخه طیب را عمل نکند چرا خوب شود؟ اما از گروه همان مؤمنان افرادی هستند که به مقامات بالایی رسیدند. وقتی پیغمبر عظیم الشان اسلام سلمان را می‌خواستند تعریف کنند فرمودند «سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَ كَنْزٌ لَا يَنْفَدُ»^۱ سلمان دریایی است که هر چه آب از این دریا برداشته شود، اثری نمی‌کند و این آب از گستردگی، تمام نمی‌شود و گنجی است که هر چی خرج شود به پایان نمی‌رسد. این تعریف یک انسان مومن به معنای واقعی است که دریای ارزشهای یک نفر و گنج وجود یک نفر هرگز پایان نپذیرد.

ایمان؛ قدرت تغییردهنده

امروز من با تکیه بر خود قرآن، یک نکته دیگر از نکاتِ اعجاب‌انگیزِ مربوط به ایمان را برایتان می‌گویم. ایمان یکی از قویترین قدرتهای تغییردهنده است. اگر کسی متعلقات ایمان را باور بکند، هر کسی می‌خواهد باشد،

متعلقات ایمان و باور به آنها

متعلقات ایمان در خود قرآن بیان شده. خدا، قیامت، فرشتگان، انبیاء و قرآن، پنج تا متعلق ایمان هستند.^۲ هرکسی این پنج حقیقت را به عنوان ایمان باور کند، از نظر قرآن مؤمن است. زمینه باور کردن و ایمان به این پنج حقیقت، با خود این متعلقات همراه است. قویترین محکم‌ترین و استوارترین دلائل کمک‌دهنده برای باور به توحید، قیامت، فرشتگان، انبیا و قرآن، در خود این متعلقات هست و خودشان دلیل می‌آورند و خود را ثابت می‌کنند. دلائل قرآنی شناخته‌شده‌تر هستند اما علاوه بر آنها، دلائل عقلی و دلائل فلسفی و دلائل عرفانی و ذوقی هم برای آنهاست که اهلش هستند، می‌تواند راه‌گشا باشد. بزرگان دین در هر صنفی به تناسب علم و دانش خودشان، در کتابهایشان، دریاوار، دلائل را ذکر کرده‌اند.

۱. الإختصاص، ص: ۳۴۱.

۲. در آیات متعدد قرآن به طور پراکنده، ضرورت ایمان به خدا و قیامت و ملائکه و انبیا و خود قرآن ذکر شده است. به تمام مشتقات لغت آمن در قرآن می‌توان مراجعه نمود.



سطح ایمان انبیا و امامان

تنها گروهی که برای باور واقعی این پنج حقیقت، دنبال دلیل نبودند انبیا و ائمه طاهرین هستند زیرا آنها اصلاً به این دلایل نیاز نداشتند. مثلاً امیرالمؤمنین در دعای صباح وقتی می‌خواهد برای وجود خدا دلیل اقامه می‌کند که بگوید به این دلیل خداوند متعال هست، می‌گوید دلیل وجود خدا خود خداست. این را ما نمی‌فهمیم اما می‌بینیم که امیرالمؤمنین به پیشگاه خدا عرض می‌کند: ای کسی که دلیل وجودش «يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»^۱ خودت بالاترین دلیل بر وجود خودت هستی. زین العابدین در ابوحزمه می‌گوید: «بِكَ عَرَفْتُكَ»^۲. من، نه با تکیه بر موجودات و آفریده‌ها بلکه به دلیل خودت، تو را شناختم. در فهم ما، وجود بنا دلیل بر این است که بنا دارد و کشتی راه می‌رود چون ملاح دارد، و اگر هواپیما می‌پرد دلیل بر این است که خلبان دارد. اما امام زین العابدین می‌فرماید: من اصلاً دنبال دلائل طبیعی و عقلی نیستم چون تو را به خودت شناختم. ما نمی‌دانیم چه توحیدی است. این عالی‌ترین مرحله توحید است. ما را از خانه و مدرسه با دلیل به توحید راهنمایی کرده‌اند. چون ما نمی‌توانیم خودش را به خودش بشناسیم. در قرآن می‌گوید ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيَاتِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾^۳، اگر می‌خواهی بدانی عالم، خدا دارد، در خلقت شتر دقت کن. یعنی خدا در قرآن خودش را به ما با شتر معرفی می‌کند. چون فهم ما نمی‌رسد به آنجایی که آنها می‌گویند خودش را با خودش به ما شناسانده. فرق این توحید با آن توحید بسیار است اما در این جلسه موضوع بحث ما، توحید نیست.

محرک؛ لازمه حرکت هر متحرکی

دلایلی که متعلقات ایمان را ثابت می‌کنند، بسیار زیاد است و گاهی برخی از این دلایل خیلی شیرینند. در این مجال، من بحث توحید ندارم. این هم به عنوان نمونه برایتان عرض می‌کنم که تأکیدی بر این مطلب باشد که برای تغییر دادن انسان و ایجاد تحول در وجود انسان، محرکی در عالم مانند ایمان نیست. این ارزش ایمان است.

۱. دعای صباح.

۲. دعای ابوحزمه ثمالی.

۳. غاشیه: ۱۷.



سیمای مؤمن در قرآن

فقط برای نمونه می‌گوییم که هیچ حرکتی در عالم از ذات خود متحرک نیست. اصلاً در عالم حرکت ذاتی نداریم که حرکت برای ذات خود متحرک باشد. وگرنه اولین چرخ‌ی که در عالم شروع کرد به گشتن تا حالا می‌گشت و لنگ نمی‌ماند اما نمی‌گردد و می‌ماند چون محرک می‌خواهد: مثلاً یا دست باید بگرداند، یا اسب باید بگرداند، یا موتور باید بگرداند یا برق باید بگرداند. اصلاً ما هیچ حرکتی را در عالم نداریم که حرکت برای ذات خودش باشد.

خبر داری که سیاحان افلاک/ ز چه گردند گرد مرکز خاک؟/ چه می‌خواهند از این منزل بریدن/ چه می‌خواهند از این محمل کشیدن/ که گفت این ثابت است آن منقلب نام؟/ که گفت آن را بجنب این را بیارام؟/ همه هستند سرگردان چو پرگار/ پدیدآرنده خود را طلبکار/ از آن چرخ‌ی که گرداند زن پیر/ قیاس چرخ گردان را همی گیر^۱. اگر پیرزن دستش را از یک چرخ چوبی پشم‌ریسی بردارد، چرخ از حرکت می‌ماند و فقط اگر حرکتش بدهد حرکت می‌کند. محرک پیرزن است و متحرک چرخ است. عالم مجموعه‌ای از حرکت‌هاست که هیچ کدام از حرکت‌ها از ذات متحرک نیست و محرک دارد.

ارزش ایمان؛ محرک قوی انسان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۚ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۚ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾

مراتب ایمانی افراد در قرآن

قرآن مجید مردم را به چند دسته تقسیم کرده است. مؤمن، که شما هستید و بقیه از کافر، مشرک، فاسق و مجرم که حکم هر کدامشان در قرآن با هم فرق دارد اگرچه درباره همه آنها می‌گوید که اهل جهنم هستند، اما مراتبی میانشان وجود دارد. در سوره نساء، بدترین و پست‌ترین و پرعذاب‌ترین جای جهنم ویژه منافقین است^۲.

۱. نظامی گنجوی، خمسه، خسرو و شیرین، بخش ۳

۲. نساء: ۱۴۵.



شناخت منافقین در قرآن

منافقین را در آیات دیگری در سوره‌های بقره و توبه و احزاب، معرفی نموده است.^۱ به طور کلی منافقین آنهایی هستند که ظاهر مسلمانی داشتند اما دل پیغمبر، و بعد از پیغمبر دل امیرالمؤمنین از دست این گروه پاره پاره و ناراحت بود و خدا هم از آنها به شدت نفرت دارد. برخوردارهای خدا را با منافقین زمان پیغمبر، در همین سه تا سوره ببینید. البته یک سوره کامل به نامشان هست که در آن شرح حال خود منافقین داده شده ولی بقره و توبه و احزاب درگیری‌های خدا و پیغمبر با این طایفه بسیار خبیث و پلید است که زیر پوشش ارزش‌ها پنهان می‌شوند و جنایت می‌کنند.

منافقین زمان ما

الان منافقین زمان ما، در کره زمین، زیر پوشش حقوق بشر پنهان هستند. خودشان بشر را به بدترین صورت به خاک و خون می‌کشند ولی دولت‌ها و ملت‌های دیگر را به عنوان اینکه اینها حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند با بقیه ترفندهایشان، می‌زنند و می‌جنگند و تحریم می‌کنند و غارت می‌کنند و می‌دزدند.

جایگاه منافقین در بیان قرآن

می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذَّرِكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَابِرِينَ﴾^۲، آیه با تأکید از آغاز می‌شود، یعنی هیچ برو برگردی ندارد و قطعی است، و خطاب به پیغمبر می‌فرماید: حبیب من! منافقین در پست‌ترین درکات دوزخ هستند و در قیامت برایشان، یک نفر یار پیدا نمی‌کند. از آیه کاملاً معلوم است که آنها چه قدر بد هستند. آن قدر بدند که در میلیاردها میلیارد جمعیت قیامت، یکی دلشان برای اینها نمی‌سوزد. از آیه می‌فهمیم که انگار تمام درها به روی منافقین بسته است و انگار منافقین توان گرفتن فیضی از فیوضات الهیه را

۱. مانند آیات ۱۷ و ۱۸ بقره: ۶۷ توبه و آیات ۹ تا ۲۷ احزاب.

۲. نساء: ۱۴۵.



ندارند اما بلافاصله در آیه بعدی، خداوند، قدرت ایمان را گوشزد می‌کند و به ما نشان میدهد که **﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صَابِرِينَ﴾**، اما به جز: **﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾**^۱. اگر ایمان حتی در وجود منافقی که جایش پست‌ترین جایگاه جهنم است، تجلی کند. در آخر آیه می‌فرماید: «و سوف يعطى الله المومنين اجرا عظيما».

مسیر حرکت ایمانی

مسیر حرکت ایمانی را از پایین‌ترین درجه یعنی جایگاه یک منافق به سوی بالاترین نقطهٔ اجر عظیم در عبارات آیهٔ ۱۴۶ سوره مبارکه نساء، کاملا ترسیم می‌کند. می‌فرماید اگر منافقی دلش خواست توبه کند «و تابوا»، وارد فضای توبه شد و گفت من از گذشته‌ام پشیمانم، بد بودم، لجن و خراب بود، من از آن فرهنگ و آن جاده و آن مسائل برگشتم و توبه می‌کنم. تابوا یعنی یک قدم جلو آمد.

سپس می‌فرماید: «و اصلحوا». شروع به اصلاح اخلاق و رفتار و منش و کردار و عبادتش کرد و یک قدم دیگر جلو آمد. توبه‌اش را با اصلاحگری اعمال و اخلاق کامل کرد. مانند دانه‌ای که درختی سبز شد. مانند چرخی که به حرکت آمد.

ریشه‌های درخت شروع به کار کردند یعنی دلش به راه آمد. «و اعتصموا بالله» یعنی گفت من دیگر با سران نفاق کاری ندارم، بر این نابکاران پست و اربابان شیطانی تکیه نمی‌کنم و آنها را به تکیه‌گاه قبول ندارم. بلکه به خدا تکیه می‌کنم و می‌گویم تکیه‌گاه من تو هستی. با تکیه کردن بر پروردگار، توبه‌اش و اصلاحگری اعمال و اخلاقش را کامل می‌کند.

«و اخلصوا دينهم لله». وقتی به راه خدا آمد، دینش را از خدا می‌گیرد. سراغ پیغمبر می‌آید و می‌گوید من در برابر دستورات خدا و فرمانهای حق تسلیم هستم تا خالص دین را از خدا بگیرم.

۱. نساء: ۱۴۵.

۲. نساء: ۱۴۶.



اگر منافقی همه این قدمها را بردارد و جلو بیاید بعد از «تابوا، اصلحوا، اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله» پس بی‌تردید در مؤمنان است: «فاولئک مع المومنین». اینها وارد گروه مومنان به من شدند. محرم من هستند و دیگر بیگانه نیستند. اول می‌گویند مع المومنین و نمی‌گویند فاولئک هم المؤمنون. چون انسان در معرض لغزش است و ممکن است حتی باینکه این چهار قدم را آمده اما یک وقت یک قدم عقب برگردد و باز گول و فریب بخورد. قرآن در وهله اول می‌گوید: مردم مؤمن! اینها که این چهار قدم را آمدند، در زمره شما هستند. باید کمی صبر کرد تا یک مقدار زمان بگذرد تا از مرحله معیت صرف، یک قدم بالاتر بروند و خدا این مع را بردارد و بگوید: نمی‌گویم اینها هم جزو شما هستند، بلکه می‌گویم «و سوف يعطى الله المومنین اجرا عظیما». حتی منافق هم وقتی متحول شد و به مؤمن واقعی تغییر پیدا کرد، دیگر مع المومنین نیست. خود مؤمنین هستند که اجر عظیم را نیز می‌برند. این قدرت ایمان است.

ذکر یک نمونه تاریخی برای تحول ایمانی

موارد و مصادیق این مسئله حرکت براساس ایمان، چه در زمان انبیا، چه در زمان پیغمبر، چه در زمان ائمه طاهرين علیهم‌السلام خیلی زیاد است. بسیار بودند افرادی که مجرم، فاسد و فاسق و بد بوده‌اند ولی واقعا مومن شده‌اند. این قدرت ایمان است که چنان فرد را تغییر داده و متحول می‌کند که انسان وقتی شرح حالش را می‌خواند، ماتش می‌برد. امیرالمؤمنین با حضرت مجتبی و ابی‌عبدالله در کوچه می‌آمدند. امام مجتبی طرف راست و ابی‌عبدالله طرف چپ هستند و امیرالمؤمنین وسط دو تا فرزندشان آرام دارند دنبال هدفی می‌روند. زمانی است که حضرت، مدینه است و هیچ کاری هم دستش نیست. همه کارها بعد از مرگ پیغمبر، همان بعدازظهر، ازش گرفتند و در روز روشن غارت کردند و هنوز هم هزار و پانصد سال است این غارتگری ادامه دارد. آن وقت حق علی را غارت کردند الان محبت و ایمان به علی و ابی‌عبدالله و قرآن را غارت می‌کنند. وهابی‌ها از یک طرف بیست و چهار ساعته غارتگری می‌کنند و غریبه‌ها هم از طرف دیگر. دوتایی دستشان در دست هم است. آرام حضرت با این دو تا گوشواره عرش خدا دارد می‌رود. از روبرویشان یک مسیحی

سیمای مؤمن در قرآن

دارد می‌آید. شوخی نداریم زیرا مسیحی دین و کلیسا و خوراکش چیست؟ از دین حق که پیغمبر و امامش حاضر هستند، ابا کرده است. مسیحی از دور که به این سه نفر نگاه کرد، خوشش آمد و هرچه پیش‌تر آمد، دلداده‌تر شد. که عجب صحنه زیبایی می‌بیند، عجب دو جوانی دو طرف علی هستند! این علی ابن ابیطالب عجب گنجی است! انگار عقلش تازه به کار افتاد و نور الهی را دید و هرچه گذشت این نور در دل این مسیحی اضافه و اضافه می‌شود. محبت این سه در دلش افتاد و دارد فکر میکند تا به آنها رسید. روبروی هر سه ایستاد و این سه نفر هم ایستادند. گفت علی جان! در همین کوچه من را می‌شود مسلمان کنی؟ گفت بله. و مسلمان شد. ببینید که در مسلمان شدن هم راست گفت و با دل مسلمان شد نه زبان. می‌شد مسلمان که شد، به قول ما، بگوید کاری باری فرمایشی مطلبی و حالا که مسلمان شدم دیگر، خداحافظ شما. اما هنوز ایستاده و گفت علی جان اگر یک مسلمانی از شما درخواستی بکند شما حاجتش را برآورده می‌کنید؟ فرمود بله چیست درخواستت؟ گفت سه تا دختر پشت سر هم دارم هر سه وقت شوهرشان است، با اینکه خوب خواستگار داشته‌اند اما این سه تا دختر را تا حالا شوهر ندادم. یکی از اینها را برای حسنت بگیر، یکی را برای حسینت بگیر و با یکی هم خودت ازدواج کن! من می‌خواهم سه تا داماد دنیایی و آخرتی داشته باشم. امام از پسرانش پرسید و قبول کرد و آنی که نصیب حضرت سیدالشهدا شد همین رباب است که همه می‌شناسیم.^۱ ایمان چه تحولی ایجاد کرد که یک دختر مسیحی با بچه شش ماهه‌اش به چه جایگاهی رسانده‌است. تا جایی که امام حسین فرمود اگر در خانه‌ای نام دختری رباب باشد، من به آن خانه توجه و نظر دارم.^۲ ایمان و تجلی ایمان، قدرت عجیبی به انسان می‌دهد که اکثر افراد به آن آگاهی و توجه ندارند. ما باید روی منبرها به شما توجه بدهیم که خدا چه سرمایه عظیمی بهتان داده است.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۱۹.

۲. (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص: ۴۷) «الرباب بنت امرئ القیس و هی التي یقول فیها أبو عبد الله الحسین»:

لعمرك إنني لأحب دارا تكون بها سكينة و الرباب
أجهما و أبذل جل مالي و ليس لعاتب عندي عتاب



توجه به ائمه؛ راهی آسان برای کسب نور و طی مراحل ایمانی

توی یک کوچه، با یک نگاه به امام، ایمان پیدا کرد. آشتی کردن با خدا، دنگ و فنگ و از هفت خان رستم رد شدن ندارد. به همین سادگی در کوچه دردت را به یک ولی الله الاعظم بگو، او همانجا حل می‌کند. توجه به امام نجاتش داد و نورانی‌اش کرد. ما هم وقتی به علی و حسن و حسین فکر می‌کنیم، نورانی می‌شویم و این نور اضافه و اضافه می‌شود. شما از نوجوانی که سیاه می‌پوشیدید و گریه می‌کردید تا حالا که برای بعضی‌هایمان شصت سال شده‌است، نور محبتمان به اهل بیت کم نشده و ما شل و سست نشدیم. زیرا اصلاً این نور کم شدنی نیست و زیادشدنی است. ﴿نور علی نور﴾^۱ که در قرآن در سوره نور می‌فرماید یعنی مرتباً نور روی نور می‌آید، بعد هم می‌گوید: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ يَشَاءُ﴾^۲ این هدایت نوری کار خودتان نیست، بلکه خود من، شما را به این نور راهنمایی می‌کنم و من شما را طرف این نور می‌کشانم.

مسئله جبر و اختیار در هدایت نورانی و سیر حرکت ایمانی

﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ مِّنْ يَشَاءُ﴾^۳ برخی ممکن است تصور کنند اگر هدایت فقط کار خداست، پس اداره امور تنها بر پایه جبر است و اختیاری در کار نیست. اما اینجا بحث جبر در میان نیست. من تا قبل از ماه رمضان در درس مدرسه فیضیه در یک هفته، مسئله جبر در هدایت یا جبر در گمراهی را تبیین و برای بزرگوارانی که آدمهای باسوادی هستند و پای درس می‌آیند، حل کردم. با کمک خود قرآن و روایات می‌شود جبر و اختیار در هدایت و گمراهی را ثابت کرد. عباراتی مانند ﴿يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ﴾^۴، مطلقاً بوی جبر

۱. نور: ۳۵.

۲. نور: ۳۵.

۳. نور: ۳۵.

۴. نحل: ۹۳.

نمی‌دهد. در آیه ۳۵ سوره نور هم اگر می‌فرماید: «یهدی الله لنوره»، یعنی وقتی لیاقت در تو بینم، تو را به طرف نور هل میدهم، می‌گویم حیف است تو خراب شوی به طرف نور برو. همان‌طور که جای دیگر هم گفته خودم ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱.

روضه

قمر بنی هاشم که رفتند میدان نظر بچه‌ها دم خیمه چیست، اینجا کلمه یوسف یعنی ابی عبدالله اینها را بچه‌ها دارند به هم می‌گویند، یوسف ما تک و تنه‌است خدا رحم کند، چقدر گرگ به صحراست خدا رحم کند، موجی از نیزه و خنجر به سوی علقمه رفت نوح ما در دل دریاست خدا رحم کند، اینها با عمویمان می‌خواهند چه کار کنند، شور چشمند و دل اهل حرم شور زند، بس که او خوش قد و بالا است خدا رحم کند، خدا رحم کند. چقدر کرده کماندار کمین و از دور، قد عباس هویداست خدا رحم کند، عمویمان رفته، هدف خنجر و شمشیر و سنانی که زنند، نکند پیکر سقااست خدا رحم کند، اینهایی که دارند می‌زنند به کجا دارند می‌زنند؟ کشتن یک نفر با چقدر اسلحه؟ این که مرتب دارند می‌زنند نکند دست علمدار ز کار افتاده که دفاع نمی‌کند کاری نمی‌کند. نکند دست علمدار ز کار افتاده که چنین هلهله برپاست خدا رحم کند. چه بلائی شده نازل که پدر گریه‌کنان، دست بر دامن زهراست خدا رحم کند چرا بابا متوسل به مادرش شده چه شده مگر، در میدان چه خبر است؟ خصم خندد به پدر چشم عمویم روشن، اگر تو بودی که به پدرم نمی‌خندیدند عمو کجایی، این چه هنگامه و غوغاست خدا رحم کند. کار عباس تمام است نه فقط کار آن یک نفر کار عباس تمام است و دگر کار همه کار همه ما تمام است، خواندن فاتحه ماست خدا رحم کند. بچه‌ها بروید فاتحه همه ما را بخوانید.



جلسه دهم

ارزش ایمان در وجود مؤمن

از مباحث بسیار مهم قرآن بحث ایمان و مومن است. ارزشی که خداوند به مؤمن به خاطر ایمانش داده است فوق همه ارزشها است. چنانکه در آخر سوره مبارکه بینه می‌خوانیم: **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾**^۱، بهترین جنبنده در این عالم انسان مومنی است که ایمانش در افعالش به صورت عمل صالح تجلی دارد.

وجود مؤمن؛ زمین آماده رویش

در روایات انسان مؤمن، به یک سلسله حقایق تشبیه شده. از جمله در روایت داریم «المومن كالارض»^۲. مومن مانند زمین است. زمین منافع فوق العاده و برکات زیادی دارد. یکی این است که زمین، انبار رزق خدا برای جنبندگان است. یعنی خاک زمین، به گونه‌ای آفریده شده که در سایه اراده خداوند می‌تواند انواع نعمتها، محصولات و رزقها را به انسانها و حیوانات، برساند.

نیاز به باران؛ ضرورت هر رویشی در هر زمینی

البته پروردگار عالم همین زمین را، در یک برهه‌ای، میته و مرده می‌داند که می‌گوید این مرده را من با باران زنده می‌کنم: **﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ**

۱. بینه: ۷.

۲. «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ أَنْ كُنْ لِلنَّاسِ فِي الْحُلُمِ كَالْأَرْضِ تَحْتَهُمْ» (مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۸۰).



رِزْقًا لَّكُمْ^۱. بارانی از عالم بالا می‌بارد، و به وسیله این باران، اخرجنا به، به یعنی به سبب این باران، رزق شما از هر محصولی بیرون آورده و تحویل شما داده می‌شود. یا در سوره مبارکه یس می‌فرماید: ﴿الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴾^۲. من این زمین مرده را زنده می‌کنم و انواع دانه‌های نباتی را از زمین بیرون می‌آورم و شما از این دانه‌های نباتی می‌خورید. دانه‌های نباتی می‌توانند خیلی متنوع باشند، مثل گندم، نخود، لوبیا، عدس و دانه‌های روغنی. در ادامه می‌گوید: ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ﴾^۳، من بعد از باریدن باران باغهای خرما باغهای انگور را برای شما می‌رویانم. انگورها و خرماها هم انواع زیادی دارند که شما استفاده و بهره‌برداری می‌کنید. این باران برای رزق مادی مردم و موجودات زنده کره زمین است.

ثمرات رویش باران در زمین مؤمن

اگر وجود انسان مؤمن را نیز به زمین تشبیه کنیم، یک باران دیگری پروردگار دارد که این باران را بر زمین وجود انسانهای لایق، شایسته و خواهان ارزش‌ها می‌باراند. این باران محصولات فوق العاده و شگفت‌آوری دارد و وقتی درخت وجود انسان را می‌رویاند، شجره طیبه می‌شود که خدا فرموده: ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۴ یک مرتبه منافع یک انسانی که قالبش هفتاد هشتاد کیلو بیشتر وزن ندارد، جهانی می‌شود. منافعش به یک شهر یا یک ملت، می‌رسد.

می‌گوید: ﴿تُؤْتِي أُلْهَا كُلَّ حِينٍ﴾^۵. زمین وجود مومن، زمستان و پاییز و بهار و تابستان ندارد و محدود نیست. بلکه دائم میوه و برکت دارد. نه تنها در زمانی که در دنیا زندگی می‌کند،

۱. بقره: ۲۲

۲. یس: ۳۳

۳. یس: ۳۴

۴. ابراهیم: ۲۴

۵. ابراهیم: ۲۵



بلکه حتی بعد از مردنش هم تا روز قیامت میوه دارد. ممکن است این منافع و ثمرات، منفعت عقلی، منفعت ایمانی، منفعت اخلاقی، منفعت علمی و مانند اینها باشد. ﴿تَوَقَّىٰ أَكْلَهَا كَلِّحِينَ﴾^۱،

لیاقت مؤمن؛ شرط پذیرش باران

شرط اولیه برای پذیرش آن باران و رساندن تمام این برکات، این است که زمین مناسب و شایسته باشد. زمین باید لیاقت نشان بدهد چرا که می‌فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ بِآيَاتِهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾^۲. زمین باید پاک باشد و وقتی که آن باران بر این زمین پاک ببارد محصولش را به اذن رب، که هم مالک است و هم تربیت‌کننده، خارج می‌کند.

بندگان والا؛ باران معنوی و الهی

این بارانی که بر زمین وجود مؤمن می‌بارد، از عالم بالا، عالمی که بالاتر از آن عالم نیست، می‌بارد. منشأ این باران از کجاست؟ این مهم است که این باران چیست؟ این روایت را شیخ بهایی نقل می‌کند و من از کتابهای ایشان یادداشت کردم که «ان لله عبادا امجادا محلهم كمحل المطر»^۳. خدا یک بندگان دارد که امجاد، یعنی دارای بزرگواری، کرامت، ارزش، اصالت هستند و جایگاه این بندگان امجاد، در بین مردم کاملا جایگاه باران است. «ان لله عبادا امجادا محلهم كمحل المطر ان وقع على البر» اگر این باران به زمین لایق ببارد، گندم بار می‌دهد. منظور ثمرات معنوی است. اگر به دریای وجود کسی ببارد اخراج البر، رزق عقلی و روحی و اخلاقی مردم را تامین می‌کند. «ان وقع على البحر اخراج الدر» اگر به دریای وجود کسی ببارد، ارزش‌های الهی از آن دریا بیرون می‌آید. چنین محصولات فوق‌العاده ملکوتی، الهی و آسمانی‌ای دارد.

۱. ابراهیم: ۲۵.

۲. اعراف: ۵۸.

۳. مخلاط شیخ بهایی چاپ عربی (آدرس از محضر جناب استاد).



امامان و انبیا؛ بندگان باکرامت و والا

این بندگان امجاد و بزرگوار چه کسانی هستند و بارانشان چیست؟ اصل و منبع آن باران، قبلشان است. منبع آن قلب، وحی است، و ابر ریزنده بارانشان، زبانشان است. اگر بیایند، می‌بارند و سلمان و ابوذر و مقداد درست می‌شود. اگر بیارند، ابوالهیثم و ابن تیبهان درست می‌شود. این بارانهای الهی که سرچشمه از وحی دارند، در هر دوره‌ای می‌بارند و آن کسانی که سرزمین وجودشان لایق رویش باشد، وقتی این باران بر آنها می‌بارد، ثمر می‌دهند و رزق عقلی و قلبی و روحی مردم تأمین می‌کنند. گاهی این باران بر بعضی‌ها که می‌بارد شگفتی از آنها ظهور می‌کند.

حذیفه بن الیمان و برادرزاده‌اش؛ نمونه مؤمن تحت ولایت امام

اگر آدم محرم باشد هم به او می‌بارند و او را رشد می‌دهند و هم حرفشان را به آدم می‌زنند. زیرا آنها با همه حرف نمی‌زدند و هر حقیقتی را به همه نمی‌گفتند. چون همه لیاقتش را نداشتند که بشنوند. همین حقایق، رزق معنوی حق است و لیاقت می‌خواهد. خیلی‌ها طبعشان، ابایی از قبول این رزق دارد و وجودشان می‌گوید نیازی به این رزق نداریم و نمی‌خواهیم. اما اگر کسی که بخواید، ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾^۱، این باران می‌بارد و چه رویدنی‌هایی می‌رویند!

حذیفه ابن الیمان یکی از یاران والا و بسیار بزرگوار امیرالمؤمنین است که باران وجود علی به او باریده‌است که بعد از شهادت امیرالمؤمنین با پیش آمدن آن همه جریان‌های خطرناک فرهنگی تکان نخورد و ثابت با علی ماند و سر به آستان وجود مبارک حضرت مجتبی‌سایید. با اینکه در زمان امام مجتبی‌خیلی‌ها چپه شدند البته عشق از اول سرکش و خونی بود/تا رود آن کس که بیرونی بود^۲. خیلی‌ها اسمی عاشق هستند که باید بروند گم شوند و آنهایی که قلبی عاشقند، ماندگارند و می‌مانند.

۱. تکویر: ۲۸.

۲. مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بخش ۲۲۷.



وقتی بنا شد امام مجتبی از کوفه به مدینه برود، حذیفه گفت یابن رسول الله با شهادت امیرالمومنین و رفتن شما من یک دقیقه هم در این شهر نمی مانم. فرمود: با من به مدینه بیا. حذیفه می گوید شترها را که بار کردند من متوجه شدم یک چیزی را بار یک شتری کردند و بار را بستند و تا مدینه امام مجتبی با کمال وجود مواظب این بار بود. برایم سوال پیش آمد که خدایا در این بار چیست که اینقدر مواظب این یک دانه شتر هستند؟

آمد گفت یابن رسول الله بار این شتر چیست که نگرانش هستی؟ حضرت فرمود دفتری است از پدرم علی به من رسیده و اسم تمام شیعیان واقعی ما تا قیامت در این دفتر است این سی دی های زمان ما بعضی هایش به گونه ای ساخته شده که شصت میلیون کلمه در آن جا می گیرد، شاید بیشتر هم بتواند بشود زیرا علم و تکنیک مدام دارد جلوتر می رود و خیلی عجایب ممکن می شود. یادتان باشد در یک سی دی کوچک شصت میلیون کلمه جا می گیرد و آن دفتر نمیدانم دفتر چرمی و صفحه های پوست و آهو و اینها نبود چون اگر بود که باید دو میلیون جلد می بود. یک دفتر خاص الهی بوده و نمی دانیم کیفیتش چیست. گفت یابن رسول الله اسم من هم در این دفتر هست؟ فرمود در مدینه یک روز خانه ما بیا و من این دفتر را جلوی روی خودت باز می کنم و نگاه کن ببین نامت هست. گفت چشم. امام به مدینه رسیدند و بارها را جابجا کردند. یک روز حذیفه منزل حضرت مجتبی آمد و گفت یابن رسول الله در راه به من وعده دادید که آن دفتر را نشانم بدهید. من سواد خواندن ندارم، اما پسر برادرم را، که سواد دارد، با اجازه شما، با خودم آوردم. باشد یا برود؟ یعنی اگر نامحرم است برود، امام فرمود حتما پسر برادرت بماند. دفتر را آورد فرمود به پسر برادرت بگو نگاه بکند. پسر برادرش در دفتر، به هر کیفیتی بود مثلا به قول ما ورق زد و مثلا در حرف ح، نام عمو را دید و گفت عمو اسمت نوشته شده. حذیفه گفت خیال مرا در دنیا و آخرت راحت کردی. گفت عمو به حضرت مجتبی بگو برای خودم هم یک گشتی در این دفتر بزنم؟ حذیفه گفت یابن رسول الله برادرزاده ام می گوید من می خواهم ببینم اسم خودم هم هست یا نه. فرمود بگو بگردد. گشت و یک دفعه گفت عمو اسمم را پیدا کردم ولی برای من نور دارد می دهد، داستان چیست؟ باران می بارد ولی در باغ لاله روید

آنی هم که قابل نیست در شوره‌زار خس^۱. گفت عمو از اسم من نور می‌ریزد، از پسر فاطمه پیرس داستان اسم من چیست؟ حذیفه گفت یابن رسول الله چطور اسم پسر برادر من نورانی است و برای من نیست؟ فرمود حذیفه پسر برادرت از هفتاد و دو نفر یاران حسین من است، باید نور داشته باشد.^۲

روضه

چه دردی از تو بر قلب ماست خوشا دردی که درمانی ندارد، نمی‌خواهیم هم درمان بشود، سری کز عشق سامانی ندارد، نبیند ذوق جان و لذت عمر، دلی کو را جانانی نباشد، خوشحال شدید اسممان کجاست؟ خوشحال شدید چه بارانی به ما باریده، که مومن شدیم اسممان در چه دفتری رفته، این روایت را برای بچه‌هایتان هم تعریف کنید روایت حذیفه را که اگر آنها هم اهل ابی عبدالله نیستند اهل گریه نیستند، یک کاری بکنید آنها هم اسمشان بیاید در این دفتر، که قیامت همه کنار هم باشیم، همه ما کنار هم بعد همه ما کنار ابی عبدالله. نمی‌دانم ما دیگر آفتاب لب بام هستیم، باز هم عاشورا را می‌بینیم نمی‌بینیم، چه ساعتی است الان؟ زن و بچه ما الان کجایند؟ خانه‌ها، بچه‌های پیغمبر کجا هستند؟ دلتان می‌خواهد از قول شماها زن و مرد در این لحظه از زینب کبری من احوالی بپرسم، خانم چه کار می‌کنید؟ می‌گویید دنبال من بیایید کنار بدن قطعه قطعه، فدایت شوم.

۱. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست/ در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس (سعدی/ف گلستان، باب اول، حکایت ۴).

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۱۷۲.

